

بسمه تعالی

فصلنامه ۹

صفحه اول

فصلنامه علمی، فرهنگی، آموزشی ترم اندیشه

صاحب امتیاز: مدرسه علمی حضرت ولی عصر عجل الله

مدیر مسئول: زهرا رحمتی

سردبیر: ناهید سلیمانی مقدم

اعضای تحریری: فاطمه سادات ارفع: دکترای زبان و ادبیات عرب

اکرم باسختا: طلبه سطح چهار فقه و اصول

زهرا رحمتی: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق

مریم گلچین: سطح سه حوزه علمی

طراح جلد و صفحه آرا: الناز سلیمانی

نشانی: خیابان جمهوری، خیابان جمالزاده جنوبی، کوچه آیرم، پلاک ۱۹، طبقه دوم

تلفن: ۶۶۹۲۸۲۵۱ دورنگار: ۶۶۹۲۷۰۲۵ Email:school.valiasr@yahoo.com

مقالاتی که برای چاپ در فصلنامه پذیرفته خواهد شد که دارای چکیده، کلید واژه، مقدمه و نتیجه باشند. مقالات باید روی یک صفحه a4 به همراه cd در محیط word باشند حتی المقدور چکیده مقاله به زبان دیگری (عربی یا انگلیسی) در انتها آورده شود. فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است. مقالات دریافتی مسترد نمی‌شود. دیدگاه‌های مطرح شده در مقالات صرفاً نشانگر نظر نویسندگان می‌باشد.

سخن سردبیر

سخنان رهبر معظم انقلاب آیت الله العظمی خامنه ای

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر محبت اهل بیت علیهم السلام و عشق جوشان به این عناصر الهی و ربانی نمی بود مسلماً جریان شیعه با همه‌ی معارف مستحکم آن در طول زمان و تاریخ در میان این همه دشمنی باقی نمی ماند.

دست کم نباید گرفت این عواطف را این شور محبت را، یقیناً منطق در به کرسی نشاندن سخن حق تأذیر زیادتی دارد و بدون پشتیبانی منطق و حکمت هیچ حقی را نمی شود برپا نگه داشت، اما گسترش گرایش به حق، بقاء این حق ماندگار در طول تاریخ اسلام جز با محبت، با مودت، با پیوند قلبی و عاطفی امکان پذیر نبود...

مقام فاطمه زهرا سلام الله علیها از جمله‌ی آن مقاماتی است که انسان‌های معمولی و متعارف، امثال ما تصور آن مقام برایمان یا ممکن نیست یا دشوار است. معصوم است دی‌گر. معصوم!

نه به حسب مسؤولیت رسمی پیامبر است و نه به حسب مسؤولیت رسمی امام و جانشین پیغمبر است، اما در رتبه در حد پیغمبر و امام است. ائمه‌ی هدی علیهم السلام نام مبارک فاطمه زهرا را با عظمت و با تجلی می‌برند. از معارف صحیفه‌ی فاطمی نقل می‌کنند. این‌ها چیزهای بسیار عظیمی است. فاطمه زهرا علیها السلام این است. آن چه که در زندگی ظاهری آن بزرگوار وجود دارد هم علم و حکمت و معرفت است که حتی در یک خطبه‌ای مثل خطبه‌ی فدکیه معروف آن بزرگوار که هم شیعه آن را نقل کرده است و هم اهل سنت آن را نقل کرده‌اند، بعضی از فقرات آن را لااقل و بعضی هم همه‌ی آن خطبه را نقل کرده‌اند، در آن چنان موقعیتی که بحث تعالی نبود و خطاب مربوط به علم و معرفت نبود، یک محاجه‌ی سیاسی در واقع بود، حتی در این خطبه هم وقتی نگاه می‌کنیم در حمد و ثنای این خطبه در مقدمات این خطبه، یک پارچه حکمت و معرفت از زبان دربار آن در فضا منتشر شده و امروز به حمد الله برای ما باقی مانده است. این مقام علم و حکمت این بزرگوار است.

در عالی‌ترین سطحی که قابل درک است برای ما در این خطبه‌ی مبارکه معارف الهی، معارف اسلامی ذکر شده است...

شکوفایی روحیه انقلابی در سایه تبعیت از پیامبران الهی، از منظر قرآن کریم

چکیده

فاطمه محرمی^۱

روحیه انقلابی مجموعه‌ای از خصیصه‌های نفسانی است که بر رفتار انسان‌ها اثرگذار بوده و زمی‌نه‌ای برای رشد و بالندگی است. صفاتی چون «أَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ، رَحَمَاءُ بِنُكْمٍ، یَعْجَبُ الْكُفَّارُ مِنْ فُضَائِلِ اصْحَابِ رَاسْتِینِ رَسُولِ خِدا (ص) است که با لفظ معه در قرآن بیان شده است. این بدان معناست که لازمه روحیه انقلابی، همراهی با پیامبر (ص)

^۱ فاطمه محرمی، طلبه سطح ۴ (تفسیر تطبیقی)، مدرس حوزه، ایمیل: moharrami.mf@gmail.com

است. یک انقلابی به تاسی از پیامبر خود، در برابر طاغوت زمان می‌ایستد و سر تسلیم فرود نمی‌آورد. از طرفی هدف از رسالت انبیاء، تحول و تزکیه درونی در جامعه و افراد آن است. بدین ترتیب اصحاب در معیت پیامبر اسلام، به خصوصیه‌اتی که قرآن بدان اشاره کرده است، متحلی شده و مظهر تجلی چنین اوصافی گردیده‌اند. این تحقیق با بررسی آیاتی که آثار همراهی با پیامبران را بیان می‌کند، به شاخصه‌های روحیه انقلابی دست می‌یابد. از جمله این آثار، برخورداری از بصیرت، عقل، عظوفت، مقابله با کفار، عزت مندی، امر به معروف و نهی از منکر است که حاصل آن جامعه‌ای متحد، مستقل، پی‌شرفته و به دور از هر گونه تفرقه است که خشم و حسادت کفار را برخواهد انگیزد. در تدوین این نوشتار از شیوه تحلیلی - کاربردی استفاده شده است.

کلید واژه: روحیه انقلابی، پیامبران، قرآن، تبعیت

۱- مقدمه

روحیه انقلابی یعنی درک واقعیت‌های موجود، و تغیری بنیادین در تمامی ابعاد زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی است که بر اساس اصول و ارزشهای حاکم بر یک مکتب بنا شده است. این اصول شامل التزام به اسلام، بصیرت‌دینی، سیاسی، تقوای فردی و جمعی، عدالتخواهی، مبارزه با ظلم و فساد، دفاع از محرومان و مستضعفان در تمامی نقاط عالم و پاسداری مؤمنانه و غیورانه از اصل ولایت فقیه و ... می‌باشد. بر اساس آموزه‌های اسلام، عالی‌ترین هدف انسان، نائل شدن به قرب الهی و سعادت اخروی است. برای تحقق این هدف، پیامبرانی مبعوث شده‌اند تا ضمن ابلاغ پیام پروردگار متعال به بشریت، زمینه‌های رشد و سعادت وی را فراهم سازند. از طرفی همانگونه که تجربه تاریخی نشان داده است، همواره در مسیر حرکت انبیاء الهی، موانعی وجود داشته که سد راه انبیاء گردیده، همچون حکومت‌های طاغوت، اعتقادات خرافی و ... اکنون نیز جامعه ما با گذشت بی‌ش از سه دهه و وجود دشمنان قسم خورده استکبار، نیازمند حفظ ارزشهای انقلاب و تثبیت آن و شناسایی موانع و برطرف نمودن آن است. بنابراین با بهره‌گیری از آیات قرآن و شناخت خصوصیه‌ات یاران انبیاء، می‌توان با برخورداری از روحیه انقلابی، به پاسداری و پی‌شبرد اهداف انقلاب و تحکیم مبانی آن پرداخته و از این طریقی زمی‌نه‌های ظهور حضرت حجت عجل را فراهم نمود تا نهای‌تا به جامعه‌ای عزتمند، متحد و مسئولیت‌پذیر نائل آمد.

۲- مفهوم شناسی

۲-۱ مفهوم لغوی و اصطلاحی انقلاب:

ریشه "انقلاب" از "قلب" به معنای تحول و دگرگونی، برگرداندن و دگرگون نمودن صورتی به صورتی دیگر می‌باشد. راغب اصفهانی می‌نویسد: قَلْبُ الشَّيْءِ: تَصْرِيفُهُ وَ صَرْفُهُ عَنِ وَجْهِهِ إِلَى وَجْهِهِ، قَالَ تَعَالَى: وَ "إِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ" (عنكبوت، ۲۱) وَ الْإِنْقِلَابُ: الْإِنْصِرَافُ، قَالَ: "انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ" (اگر پیامبر (ص) بمیرد یا کشته شود شما به پشت سر خود برمی‌گردید؟) (آل عمران، ۱۴۴) وَ قَالَ: "إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ" (أعراف، ۱۲۵) گفتند ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم وَ قَالَ اللَّهُ: "أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ" (شعراء، ۲۲۷) به کدامین بازگشتگاه بازمی‌گردند. (راغب

اصفهان، ۱۴۱۲ ه. ق، ص ۶۸۱). مرحوم مصطفوی می نویسد: "قلب" تعبیر به فؤاد و یا عقل نیز می شود و تقایب به معنای تحول شدید است. (مصطفوی، ص ۱۴۳۰، ۵۳۳۶ ه. ق).

انقلاب از دیدگاه شهید صدر: جنبشی سرسختانه، بر مبنای اصول مکتب معینی است که با درک واقعیتهای موجود، به دنبال تعویب بنیادین در تمامی ابعاد زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی و معیارها، اصول و ارزشهای حاکم است (جمشیدی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۰)

۲-۲ مفهوم لغوی و اصطلاحی انقلابی

انقلابی در لغت: منسوب به انقلاب، شورش، کسی که طرفدار انقلاب است، نام فرقه ای در اول مشروطیت است. (دهخدا، ۱۳۴۲، ص ۴۳۲) انقلابی از منظر شهید مطهری: اراده خداوند، "انقلابی" است و "طرز تفکر" خداوند بر این اساس استوار است که توده‌های ضعیف و محروم شدگان تاریخ بر قدرتمندان و اربابان و صاحبان زر و زور چیره شوند و غالب گردند و برای تحقق این اراده است که خداوند «تشکیل حزب» داده است؛ حزبی که همه نیروهای متکامل جهان را به همراهی قشر پیشناز انقلابگر در پوشش خود فرو برده است، و در مقابل، قدرتمندان و طواغیت و شیاطین‌اند که مانع تحقق اراده خداوند می‌گردند. تنها با دید انقلابی و بر اساس ایدئولوژی و طرز تفکر خداوند است که می‌توان به قرآن نگرست و حقایق آن را دریافت... (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۳۵۱)

۲-۳ مفهوم لغوی روحیه

روحیه مجموعه کیفیات نفسانی و حالات روانی یک فرد است که جسم و رفتار انسان را تحت تأثیر قرار می دهد. (محمد معین، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۶۸۴)

۲-۴ مفهوم اصطلاحی روحیه انقلابی

روحیه انقلابی از دیدگاه امام خمینی (ره) در حقیقت همان فرهنگ انقلاب و فرهنگ جنگ است که میدانی برای رشد و بالندگی فراهم می کند. (بیانات امام خمینی، ۱۳۷۰/۴/۲۵)

روحیه انقلابی از دیدگاه رهبر معظم انقلاب: ۱ - التزام به اسلام ۲ - مرزبندی پررنگ در برابر دشمن ۳ - بصیرت دینی و سیاسی ۴ - تقوای فردی و جمعی ۵ - عدالتخواهی و مبارزه با ظلم و فساد ۶ - دفاع از محرومان و مستضعفان در تمامی نقاط عالم ۷ - پاسداری مؤمنانه و غیورانه از اصل ولایت فقیه و

۳-۳ پی‌شینه

قرآن کریم وظایفی را برای انبیاء علیهم السلام، به ویژه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، ترسیم کرده است که عصاره آنها در قالب انقلاب فکری و قلبی متبلور می گردند. که عبارتند از: "تلاوت وحی"، "تعلیم کتاب و حکمت" و "تزکیه دلها". در این باره پروردگار متعال می فرماید: "لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا

عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ" (آل عمران، آیه ۱۶۴) "رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ" (سوره بقره، آیه ۱۲۹)؛ یعنی رسالت حضرت نبی اکرم (ص) در آگاه کردن مردم به وحی، تعلیم و تربیت جامعه اسلامی و تزکیه نفوس آنهاست. از این رو اولین انقلابیون در عالم، انبیاء سلام الله علیهم می باشند که بر اساس آیات قرآن، هدف از بعثت آنان، هدایت مردم، خروج از ظلمت و گمراهی، پیروزی بر همه ادیان، برقراری عدالت و قسط و ... " بوده است که موجب تغیری و تحول در جامعه می گردند. به طور مثال خداوند می فرماید: " لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ" (حدید، ۲۵) با توجه به اینکه اکثر حکومت هایی که انبیاء با آنان مواجه بودند خود مظهر و نماد شرک و ظلم بوده، مستلزم برخورد با این حکومت ها و ایجاد تغییرات بنیادین است که می توان از آن به انقلاب تعبیر کرد، طبیعی است که چنین حاکمیتی در جامعه شرک زده آن روزگاران، به معنی تقابل با این حکومت ها و تلاش برای تغییرات بنیادین می باشد که در سایه روحیه انقلابی، محقق می گردد. به طور مثال در سوره قصص، خداوند، مبارزه حضرت موسی علیه السلام با ظلم را این چنین بیان می نماید: "... فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ أَبِي لَهَبٍ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ" (... پس دو نفر مرد را یافت که با هم زد و خورد می کردند، یکی از پیروانش بود و یکی از دشمنانش، پس آن کس که از پیروانش بود از وی در برابر دشمنش طلب یاری نمود، پس موسی مشتی بدو زد و او را بکشت، گفت: این (جنگ و جدال) از عمل شیطان است، همانا او دشمن گمراه کننده آشکار است).

تعبیر کلمه "شیعه" در آیه فوق، دلالت بر آن دارد که حضرت موسی (ع) با گروهی از بنی اسرائیل ارتباط داشته و پیروانی را برای خود برگزیده است که احتمالاً آنان را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون، در قالب یک هسته مرکزی تربیت نموده بود. خاتم پیامبران و امامان نیز یکی پس از دیگری مسئولیت هدایت و مبارزه با ظلم و گمراهی را بر عهده گرفتند همانگونه که در سال ۱۳۵۷ نیز نهضت اسلامی ایران با رهبری مراجع و در رأس آنان امام راحل "رضوان الله علیه" با تأسی از سیره انبیاء و امامان به پیروزی رسید. با بررسی آیاتی که بازگو کننده خصوصیات اصحاب پیامبران (ص) است، به روحیه انقلابی که نشأت گرفته از تعالیم انبیاء است، پی می بریم. در این خصوص ذیلاً به کنکاش به اینگونه آیات می پردازیم: که عبارتند از:

۴- روحیه انقلابی اصحاب

۴-۱ روحیه جهادی

"لَكِنَّ الرُّسُلَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (سوره توبه، آیه ۸۸)

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند و همه نیکبختان برای آنهاست و آنها همان رستگارانند.

"جهاد" یکی از ارکان استقرار و توسعه مکتب بی بدیل آئین محمدی (صلی الله علیه واله) در طول زمان و مکان بوده است و انقلاب اسلامی که منادی احیاء دوباره نهضت دینی به منظور حاکمیت ارزش های الهی بشمار می آید، در مسیر حرکت خویشتن از این عنصر سازنده و رهای بخش بهره های فراوانی برده است و کسانی که همراه پیامبر (ص) هستند روحیه جهادی دارند و از مال و جان خویشتن در راه خدا می گذرند. شهید مطهری می نویسد: اسلام، عمل با روح می خواهد نه عمل بی روح. لذا اگر مسلمانی زکات پردازد ولی شائبه ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود، ولی برای خود نمایی باشد پذیرفته نیست. قانون الهی می گوید: سربازی می خواهم که ندای: "ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة" را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبیک بگوید. (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۲۹۹) همراهی با پیامبر (ص) در سایه صبر و استقامت و جهاد، موجب پرورش استعداد های عالی انسانی و فلاح و رستگاری می گردد. علامه طباطبائی می نویسد: مقصود از مؤمنین، مؤمنین حقیقی هستند که خداوند دلایشان را از لوث نفاق پاک ساخته است. بدلیل اینکه مؤمنین را در مقابل منافقین (دو آیه قبلی) قرار داده تا مدحشان کند، و به جهاد با جان و مال بستايد. "الخیرات" جمعی است که الف و لام بر سرش درآمده، و می گویند جمع دارای الف و لام افاده عموم می کند، پس کلمه مذکور معنایش "تمام خیرات" است، و همین طور هم هست، زیرا مردان با ایمان، هم زندگی پاک را دارا هستند و هم نور هدایت را و هم درجه رفیعه شهادت و هر چیزی را که با آن بسوی خدا تقرب بجویند، پس مؤمنین رستگار و دارندگان سعادتند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۳۶۱)

۴-۲ نعمت دوستی

"وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا" (سوره نساء، آیه ۶۹)

علامه طباطبائی می نویسد: "وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ" خداوند در این آیه می خواهد بگوید: اطاعت رسول بدان جهت واجب شده که خدا به آن امر فرموده است. کسانی که از خدا و رسول اطاعت می کنند همراه کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داده است "فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ..." و به حکم آیه قبل: "وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا" (نساء، ۶۸) خدای تعالی به صراط مستقیمی هدایتشان می کند، که صراط "الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ" است، صراط مستقیمی که در کلام مجیدش جز به این طایفه نسبت نداده، و در سوره حمد فرموده: "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ" و کسانی که خدا و رسول را اطاعت می کنند ملحق به آن چهار طایفه اند، ولی از آنان نیستند، هم چنان که جمله: "وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا" نیز خالی از اشاره به این معنا نیست: این چهار طایفه رفقای آنان خواهند بود، و از آن فهمیده می شود طایفه مورد بحث از آن چار طایفه نیستند و اما این که منظور از نعمت در جمله: "أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ" چیست؟ منظور از آن نعمت ولایت است. چهار طایفه نامبرده در آیه روشن می گردد، طایفه اول نبیون بودند که سادات بشرند، سپس صدیقون قرار گرفته اند، که گفتیم شاهدان و بینندگان حقایق و اعمالند، و سوم شهدا بودند، که شاهدان بر رفتار دیگرانند و در آخر، صالحانند که لیاقت و آمادگی برای کرامت الله را دارند. "وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا" کلمه "رفیقا" تمیز است، و آیه را چنین معنا می دهد: و این چهار طایفه (طایفه اول نبیون هستند که سادات بشرند، سپس صدیقون قرار گرفته اند، که شاهدان و بینندگان حقایق و اعمالند، و سوم شهدا، هستند که شاهدان بر رفتار دیگرانند و

در آخر صالحانند که لیاقت و آمادگی برای کرامت الله را دارند. از حیث رفاقت طوایف خوبی هستند، بعضی گفته‌اند به همین جهت بوده که آن را به صیغه جمع نیاورد، و بعضی دیگر گفته‌اند، مفرد آوردنش برای این بوده که بفهماند تك تك آنان در حال رفاقت خوبند، و بنا بر این معنا، کلمه "رفیقا" حال خواهد بود. (طباطبای، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۴۰۷)

۳-۴ بندگی

"رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ" (سوره فتح، آی ۲۹ه)

(محمد ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان که با پیغمبر هستند، در مقابل دشمن، قوی و محکم ولی نسبت به خودشان مهربان و نرم می‌باشند: "اشِدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا" در مقابل دشمن نیرومند و باصلابت‌اند و نسبت به خودشان مهربان؛ اهل عبادت و پرستش می‌باشند، آنها را در رکوع و سجود می‌بینی. این مطلب را توجه داشته باشید که عبادت و پرستش از اسلام جداشدنی نیست.

بعضی از افراد که با تعلیمات اجتماعی اسلام آشنا شده‌اند، این آشنایی سبب شده است که عبادات را تحقیر کنند. باید بدانند که عملاً از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند. یعنی دستورات و عبادات اثر ندارد مگر اینکه تعلیمات اجتماعی به آن ضمیمه، شود و تعلیمات اجتماعی هم خاصیت خودش را ندارد مگر اینکه عبادتها به آن ضمیمه شده باشد.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا از خدا زیاده می‌خواهند، به آنچه که دارند قانع نیستند. افزونتر می‌خواهند اما نه آن‌طور افزون خواهی که مادی مسلک‌ها و ماده پرست‌ها دارند که فقط دنبال پول و مادیات می‌باشند. اینها در عین افزون طلبی، رضای خدا را می‌خواهند. در راه حق و حقیقت، افزون طلب می‌باشند. سیمایم فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ مسلمانان در چهره آنها پیداست، آثار عبادت در گونه آنها نمایان است. یعنی چه؟ مقصود این نیست که چون زیاد سجده کرده‌اند فقط پیشانی‌شان پینه بسته است. عبادت خاصیتش این است که در قیافه انسان اثر می‌گذارد. يك رابطه عظیمی میان روح و جسم انسان هست. افکار و عقاید و اخلاق و ملکات انسان در قیافه او اثر می‌گذارد. قیافه يك انسان نمازخوان با يك انسان تارك الصلوة یکی نیست. (شهید مطهری، ۱۳۵۸، ج ۲۱، ص ۲۹)

"أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا" (سوره مری، آی ۵۸ه)

آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم، و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم، و از دودمان ابراهیم و یعقوب، و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم. آنها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد به خاک می‌افتادند، در حالی که سجده می‌کردند و گریان بودند.

پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده می‌گویند: "از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم افرادی هستند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود به خاک می‌افتند و سجده می‌کنند (مکارم شی‌رازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۹۹)

در آیه بعد خداوند از گروهی سخن می‌گوید که از مکتب انسان‌ساز انبیاء جدا شدند و پیروان ناخلف گشته و قسمتی از اعمال زشت آنها را بر می‌شرد و می‌گوید: "بعد از آنها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند، و از شهوات پیروی نمودند که به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید" فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا. (مکارم شی‌رازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۰۱) گریه در سجده آن قدر ارزشمند است که خداوند از اهل آن تحلیل کرده است. «سُجَّدًا وَ بُكْيًا» گریه و زاری به درگاه الهی، نشانه‌ی رشد، شناخت، توفیق و برگزیدگی است. (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۲۸۷)

۴-۴ بصیرت

"فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ" (سوره اعراف، آیه ۶۴)

اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق کردیم چه اینکه آنها گروهی نابینا (و کوردل) بودند.

"عَمِينَ" جمع "عمی"، به کسی گفته می‌شود که چشم بصیرت و دید باطنی او از کار افتاده باشد، ولی «اعمی»، هم به کسی که باطن او کور باشد گفته می‌شود و هم به کسی که چشم ظاهرش نابینا باشد. ایمان، سبب نجات و تکذیب، وسیله و زمینه‌ی هلاکت است. "فَأَنْجَيْنَاهُ" ... "أَغْرَقْنَا" حوادث و عوامل طبیعی و تحولات تاریخی، به دست خداوند است و بر اساس افکار و اعمال و اخلاق مردم صورت می‌گیرد. "فَأَنْجَيْنَاهُ" ... "أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا" کوردلی، عامل اصلی تکذیب دعوت انبیاست. «عَمِينَ» بنا بر این ایمان و پیروی از انبیاء، نشانه‌ی بصیرت است (مکارم شی‌رازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۹۳).

۴-۵ مشمول رحمت ویژه

"فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ" (سوره اعراف، آیه ۷۲)

سرانجام، او و کسانی را که با او بودند، برحمت خود نجات بخشیدیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند، قطع کردیم! تنها انبیا و پیروان آنان، مشمول رحمت ویژه و نجات بخشی الهی‌اند. "فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا" از تاریخ، عبرت بگیریم. "قَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا" آنجا که هیچ گونه امیدی به ایمان آوردن مردم نیست، هلاکت، اساسی و ریشه‌ای است. "وَقَطَعْنَا دَابِرَ ... مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ" (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۰۰)

۴-۶ امر به معروف و نهی از منکر

"الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (سوره اعراف، آیه ۱۵۷)

"وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ" معنایش این است که خداوند چیزهایی را که مانع ایشان از خیرات و رسیدن به صواب می‌شود از آنان بردارد. (طباطبای، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۶۲) امر به معروف، نهی از منکر، تحلیل حلال، تحریم خبائث، و بر داشتن تکالیف شاقه، از مختصات اسلام است و ظاهر آیه دلالت و یا حد اقل اشعار دارد بر اینکه مساله امر به معروف و نهی از منکر و امور پنجگانه‌ای که رسول خدا (ص) در این آیه به آن امور وصف شده همه از علائمی است که از آن جناب در تورات و انجیل ذکر شده است، و بر اینکه این امور از مختصات پیغمبر اسلام و ملت بیضای او است. (طباطبای، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۶۴)

۴-۷ اطاعت از ولی زمان

آیاتی که همراهی با رسول را در اطاعت از وی بی‌ان می‌نمایند عبارتند از:

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ" (سوره نور، آیه ۶۲)

(مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند، بی‌اجازه او جایی نمی‌روند کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، براستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند! در این صورت، هر گاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهند، به هر یک از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده، و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است). پی‌آمهای آیه عبارتند از: حضور در کنار رهبری برای کمک و حل مشکلات، نشانه‌ی ایمان و ترک آن نشانه‌ی نفاق یا ضعف ایمان است. «كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ» در مسائل تشکیلاتی، که بر اساس همفکری و مشورت، تصمیم گرفته می‌شود، خودمخوری و خودمختاری ممنوع است. "عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا" در زندگی اجتماعی، وجود رهبر و پیروی از او لازم است. "عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا" ایمان باید همراه با تسلیم و اطاعت باشد. "لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ" اجازه گرفتن از رهبر، نشانه‌ی ادب، تسلیم، قانونمندی، عشق به رهبر و نظم و نظام است. (با توجه به کل آیه). "لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ" (پیامبر در مسائل عمومی جامعه، بر مردم ولایت دارد). تصمیم‌گیری‌هایی با رهبر است. اذن پیامبر برای کارهای شخصی، کار را حلال می‌کند ولی نفس رها کردن کارهای عمومی در حضور رهبر، نیاز به استغفار دارد. "فَأَذَنَ ... وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ" (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۲۱۷)

۴-۸ صبر

" وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ "

چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند) و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد.

"ریون" جمع "ری" (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می‌شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم باشد، با ایمان، دانشمند و با استقامت و با اخلاص باشد.

"ریون" به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت فرسایی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند "ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا" بدیهی است خداوند هم چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی‌دارند (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ) (مکارم شی‌رازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۰)

"فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ" (سوره بقره، آیه ۲۴۹)

و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می‌کند آنها (که به هنگام تشنگی،) از آن بنوشند، از من نیستند و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند،) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرت خود، ناراحت شدند و عده‌ای) گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم.» اما آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است.

(طالوت) و افرادی که به وی ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند گفتند: امروز ما (با این جمعیت اندک) توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم: "قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ"

این جمله به خوبی نشان می‌دهد که همان گروه اندک که از آزمایش تشنگی سالم به در آمدند همراه او حرکت کردند، ولی همانها نیز وقتی فکر کردند که به زودی در برابر ارتش عظیم و نیرومند جالوت قرار می‌گیرند فریادشان از کمی نفرت بلند شد و این سومین مرحله آزمایش بود، زیرا تنها گروه کوچک‌تری از این گروه اندک، اعلام آمادگی و وفاداری کامل کردند، چنان که قرآن در ادامه می‌فرماید: "آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) همراه است." " ... كَمَ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً... "

این جمله به خوبی نشان می‌دهد کسانی که ایمان راسخ به روز رستاخیز داشتند به بقیه هشدار دادند که نباید به "کمیت" جمعیت نگاه کرد، بلکه باید "کیفیت" را در نظر گرفت، زیرا بسیار شده که جمعیت کم از نظر نفرات، اما با کیفیتی بالا، از جهت ایمان و اراده و تصمیم و متکی به عنایات الهی به اذن الله بر جمعیت‌های انبوه پیروز شدند.

۴-۹ تعادل

"... مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ..."

عقل عملی باید عهده‌دار تصمیمات، نیتها و اراده‌های انسان باشد و قوای عامله طبیعت باید با تبعیت از عقل عملی، تحت فرمان او بخش اجرا را متعهد شود و به خوبی آن را سامان دهد. عقل عملی در عرصه انفعالات انسان، قبول و نکول او را به گونه‌ای رهبری می‌کند که بینش‌های محکم، مقبول او شود و تمایلات محکم فطری، مبنای تصمیمات انسان قرار گیرد و براساس حکمت عملی، در برابر طغیان شهوت و طوفان غضب و گردباد مقام‌طلبی، از روح انسان حفاظت کند. نمونه‌ای از رهبری عقل عملی درباره غضب را می‌توان در یاران و پیروان راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دید که آنان را در برابر دشمنان دین، سرسخت و بی‌گذشت و شدید و در مقابل مؤمنان و در میان یاران، نرم و متواضع و رحیم می‌کرد: "مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" اگر شهوت و غضب و جاه‌طلبی به امامت عقل عملی عمل کند، انسان در خوراکیها بجا اشتها دارد و در پوشیدنیها بجا می‌پوشد و در مقام و جاه بجا رغبت می‌کند و در غضب بجا جهاد می‌کند و شمشیر می‌زند و بجا می‌کشد یا کشته می‌شود؛ ولی اگر این متشابهات به امامت محکمت تنظیم نشود، از بین بردن دشمنی، شرح صدر داشتن، برای افکار دیگران حرمت قایل بودن، همه را برادر و برابر دانستن، با عفو و اغماض نسبت به دوستان به سر بردن، در درون نظام اسلامی "رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" بودن، دیگران را تحمل کردن، سخنان واسطه یا وسایط را ارج نهادن، کاری کوچک نیست؛ اما امکان‌پذیر است. [بنیان مرصوص امام خمینی (ره) - صفحه ۲۷۹] (تفسیر انسان به انسان، ۱۳۵۸، ص ۳۳۱)

انسانها را باید در مسیر انسانیت دوست داشت نه در خلاف این مسیر. و به همین دلیل اگر انسانی بر ضد مسیر انسانیت بود، حیثاً باید با او به شدیدترین وجهی مبارزه کرد، با خشونت رفتار نمود و به او به چشم يك خار در سر راه انسانها نگاه کرد و این کار، خود نوعی علاقه به انسان است؛ یعنی مبارزه کردن با انسان ضد انسان به خاطر انسانیت، خود نوعی علاقه به انسانیت و علاقه به بشریت است اما بشریت معنی‌دار، بشریتی که معنی بشریت در آن باشد. (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۲۲، ص ۶۸۳)

۴-۱۰ عدم خواری یاران پی‌امبر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره تحریم، آیه ۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشند و شما را در باغهایی از بهشت که نرها از زیر درختانش جاری است وارد کند، در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است، و می‌گویند: «پروردگارا! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر چیز توانایی!

در این آیه مطلب مقید شده به مؤمنین که با پیامبرند، و اعتبار معیت و با پیامبر بودن برای این است که بفهماند صرف ایمان آوردن در دنیا کافی نیست، باید لوازم ایمان را هم داشته باشند، و آن این است که ملازم با پیامبر باشند، و او را به تمام معنای کلمه اطاعت کنند، و مخالفت و بگو مگو با وی نداشته باشند. احتمال هم دارد که جمله "الَّذِينَ آمَنُوا" مبتدا باشد، و کلمه "معه" خبر آن، و جمله "نُورُهُمْ يَسْعَى... خَيْرٌ دَوْمَش، و جمله "يَقُولُونَ..."، خبر سومش باشد، و معنای آیه چنین باشد: روزی که خدا پیامبر خود را خوار نمی‌کند، و روزی که "الَّذِينَ آمَنُوا" ایمان آورندگان" با او بیند، و از او جدا نمی‌شوند، و آن جناب هم از ایشان جدا نمی‌شود. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۹، ص ۵۶۴)

۴-۱۱ وحدت

سفارش به اخوت ایمانی "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" (سوره فتح، آیه ۲۹)

آنان که با پیغمبر و تربیت شده وی می‌باشند، در مقابل دشمن، قوی و محکم ولی نسبت به خودشان مهربان و نرم می‌باشند: "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا" در مقابل دشمن نیرومند و باصلابت‌اند و نسبت به خودشان مهربان؛ اهل عبادت و پرستش می‌باشند، آنها را در رکوع و سجود می‌بینی.

خدای سبحان می‌فرماید: "إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" (سوره حجرات، آیه ۱۰) در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید؛ امید که مورد رحمت قرار بگیرید!

این آیه، مؤمنان را به اخوت و برادری دعوت کرده است و از هرگونه تفرقه بازمی‌دارد تا بر اساس "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" به خوبی و مهربانی در زیر سایه اسلام، زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند، (مطهری، ۱۳۵۸، ص ۶۵۰) بنابراین باید کسی را که در دایره حوزه اسلامی به داعیه مؤمن بودن خود، به جان مردم می‌افتد و اختلاف ایجاد می‌کند، از این کار بازداشت و آن اختلاف را حل کرد، چنان‌که قرآن می‌فرماید: که اگر دو گروه از مؤمنان، بر اثر برداشت‌های گوناگون یا تشخیص باطل، با هم به مبارزه برخاستند، نخست باید از راه موعظه و نصیحت بین آنان را اصلاح کنید و اگر اصلاح نشدند و گروهی بر گروه دیگر ستم روا داشتند، باید طایفه و گروه باغی و ستمگر را با مبارزه بر سر جایشان بنشانید تا به قانون الهی تن دهند؛ اگر آنان تابع قانون خدا شدند، با عدل میانشان اصلاح کنید و عادل باشید نه صرف صلح‌طلب، چون صلح و سازش در اینجا محمود و ممدوح نیست؛ یعنی حق ستمدیده را از ستمگر بگیرید و به او بدهید؛ نه آنکه ستمدیده را وادار کنید که از حقش بگذرد، زیرا این کار، گرچه صلح و مصلحت ظاهری ایجاد می‌کند،

از عدل و عدالت واقعی فاصله دارد: "وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله فإن فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل وأقسطوا إن الله يحب المقسطين"

شعار وحدت، هم در آغاز تأسیس حکومت اسلام مطرح شد و هم هنگام استحکام حکومت اسلامی در مدینه و هم پس از فتح مکه و تفوق مسلمانان بر شبه جزیره عربستان، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حجّه الوداع از حفظ وحدت سخن به میان آورد و فرمود: "المسلمون إخوة تتكافى دماءهم يسعي بدمتهم أذنهم وهم يد علي من سواهم" (الخصال، ج ۱، ص ۱۴۹؛ مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۴۲). مسلمانان با هم برادرند و خون‌هایشان همسان یکدیگر است و خون هیچ کس ارزشمندتر از خون دیگری نیست؛ و تعهدی که ضعیف‌ترین آنان برقرار کرد محترم می‌شمارند و همگان یکدست در برابر بیگانگان متحدند.

همان‌گونه که برادران نسبی پدر نسبی دارند، برادران ایمانی نیز پدر ایمانی خواهند داشت که همان رسول خدا و امیر مؤمنان (علیهما السلام) است. بر همین اساس، پیامبر خود و حضرت علی (علیه السلام) را دو پدر امت اسلامی معرفی کرد: أنا وعلی أبوا هذه الأمة. (عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۹۱؛ مجلسی، ج ۱۶، ص ۹۵؛ جوادی آملی، ص ۸۲).

صحابه و تربیت شدگان پیغمبر (ص) دو چهره دارند، دو وجه دارند: در مقابل دشمنان حقیقت، شدید، قوی، باصلابت و محکم هستند، مانند دیواری روئین که از جا تکان نمی‌خورد (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ) ولی در میان خود، یک پارچه عطوفت، مهربانی، یگانگی و وحدت‌اند که از نظر قرآن یک خصلت اجتماعی جامعه اسلامی است (یعنی همان خصلتی که ما قرنها فراموش کرده بودیم). تَرِيهُمُ رُكْعًا سُجَّدًا يُبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (فوراً سراغ آن ارزش خدایی می‌رود) همان کسانی که از نظر به اصطلاح جامعه گرایی در آن وضع هستند، راکند، ساجدند، درد دلشان را با خدا می‌گویند، از خدای خود ترقی و فزونی می‌خواهند، به آنچه دارند قانع نیستند، می‌خواهند روز به روز جلوتر و پیشتر بروند، از همه پرستش‌هاشان جز رضای خدا چیز دیگری نمی‌خواهند؛ یعنی به عالیترین شکل، خدا را عبادت می‌کنند. (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۲۳، ص ۱۵۱)

در سوره مبارکه انا فتحنا می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. در اینجا چهره یک جامعه اسلامی ترسیم شده است و مسئله اولی که ذکر می‌کند، معیت با پیغمبر و ایمان به پیغمبر است. مرحله دوم اشیداء عَلَى الْكُفَّارِ در مقابل بیگانگان محکم، قوی و نیرومند بودن است. پس این خشکه مقدس‌هایی که فقط پلاس مساجد هستند و هزار تایشان را یک سرباز جلو می‌اندازد و صدایشان در نمی‌آید، مسلمان نیستند. یکی از خاصیت‌های مسلمان و اولین خاصیتی که قرآن کریم ذکر کرده است، شدت، قوت و استحکام در مقابل دشمن است. اسلام، مسلمان سست را نمی‌پذیرد: وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. سستی در دین اسلام نیست. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می‌گوید: هیچ دینی به اندازه اسلام پیروان خود را به قوت و نیرومندی دعوت نکرده است. (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۲۳، ص ۵۰۷)

قرآن کریم هم فکری و هم عملی را راه رسیدن به مقصد می‌داند. زیرا تصرف در قلب به عهده مقلب‌القلوب است، اگر کسی عمل صالح داشت و به دنبال انبیا حرکت کرد، خدا قلب او را رئوف و مهربان می‌کند و اگر عمل طالح داشت، قلب او را سنگین و قسی می‌گرداند.

خداوند در سوره حدید می‌فرماید: "وجعلنا في قلوب الذين اتبعوه رأفةً ورحمةً" در دل‌های پیروان عیسی‌المسیح (سلام‌الله‌علیه) رأفت و رحمت قرار دادیم. اگر پیروان رسول اکرم با یکدیگر به رأفت و رحمت رفتار می‌کنند؛ "رحماء بینهم" این رحمت برکت الهی است و خدایی که مقلب‌القلوب است، دل‌های سالکان کوی وحی و رسالت را رئوف و مهربان می‌کند؛ چون این دل‌ها، همانند قافله‌ای که به دنبال قافله‌سالار در حرکت است، تابع قلب رسول اکرم و حضرت مسیح (سلام‌الله‌علیهما) است؛ ولی درباره یهودی‌ها فرمود: "فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسيةً" در اثر پیمان‌شکنی ایشان ما لعنتشان کردیم و دل‌های آنها را سخت و سنگین قرار دادیم.

در اثر گناه و تبه‌کاری خدای سبحان قلب آنها را سنگین می‌کند، قلبی که رئوف باشد نصیحت می‌پذیرد؛ اما قلبی که سخت باشد، متعظ نمی‌شود و هیچ‌گونه برکتی هم ندارد. (مطهری، ۱۳۵۸، ص ۳۳۰)

ببینید خداوند در آیه آخر سوره فتح- که آیاتی نظیر آن در قرآن زیاد است- چه می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. صحابه و تربیت شدگان پیغمبر چگونه هستند؟ اینها دو چهره دارند، دو وجه دارند: در مقابل دشمنان حقیقت، شدید، قوی، باصلابت و محکم هستند، مانند دیواری روئین که از جا تکان نمی‌خورد (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ) ولی در میان خود، یک پارچه عطوفت، مهربانی، یگانگی و وحدت‌اند که از نظر قرآن يك خصلت اجتماعی جامعه اسلامی است (یعنی همان خصلتی که ما قرنها فراموش کرده بودیم). تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يُتَغَوْنَ فُضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ (فوراً سراغ آن ارزش خدایی می‌رود) همان کسانی که از نظر به اصطلاح جامعه‌گرایی در آن وضع هستند، راکند، ساجدند، درد دلشان را با خدا می‌گویند، از خدای خود ترقی و فزونی می‌خواهند، به آنچه دارند قانع نیستند، می‌خواهند روز به روز جلوتر و پیشتر بروند، از همه پرستش‌هاشان جز رضای خدا چیز دیگری نمی‌خواهند؛ یعنی به عالیترین شکل، خدا را عبادت می‌کنند. (انسان کامل، ۱۳۵۸، ج ۲۳، ص ۱۵۱) در سوره مبارکه فتح می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ. در اینجا چهره یک جامعه اسلامی ترسیم شده است و مسئله اولی که ذکر می‌کند، معیت با پیغمبر و ایمان به پیغمبر است. مرحله دوم اشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ در مقابل بیگانگان محکم، قوی و نیرومند بودن است. پس این خشکه مقدس‌هایی که فقط پلاس مساجد هستند و هزار تایشان را يك سرباز جلو می‌اندازد و صدایشان در نمی‌آید، مسلمان نیستند. یکی از خاصیت‌های مسلمان و اولین خاصیتی که قرآن کریم ذکر کرده است، شدت، قوت و استحکام در مقابل دشمن است. اسلام، مسلمان سست را نمی‌پذیرد: وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمْ الْاَعْلَوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. سستی در دین اسلام نیست. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می‌گوید: هیچ دینی به اندازه اسلام پیروان خود را به قوت و نیرومندی دعوت نکرده است. (آزادی معنوی، ۱۳۵۷، ج ۲۳، ص ۵۰۷)

۴-۱۲ سرعت رشد و پی‌شرفت مسلمین

"... ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا" (سوره فتح، آی ۲۹)

در این آیه کریمه، خداوند مثلی را برای اهل ایمان یعنی برای مسلمانان که از دستورات پیغمبر اکرم(ص) پیروی می کنند ذکر می کند. این مثل با بحث ما ارتباط زیادی دارد. می فرماید: مثل اینها در انجیل این طور ذکر شده است: مثل زراعتی هستند، یعنی دانه ای که در زمین کشت می شود. اول که این دانه سر می زند، به صورت برگ نازک است. اگر مثلاً دانه گندمی را در زمین بکارند، اول بار که از زمین می روید به صورت برگ خیلی نازک و لطیف است. فَآزَرَهُ اما این برگ به همان حالت نازکی ثابت نمی ماند، تدریجاً بیشتر از زمین بیرون می آید و دارای ساقه ای می شود که نسبت به آن برگ صفت دیگری دارد؛ یعنی آن را تقویت می کند، آن برگ نازک را محکم می کند یعنی ساقه درمی آورد. فَاسْتَغْلَظَ، بعد کم کم این ساقه غلظت و ضخامت پیدا می کند. فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ، روی ساقه خودش می ایستد. "يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ"، در این وقت است که کشاورزان را به تعجب وا می دارد، یعنی متخصصین فن کشاورزی وقتی نگاه می کنند تعجب می کنند. همین حالت است حالت استقلال و رشد و تعالی که چشم دشمن را کور می کند و دشمن به خشم در می آید. کفار وقتی اینها را می بینند به خشم در می آیند. (مجموعه آثار شهید مطهری، ۱۳۵۸، ج ۳، ص ۲۶۶) یکی از چیزهایی که باعث حیرت جهانیان شده است همین سرعت رشد مسلمین و به استقلال رسیدن مسلمانها است که قرآن تعبیر می کند: "فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ" روی پای خودش بایستد. یکی از اروپاییها می گوید: اگر ما سه چیز را در نظر بگیریم آنوقت اعتراف خواهیم کرد که در دنیا مانند محمد صلی الله علیه و آله رهبری وجود نداشته است. یکی اهمیت و عظمت هدف. زیر و رو کردن روحیه، اخلاق، عقاید و نظامات اجتماعی مردم بود. دوم قَلَّتْ وسایل و امکانات. وسایل، همان خویشان نزدیک پیامبر بودند. نه پولی، نه زوری و نه همدستی داشت. يك نفر يك نفر، افراد را به خود مؤمن ساخت و دور خود جمع کرد تا به صورت بزرگترین قدرت جهان درآمد. عامل سوم سرعت وصول به هدف بود، یعنی در کمتر از نیم قرن بیش از نیمی از مردم دنیا تسلیم دین او شدند و ایمان آوردند. می بینید چنین رهبری در دنیا وجود نداشته است. این است مقصود قرآن از این مثل که می گوید: يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ متخصصین و دهقانها و کشاورزان انسانیت تا ابد در تعجب فرو می روند که مؤمنین، چطور به این سرعت بوجود آمده و رشد کردند و روی پای خود ایستادند و میوه دادند؟! سؤال پیش می آید، آیا مسلمانان صدر اول اختصاصاً باید این گونه باشند، یا خاصیت مربوط اسلام است؟ به این معنی که هر وقت و هر جا مردمی واقعاً اسلام را بپذیرند و به دستورات اسلام عمل کنند، همین خاصیت رشد، تزیاید، تکامل، استقلال و روی پای خود ایستادن و دیگران را به حیرت و تعجب واداشتن را دارند؟ البته این خاصیت مخصوص اسلام است نه مردم. این خاصیت، مخصوص ایمان به اسلام، پیروی از تعلیمات اسلام است. اسلام نیامده است برای اینکه جامعه را متوقف کند، ملت مسلمان را وادار به درجا زدن کند. اسلام دین رشد است، دینی است که نشان داد عملاً می تواند جامعه خود را به جلو ببرد. شما ببینید در چهار قرن اول اسلامی، اسلام چه کرده است! ویل دورانت در تاریخ تمدن می گوید: تمدنی شگفت انگیزتر از تمدن اسلامی وجود ندارد. پس اسلام عملاً خاصیت خودش را نشان داده است. اگر اسلام طرفدار ثبات و جمود و یکنواختی می بود، باید جامعه را در همان حد اول جامعه عرب نگاه بدارد.

پس چرا تمدنهای وسیع و عجیب را در خودش جمع کرد و از مجموع آنها تمدن عظیم تری را به وجود آورد؟ پس اسلام با پیشرفت زمان مخالف نیست. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ۱۳۵۸، ج ۲۱، ص ۵۵)

۴-۱۳ عدم وهن و سستی

"وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكْبَرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ" (سوره آل عمران، آیه ۱۴۶)

و چه بسیار از پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگیدند، پس در مقابل آنچه به آنها در راه خدا رسید سست و ناتوان نشدند و خضوع و تسلیم نشان ندادند و خداوند صابران را دوست دارد. اسلام، مسلمان سست را نمی‌پذیرد: "وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ". سستی در دین اسلام جای ندارد. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می‌گوید: هیچ دینی به اندازه اسلام پیروان خود را به قوت و نیرومندی دعوت نکرده است. (آزادی معنوی، ۱۳۵۸، ج ۲۳، ص ۵۰۷). و چه بسیار از پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگیدند، پس در مقابل آنچه به آنها در راه خدا رسید سست و ناتوان نشدند و خضوع و تسلیم نشان ندادند و خداوند صابران را دوست دارد. (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۲۸۷) سهل‌انگاری، سست‌انگاری، تساهل و تسامح در علم و عمل، معقول و مقبول نیست. انسان باید دست‌آویز محکم داشته باشد و در بخش‌های علمی و عملی به دنبال اتقان و احکام باشد. (جوادی آملی، ص ۳۳۳) امام خمینی (ره) در این زمینه هشدار می‌دهد: به قدرت و منصب رسیدن راحت طلبان اصالت انقلاب را تهدید می‌کند و می‌تواند موجب آسیب رساندن به آن گردد. راحت طلبان چه در صحنه سیاست و اداره داخل کشور و چه در عرصه بین‌الملل، حرکت‌ها و بایدها را بر محوریت تحصیل راحتی خویش تفسیر، تائید و یا رد می‌کنند راحت طلبان هی‌چ‌گاه در اندیشه رفاه عمومی و توزیع عادلانه ثروت نبوده و نخواهند بود. راحتی طلبی مسئولان بلند پایه نظام اسلامی و مدیران ارشد اجرایی کشور آنان را به زخارف دنیوی متمایل و تدریجاً طماع خواهد ساخت و طمع، عقل معاش و عقل معاد را از ایشان خواهد ربود. و به همین دلیل امام در این زمینه هشدار داده و احتیاط نموده اند. (امام خمینی، ج ۲۰ ص ۳۳۳)

۴-۱۴ مبارزه با طاغوت

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ حُدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ" (سوره متحنه آیه ۴) برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید!- جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)!- پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجامها بسوی تو است. "مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى

الْكَفَّارِ" (سوره فتح، آیه ۲۹) یاران پیامبر اکرم (ص) نسبت به کفار سرسخت هستند. بدون شك برنامه مبارزه با طواغیت جزء برنامه قرآن است و بدون شك اسلام يك دین انقلابی است، ولی آیا همه مسائلی که در قرآن مطرح شده در این جهت و برای این منظور است و قرآن برنامه دیگری جز این برنامه ندارد و در نتیجه همه آیات قرآن و روایاتی که درباره لوح و عرش و ملک و قیامت و نماز و روزه است، باید در این زمینه پیاده شود؟ آیا انقلاب قرآن و «حزب الله»، انقلاب شکم است و ریشه اقتصادی و طبقاتی دارد، یا انقلاب «سر» است و ریشه در فطرت آدمی دارد؟ خداوند در خصوصیت یاران حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: آنها به خویشان کافرشان گفتند: "إِنَّا بُرَأُؤُا مِنْكُمْ" ما از شما و بتهایتان و آنچه غیر خدا می پرستید بیزاریم.

۵- نتیجه

رسالت پیامبران، ایجاد تحول و دگرگونی در جامعه و افراد آن است. هدف از بعثت انبیاء، تشکیلی جامعه توحیدی و زدودن شرک، بت پرستی و طاغوت زمان است. انبیاء یارانی را تربیت کرده اند که حاصل این تربیت در آیات قرآن، روحیه انقلابی و جهادی آنان است. آنها درحالی که بنده صالح خدا بوده و با یکدیگر مهربان هستند، سرسختانه با طاغوت زمان خود مقابله می کنند. ایجاد وحدت و دوری از تفرقه در جامعه، از جمله خصوصیات بارز آنان است. عدم سستی و برخورداری از رشد بالای آنان، موجبات اعجاب دشمنان را فراهم ساخته است. آنان روحیه بندگی و اطاعت از ولی زمان خود را دارند و با امر به معروف و نهی از منکر، جامعه را از فساد و تباهی رهایی می بخشند. در امور خود با صبر و شکیبایی پیش می روند. انسان های همراه با پیامبران، بندگان صالح، عزت مند و بصیر بوده و عقل بر وجودشان حاکم است. با این اوصاف، انسان های انقلابی، از نعمت بهترین دوست که همانا صدیقین، شهدا و صالحین، هستند، برخوردارند.

۶- منابع

قرآن

۱- جمشیدی محمد حسینی، اندیشه سیاسی شهید رابع سید محمد باقر صدر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۷.

۲- خمینی روح الله، بیانات امام خمینی (ره) در دیدار مسئولان دفتر هنر و ادبیات مقاومت ۲۵/۴/۱۳۷۰.

۳- دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

۴- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، حسین بن محمد، بیروت، دارالقلم، ۵۱۴۱۲. ق.

۵- صدوق، عیون اخبار الرضا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸. ش.

۶- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷. ق.

۷- طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی سید محمد باقر، قم، انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.

۸- جوادی آملی، عبدالله، بنیان مرصوص امام خمینی (ره)، محمد امین شاه جوی، قم، اسراء، ۱۳۸۴.

۹- جوادی آملی، عبدالله، تحقیق محمد حسین الهی زاده، تفسیر انسان به انسان، قم، اسراء، ۱۳۸۹.

۱۰- جوادی آملی، عبدالله، شمیم ولایت، سید محمود صادقی، قم، اسراء، ۱۳۸۸.

۱۱- جوادی آملی، عبدالله، روابط بین الملل، سعید بند علی، قم، اسراء، ۱۳۸۸.

۱۲- قرائتی محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۳.

۱۳- مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.

۱۴- مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.

۱۵- مطهری، مرتضی، فطرت در قرآن، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.

۱۶- مطهری، مرتضی، عدل الهی، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.

۱۷- مترجمان، ترجمه مجمع البیان، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.

۱۸- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بحار الانوار، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۱۹- مصطفوی حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، بیروت، ۱۴۳۰ق.

۲۰- معین، محمدی زطظطرز رز د، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۲۱- مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳.

۲۲- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴.

حصار آبادان

محاصره آبادان نبرد بزرگی در اوایل جنگ ایران و عراق بود. در تاریخ ۵۹/۷/۱۸ شمسی ارتش متجاوز عراق با عبور از روی رود کارون و احداث دو پل شناور در منطقه مارد و سلمانیه موفق گردید تا نیروهای خود را برای تسخیر شهر آبادان به شرق کارون اعزام کند و در این تاریخ با قطع جاده ارتباطی آبادان به اهواز مسافرین و مردمی را که از آبادان در حال خارج شدن بودند به اسارت خود در آوردند و در تاریخ ۵۹/۷/۱۹ نیز اقدام به قطع جاده ارتباطی آبادان به ماهشهر نمودند و با عبور از این جاده و رسیدن به شمال آبادان و ساحل شمالی بهممنشیر که یکی از دو

رودخانه‌ای است که آبادان را محصور نموده‌اند موفق شدند این شهر را محاصره نمایند. در این محاصره که زاویه‌ای ۲۷۰ درجه را تشکیل می‌داد مردم برای خروج از شهر دچار مشکلات زیادی شدند اما تعداد زیادی از مردم نیز برای مقاومت در مقابل دشمن در شهر ماندند تا دشمن موفق به تسخیر شهر نشود اما نیروی مدافع شهر هیچگونه سلاح مؤثر نظامی در اختیار نداشت و در واقع سلاح‌های موجود تنها بدر یک جنگ خیابانی می‌خورد نه نبردی در مقابل ارتش تا بن دندان مسلح ارتش عراق ولی مردم و نیروهای اکثر غیر حرفه‌ای موجود در شهر با تمام توان در مقابل دشمن صف ارائی کردند. در ۳ نوامبر نیروهای عراقی به آبادان در استان خوزستان ایران رسیدند. پایداری ایران ثابت کرد بیش از حد قوی است، با این حال، فرماندهان عراقی برای تقویت قوا فراخوانده شدند. در این زمان نیروهای ایرانی مورد محاصره قرار گرفتند و عملیات مختلفی برای از بین بردن محاصره انجام دادند از جمله:

۱- عملیات کوی ذوالفقاری: این عملیات در تاریخ ۹ مهر ۱۳۵۹ با هدف عقب راندن ارتش عراق از جزیره آبادان صورت گرفت. در این عملیات بیش از ۷۰۰ نفر از نیروهای عراقی کشته شدند و ۵۰۰ نفر دی‌گر به اسارت درآمدند.

چهل روز پس از شروع هجوم گسترده عراق به ایران، ارتش عراق تصمیم به تغیری روش خود گرفت و بجای اقدام برای تصرف اهواز با جابه‌جایی نیرو و تقویت محور شلمچه - خرمشهر، تلاش خود را برای تصرف شهرهای آبادان و خرمشهر افزایش داد و روز چهارم آبان توانست بخش غربی خرمشهر را به تصرف خود در آورد. با افزایش تلفات، بهترین روش به‌جای درگیری با مردم شهرها، این بود که شهرهای آبادان و خرمشهر را از منطقه‌ای خالی از سکنه دور بزند. به همین دلیل پس از تصرف بخش غربی خرمشهر، نیروهای جدیدی را برای عبور از کارون در سمت شمال شهرهای آبادان و خرمشهر و قطع هر دو جاده ارتباطی اهواز با این دو شهر، گسیل داشت. ارتش عراق در این تغیری، با مقاومت چندانی روبه رو نشد و به‌سرعت توانست بر جاده اهواز - خرمشهر تسلط یابد. در روز ۸ آبان، واحدهای مهندسی عراق روی کارون پل زدند و امکان حضور نیروهای عراقی در شمال آبادان فراهم شد. این نیروها از کارون عبور کردند و جاده اهواز - آبادان را نیز بستند. بسیاری از خودروهای عبوری، بی‌خبر از این اتفاق، در چنگ دشمن گرفتار شدند. تندگویان، وزیری نفت ایران یکی از کسانی بود که به اسارت نیروهای عراقی درآمد. تا روز ۹ آبان، مردم در شهرهای آبادان و شرق خرمشهر، هنوز از این تغیری سمت حرکت عراقی‌ها بی‌خبر بودند و اکثر اقدامات مقاومتی آنها در خط تماس غربی شکل گرفته بود، تا اینکه در روز ۹ آبان دریاقلی سورانی که یک نفر اوراقچی معمولی در حاشیه آبادان بود، دید که عراقی‌ها بی‌سر و صدا نخلهای کوی ذوالفقاری را قطع کرده‌اند و بعد از پل زدن روی بگمن شیری به طرف جاده خسروآباد می‌روند تا محاصره آبادان را تکمیل کنند. او با عجله، فاصله نه کیلومتری کوی ذوالفقاری تا مقر سپاه آبادان را رکاب زد و بلافاصله پس از رسیدن بر سر حسن بنادری، فرمانده سپاه آبادان فریاد کشید که: عراقی‌ها از کوی ذوالفقاری آمدند! علی شمخانی، فرمانده سپاه خوزستان در زمان جنگ، اینچنین روایت می‌کند:

«وقتی عراقی‌ها حمله کردند دریاقلی که در آبادان یک گاراژ اوراق فروشی داشت، زودتر از پی‌شروی عراقی‌ها با خبر شد. با دوچرخه قراضه‌اش هشت کیلومتر را رکاب زد تا به بچه‌های سپاه آبادان اطلاع دهد، که وضعیت این طوری است و آنها هم رفتند و پی‌شروی عراقی‌ها را سد کردند». بلافاصله نیروهای نظامی داخل شهر اعم از سپاه، بسیج و مردم محلی (عرب زبان و غیر عرب) به منطقه ذوالفقاری آمده و به سه گروه ۱۲، ۱۳ نفری تقسیم شدند. دو گروه از وسط و یک گروه هم به سمت چپ (از حاشیه بگمنشیری) رفتند تا عراقی‌ها را دور زده و به پل دست

یابند. تعدادی از افراد شرکت کننده در عملیات اسلحه نداشتند و هنگامی که کسی کشته یا زخمی می‌شد، با اسلحه او می‌جنگیدند. سرانجام مهاجمان که تا جاده خسروآباد پیش آمده بودند، به داخل نخلستان عقب رانده شدند. نیروهای محور چپ به نزدیکی پلی که عراقی‌ها نصب کرده بودند رسیدند و با اهدام تجهیزات در حال عبور از آن، پل را مسدود و عقبه عراقی‌ها را قطع کردند. عراقی‌ها با مشاهده این وضع ناامیدانه به مقاومت‌های پراکنده دست زدند، عده‌ای هم تسلیم شدند و یا به قصد فرار، خود را به بمبشیر انداختند. به این ترتیب عملیات متوقف کردن پیش روی مهاجمان و عقب راندن آنها تا ساعت ۱ بامداد ۱۰ آبان با موفقیت به پایان رسید. دو شب بعد از این عملیات، عراقی‌ها با اطلاعاتی که از جاسوسان خود به دست آورده بود، کلبه گلی دریاقلی سورانی را هدف خمپاره‌ها قرار دادند. وی که به شدت مجروح شده بود پس از رسیدگی اولیه، برای درمان با قطار به تهران اعزام شد، لیکن در راه شهید شد و در بهشت زهراي تهران در ردیف ۹۲ قطعه ۳۴ دفن گردید.

۲- عملیات جاده ماهشهر: این عملیات در تاریخ ۳ آبان ۱۳۵۹ با هدف عقب راندن ارتش عراق از منطقه اشغالی شرق کارون صورت گرفت.

۳- عملیات سه راهی آبادان: این عملیات در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۵۹ با هدف گسترش مواضع ایران در شمال آبادان صورت گرفت.

۴- عملیات توکل: این عملیات در تاریخ ۲۰ دی ۱۳۵۹ با هدف عقب راندن ارتش عراق تا نوار مرزی صورت گرفت.

۵- عملیات تپه‌های مدن: این عملیات در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۰ با هدف آزادسازی تپه‌های مدن صورت گرفت.

۶- عملیات فرمانده کل قوا: این عملیات در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ با هدف عقب راندن ارتش عراق از جنوب سلمانیه صورت گرفت. این عملیات زمینه بسیاری مؤثری برای طراحی و اجرای عملیات شکست حصر آبادان فراهم کرد.

۷- عملیات شهید چمران: این عملیات در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۶۰ با هدف آزادسازی جاده آبادان - ماهشهر صورت گرفت.

عملیات ثامن الائمه (ع) (شکست محاصره آبادان) این عملیات در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۶۰ تا ۶ مهر با هدف شکست حصر آبادان و عقب راندن نیروهای عراقی به غرب کارون در منطقه شمال آبادان صورت گرفت.

منابع

مشارکت‌کنندگان ویکی‌پدیا. «Siege of Abadan». در دانشنامهٔ ویکی‌پدیای انگلیسی، بازبینی‌شده در ۱۴ خرداد ۱۳۹۰.

"نبردها". دفاع مقدس (in Persian). Retrieved ۲۰۱۵-۰۷-۰۷.

"کوی ذوالفقاری". سایت تخصصی و اطلاع‌رسانی دفاع مقدس. (in Persian). Retrieved ۲۰۱۵-۱۰-۰۱.

۲۰۱۵-۰۷-۰۷

شمخانی، علی. «دریاقلی» نخستین فردی که از حمله عراق به خرمشهر آگاهی یافت. ۳/۳/۱۳۹۴. بایگانی‌شده از نسخهٔ اصلی در ۹، ۱۹، ۲۰۱۴. بازبینی‌شده در ۹، ۱۹، ۲۰۱۴.

عملیاتی دوره محاصره آبادان

تاسوعا

تاسوعا از ریشه تسع به معنای نه و نهم، فقط بر نهمین روز محرم اطلاق شده است. آخرین روزی است که حسین بن علی سومین امام شیعیان و یارانش شبانگاه آن را درک کرده‌اند و این روز به شب عاشورا پیوند خورده است. این روز در نزد شیعیان از اهمیت بالایی برخوردار است. شیعیان این روز را منتسب به عباس بن علی نیز می‌دانند، و این روز را بسان روز عاشورا گرامی داشته و در آن به سوگواری می‌پردازند. تاسوعای محرم سال ۶۱ قمری، تحرکات سپاه عمر سعد در صحرای کربلا افزایش یافت و تصمیم جنگ داشتند. حسین بوسیله برادرش عباس یک شب مهلت برای راز و نیاز گرفت. در این روز خیمه‌های یاران حسین محاصره گردید. شمر برای عباس و برادرانش امان‌نامه آورد که وی بر او تهنیت زد که: «ما را امان می‌دهید در حالی که پسر رسول خدا را امان نباشد؟». حسین بن علی در این روز برای اصحاب خود خطابه ایراد کرد. در واقعه کربلا عبیدالله بن زیاد دو بار به حسین بن علی نامه نوشت؛ یکی به هنگام ورود به کربلا و دیگری در روز تاسوعا پس از ورود عمر بن سعد به کربلا. نامه دوم زمانی بود که عمر بن سعد با لشکر عظیمی به کربلا آمد و در برابر لشکر محدود حسین بن علی ایستاد. فرستاده عمر بن سعد نزد حسین بن علی آمد؛ سلام کرد و نامه ابن سعد را به حسین بن علی داد: «مولای من! چرا به دیار ما آمده‌ای؟» حسین بن علی در پاسخ گفت: «اهالی شهر شما به من نامه نوشتند و مرا دعوت کرده‌اند، و اگر از آمدن من ناخشنودند باز خواهم گشت.» خوارزمی نیز روایت کرده است: «حسین بن علی به فرستاده عمر سعد گفت: «از طرف من به امیرت بگو، من خود به این دیار نیامده‌ام، بلکه مردم این دیار مرا دعوت کردند تا به نزدشان بیایم و با من بیعت کنند و مرا از دشمنانم باز دارند و یاریم نمایند، پس اگر ناخشنودند از راهی که آمده‌ام باز می‌گردم.» وقتی فرستاده عمر سعد بازگشت و پاسخ حسین را بازگو کرد، ابن سعد گفت: «امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین بن علی برهاند» آنگاه این خواسته حسین بن علی را به اطلاع ابن زیاد رساند ولی او در پاسخ نوشت: «از حسین بن علی بخواه، تا او و تمام یارانش با یزید بیعت کنند. اگر چنین کرد، ما نظر خود را خواهیم نوشت...» چون نامه ابن زیاد به دست ابن سعد رسید، گفت: «تصور من این است که عبیدالله بن زیاد، خواهان عافیت و صلح نیست.» عمر سعد، متن نامه عبیدالله بن زیاد را نزد حسین بن علی فرستاد. حسین گفت: «من هرگز به این نامه ابن زیاد پاسخ نخواهم داد. آیا بالاتر از مرگ سرانجامی خواهد بود؟! خوشا چنین مرگی»

منابع

خطبه امام حسین(ع) در عصر تاسوعا

خطبه امام حسین در شب عاشورا

تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۱.

ارشاد مفید، ص ۴۳۵

بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۴

مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۱.

اخبار الطوال، ص ۲۵۳.

گرد آوری از کتاب: عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، روی‌دادها، پیامدها، زیر نظر آیات‌الله مکارم شیرازی، ص ۳۸۲.

بیست و هشت صفر: وفات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

اویس! من از تو غریب ترم!

خواجه ی انبیا گفت: «در امت من مردی است که به عدد موی گوسفندان ربیعه و مضر او را در قیامت شفاعت خواهد بود» صحابه گفتند: «این که باشد؟» فرمود که: «بنده ای از بندگان خدای» گفتند: «ما همه بندگان خدای - تعالی ایم. نامش چیست؟» فرمود: «اویس!» قبول! تو از من خیلی عاشق تری، خیلی پاک تر، باصفا تر. اصلاً همه ی «خیلی ها» مال تو است و فقط یکی سهم من: اویس! من از تو خیلی غریب ترم! گفتند: «او کجا باشد؟». گفت: «به قرن» گفتند که: «او تو را دیده است؟» گفت: «به دیده ی ظاهر نه». گفتند: «عجب! چنین عاشق تو و به خدمت تو نشناخته؟» در چیزی شبیه هستیم: فاصله. درد مشترک! از «قرن» تو تا او. از «قرن» من تا او. فاصله! فرقی مگر می کند؟ برای تو از جنس مکان. برای من از جنس زمان. راه دور بود. خیلی. چندین بادیه. پر از عشق شده بودی. پر. گفتی: «بروم، شاید از دورها بشود او را بینم». چون به مدینه رسید خواجه ی انبیا به سفری بیرون رفته بود. صحابه گفتند: «بمان». گفت: «مادرم مرا فرموده نیمی از روز بیش تر نمانم.» پس بسیار گریست و آن گاه بازگشت. تو رسیدی، رفته بود سفر. من رسیدم، رفته بود سفر. تو ندیدیش. من ندیدمش. و ما فقط تا همین جا همسفر بودیم. تو رسیدی، رویش نبود، بویش بود. او را نفس کشیدی. نفس کشیدی. من رسیدم. نه رویش بود، نه بویش. نه هیچ چیز دیگری برای قناعت! تو رسیدی، حنانه بود برای سر در هم گذاشتن. برفقدان شان هایش گریستن. من رسیدم، حنانه سنگ شده بود. نامی فقط. و صدای ناله حتی از اعماقش نمی آمد. تو رسیدی، ستون ها تنه ی نخل بودند. نخل ها، بوی دست می دادند. تو در آغوش کشیدیشان. من آغوش گشودم. لب گذاشتم. سرد بود. ستون سنگی سرد بود و گرمای دست ها در مرم منجمد، مرده بود. معماری مدرن! هندسه ی عشق رفته بود. ما فقط تا همین جا همسفر بودیم. بعد از این داستان من است. تو نیستی. تو با سهمت برگشته ای به خیمه ات. من! گفتیم: «سهم من؟» گفتند: «فقط قال رسول الله!» موریانه شدم. افتادم به جان کاغذها. دره در پی او. سعی کردم. نفهمیدم. وقتی خیلی دور باشی

همین می شود دیگر. زیانت هم. یکی باید می بود. یکی در این میان. بین من و او. یک دست. دست سوم. دست مرا یکی باید می رساند و کجا بود آن دست؟ من ته چاه بودم، قبول. او بالا بود. فقط اگر یک ریسمان و کجا بود آن ریسمان؟ من تنها بودم. خیلی تنها. دلشان سوخت. گفتند: «بهبش تصویری بدهیم». رنج کشیدند. خیلی. کلمه به کلمه از دل تاریخ او را در آوردند. سیره! سنت! با پاره های تاریخ او را دوباره ساختند. من بوسیدمش خیلی. خیلی. وقتی هیچ چیز نیست، یک تصویر چه غنیمتی است. مقدس بود. خیلی. شمایل را می گویم. همان که به من داده بودند. به درد بوسیدن می خورد. روی چشم کشیدن. به دیوار زدن. فقط... فقط انگشت هایش دست من را نمی گرفت. جان نداشتند انگار. انگشت ها را می گویم. نمی شد دست بدهم دستش. نمی شد به او بیاویزم. دلم می گرفت. حساب کردم. شمردم. تصویر من، فقط ده سال بود. دوباره شمردم. چیزی کم بود. ۱۳ سال از او کم بود. پیامبری که به من داده بودند، پیامبر مدینه بود. فقط. مردی مقدس در بالای اتاقی. شبستان مسجدی. یارانش نشسته اند. دور تا دور. با ادب. کسانی می آیند. برای دست بوس. عرض ارادت. حرفش را می برند. سینه به سینه. به جنگ می رود. فوج فوج می آیند. شمشیرها دورش. اسب ها بی اش. سواران گرداگرد. فقط یک بار در احد تنها می شود. کمی بعد درست می شود. همه چیز پر از ابهت. مجد. عظمت. فتح می کند. پیش می رود. اما ۱۳ سال جایی کم بود. این فقط پیامبر مدینه بود. او ایس! من بخشی از او را نداشتم. درد است نه؟ تمام این سال ها من فقط نیمی از او را داشتم. خودش که نه. بویش که نه. صدایش که نه. تصویر ساخته. آن هم نیمه! کجا هستند؟ پاره های آن ۱۳ سال کجا هستند؟ باید همه را پیش هم بگذارم. من او را می خواهم. کامل. باید پاره ها را پیش هم بگذارم: کعبه در میان است. دور بت ها دارند می گردند. همه. سه نفر ایستاده اند. جدا از جمع. خم می شوند. فقط سه نفر. راست می شوند. به خاک می افتند. راست. خم. خاک. فقط سه نفر. همه بر می گردند. دایره می زنند دورشان. حیرت، بعد خنده. از فرط خنده به زانو می افتند. دست روی دل ها. طعنه می بارد. از تمام دایره ی آدم ها. سه نفر باز خم می شوند. کلمه دهان به دهان می چرخد: «محمد است» و فقط دو نفر پشت سرش: «یک زن و یک کودک». حقیرترین آدم ها در جامعه جاهلی: «زنی و کودکی!» تنها گروندگان به او! چه منظره ی مسخره ای است. این لطیفه جان می دهد برای خندیدن. برای بازگو کردن در هر مجلسی. برای ریسه رفتن. کلمه آهسته گفته می شود: «دیوانه!» زمزمه می شود. می پیچد و تکرار می شود. دیوانه! و نه این که تهمتی است. باوری است. وقتی چنین عجیب... چیزی جز این می توان گفت؟ و مرد، مردی که دیوانه می خوانندش خیلی تنها است.

پس چرا چیزی از رنج سترگ این «دوست داشتنی»، در تصویر من از پیامبرم نیست؟ چرا تصویر پیامبر من فقط نمای «مردی برای دست بوس» است؟ شاید انگشت های تمثال من، برای همین، این همه بی جانند! در سجده است. از پشت سر نزدیک می شوند. شکنجه و سرگین شتری ناگهان فرو می ریزد. سر از سجده بر می دارد. ایستاده اند و می خندند. هیچ کس نیست. حتی برای دل سوزی. ایستاده اند و می خندند. دختر کوچکی، دوان دوان! انگشت های کوچکی، صورت مرد را پاک می کنند. مرد دست می کشد روی انگشت های کودکانه: «مادر پدرش! بغض مظلوم مردی که امعاء و احشاء شتری از سر و رویش می ریزد! چه دلم می خواهد سجده کنم! باز هم راه افتاد. مثل هر سال. مثل همه ی نه سال پیش. همین موقع. هر سال. این راه را رفته بود. رسید به خانه های حاجیان: «... این آیین من است. کسی نیست ببتان که بخواهد مرا یاری کند؟ هیچ قبیله ای آیا مرا در پناه می گیرد تا رسالت های خدایی را برسانم؟» حتی سکوت نکردند برای شنیدن. رو حتی برنگرداندند. ده سال بود که می آمد این مجنون! ده سال بود که همین ها را می گفت و منتظر می ایستاد. امسال هم. ایستاده بود، در سکوت. و منتظر بود تا شاید کسی. پیرمردی نگاهش کرد. دل سوزاند: «پسرم! خویشاوندان و نزدیکانت که تو را بهتر می شناسند. وقتی آن ها دعوت را نمی پذیرند، از تو پیروی نمی کنند...» و ابولهب بود که در سایه ی دیوار می خندید. و ابولهب بود که پیش از او رسیده بود و داستان برادرزاده ی ساحر! قدم های بلند و غمگین مردی که در سکوت دور می شود. مردی که باز خواهد آمد. سال دیگر. همین موقع. کاش می شد روی این پاهای افتاد! زجر می کشند. سنگ های گران بر سینه. زنجیرها. شلاق ها. آفتاب. تشنگی. رد می شود از کوچه. رو می گرداند تا اشکش را نبینند. چند بار بغض فرو می دهد. نمی داند چند بار نزدیک است بیفتد. نمی داند. چند بار راه عوض می کند تا شاید نبیند. «برادرانم، این شکنجه ها را تاب بیاورید. خدا با شما است...» اگر می شد روح چکانش را عریان کند می دیدند که زخمی است به تعداد هر شلاق و مجروح به اندازه ی هر زنجیر. وزن تمام سنگ ها روی سینه اش بود. «مردی آمده است که رنج شما، بر او سخت دشوار است. «عزیز علیه ما عنتم!» مگر رنج های تک تک ما بر شانه ی او است؟ عزیز علیه! فقط یک راه باقی بود: «سحر می داند.» بگوییم: «سحر می داند.» بیرون دروازه ی شهر، کسی سر راه هر حاجی را می گرفت: «در این شهر مردی هست که سحر می کند. سحر او بین جوان و پدرانش، جدایی می اندازد. مبادا «...پنبه هایی برای گوش ها! پند. نشسته بود. قرآن می خواند. دور شدند. از دورها با حیرت نگاهش کردند. پیش رفت. پس رفتند. صدا کرد. پنبه ها را فشرده. دلش گرفت: «آه اگر می دانستند این افسون، با آن ها چه می کند» عجیب ترین ساحر که به مردم التماس می کند. مردمی که طعم مسحور شدن را نمی دانند.

اویس! من سال ها است ورد را می خوانم. انگار نه انگار. تکان نمی خورم. هیچ نمی شوم. کاش خودش می خواند در گوش هایم. خودش را می خواهم. حالا انگار کن تمام پنبه های ممکن را در گوش های من فشرده اند، یعنی صورت معصوم کسی نیست که مرا وادارد هر چه هست بیرون بریزم و سرا پا گوش، روبه رویش بنشینم؟ مرد جلو می رفت. او پی اش می آمد. مرد قدم تند می کرد. او باز می آمد. می آمد و می گفت. با تمثالی که پیش من است مرد باید رسول باشد و او که دنبال می رود مریدی! ولی نیست. مرد، مشرک است. و او که حرف می زند و پی اش می آید، رسول است. رسول مکه! همراهش می رود. تا کجا؟ تا در خانه. مرد می رود تو. در را می بندد و از پنجره نگاه می کند رسولی را که با شانه های فروافتاده از غم دور می شود. رسولی که باز فردا تا در خانه ی دیگری خواهد رفت. اویس! من این پاره را هیچ نمی فهمم. هیچ. در تصویر من، همیشه باید شرفیاب حضور شد. کسی تا در خانه ام، دنبالم، در گوشم... نه. چه می گویم؟ زبان نسل مرا حتی نمی دانند. و آن دره و انزوای آن دره! شعب. شیون کودکان گرسنه، رنج پیرمردان خسته و چشمان بیمار ابوطالب. رد می شود. زنان پوست شتری را لای دو سنگ آرد می کنند برای خوردن. سر فرو می اندازد! سیزده سال رنج، زجر! زجر، بی نفرین. عذاب این قوم پشت زمزمه ی یک دعا محبوس مانده است و بر نمی آید. آن دعا که باید، بر نمی آید. این پیامبر آیا نفرین کردن نمی داند؟ عتاب! آن عجیب ترین عتاب که خدا بر هیچ پیامبری نکرد. در هیچ کتاب آسمانی نیامده است: «غم ایمان این مردم، نزدیک است تو را بکشد. فلعلک باخع نفسک»! گویی حتی او که می داند آن چه نمی دانند در شگفت مانده است. و باز هم عتاب! «ما این آیات را فرو نفرستادیم که تو این همه خود را در رنج بیفکنی، لتشقی»! از تحمل گرده های مخلوقی، خدا در شگفت مانده است! تنها نشسته است. زیر سایه ی تاکی. خون. خون از پاهایش شره می کند روی خاک. کبودی ضربه ی سنگی. ورمی روی پیشانی. خاکروبه ها، لای موهایند. خاکروبه هایی که از بامی فرو ریخته اند. خنده ها و ناسزاها در گوش، عربده ی دیوانگانی که دنبالش می دویدند. صدای درها که یکی یکی بسته می شدند. درز پنجره ها. زنانی که از لای درزها می خندیدند. هلهله ی شادمان کودکان که کمان های تازه شان را امتحان می کردند. طائف، سرزمین غربت او شده بود. هیچ نشنیدند، حتی یک آیه. هیچ کس. حتی کودکی. چه باید بکند؟ به مکه باز گردد؟ ابوطالب (علیه السلام) نیست. خدیجه (علیها السلام) نیست. و شمشیرها به وسوسه ی خون محمدی دچارند. بماند. کجا؟ زیر سایه ی نگاه هایی که از دور هم دارند به او می خندند. آی نفرین! چرا بر نمی آیی؟ دست هایش بلند می شوند. ملایک عذاب صف می بندند. نفس آسمان حبس می شود. طوفان، تب دار در گرفتن. دریا منتظر طغیان. کوه آماده ی ذره ذره شدن. و دست ها بلند می شوند. زمین گوش

تیز می کند و دعا، نفرین نیست. نه! باز هم نیست. دعا، اولین شکایت او است. اولین شکایت او بعد از ۱۳ سال: «اللهم الیک اشکوا: خدایا به تو گله دارم!» از این مردم؟ از این ها که نمی فهمند؟ نه! «خدایا گله دارم از بی رمقی زانوانم: ضعف قوتی»! از این که دیگر در من توان برخاستن و در خانه ها را یکی یکی زدن و آیه خواندن نیست». و قلة حیلتي: چرا دیگر راهی به فکرم نمی رسد؟ و «هوانی الی الناس: از خواریم پیش مردم». زیر سایه ی تاک دست ها بلند بود: «الی من تکلنی: مرا به که وامی گذاری درحالی که تو پروردگار مستضعفینی. و انت رب المستضعفین!» پیامبر من؟ مستضعف؟ این عجیب ترین «قال رسول اللهی» است که می دانم. قبول! تو از من خیلی عاشق تری. پاک تر. اصلاً همه ی «خیلی ها» مال تو است. من فقط از تو خیلی غریب ترم. من! جوان قرن های دور از او! نه رویش را دارم، نه بویش را. نه حتی تصویر کامل او را! انگار کن که من بی راهه ای را رفته ام. حتی تا انتها! کجایند آن رسولانی که نه سیزده سال، فقط چند سال، برای بازگشتم صبوری کنند؟ کجایند مردانی که پی ام بیایند؟ کجایند آن ها که برای باز آمدنم بگریند؟ نفس بزنند، چنان دنبالم بدونند که رمق زانوانشان تمامی بگیرد، نفس گفت و گویشان ببرد و باز برای آمدنم دعا کنند؟ او ایس! من خیلی دورم. کسی از نسل غریب. نسل گریز پا! کجا است زمزمه ی محبتی که مرا به «مکتب» باز آورد؟ کی می رسد آن جمعه که زمزمه ی محبتی... اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِئْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ غَيْبَهُ وَلَيْنَا .

منابع

استادی، رضا، عاشوراشناسی: مقاله پیشینه عاشورا، زمزم هدایت، قم، ۱۳۸۷ ش.
 اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، موسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت.
 دایرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، موسسه انتشاراتی حکمت، چ اول، ۱۳۹۰ ش/ ۱۴۳۲ ق.
 دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: ۱۳۷۷ ش.
 قمی، عباس، کلایات مفاتیح الجنان، اسوه، قم.

شهادت امام سجاد علیه السلام

امام سجاد، اسوه زهد و تقوا و نمونه صبر، شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم پس از ایفای وظیفه الهی خود و حفظ ارزشهای دین و پاسداری از تشکل شیعی در سخت ترین ادوار سیاسی - اجتماعی -، در سال ۹۵ هجری قمری به لقای پروردگار و وصال معبود خویش شتافت. در تاریخ وفات آن حضرت سال ۹۴، ۹۵ و ۹۶ هجری قمری گفته شده است ولی پیشینه دارترین و معتبرترین نقل مربوط به سال ۹۵ هجری قمری می باشد. البته جز این نقلها، برخی مورخان به سالهای ۹۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰ نیز اشاره کرده اند. بنابراین، اگر نقل مشهور را در سال ولادت

و نیز رحلت امام سجاد - علیه السلام - سال ۳۸ هجری و ۹۵ قمری - ملاک قرار دهیم، عمر شریف وی هنگام وفات ۵۷ سال بوده است. دو سال آن مقارن با روزگار خلافت علی بن ابی طالب «ع» و ده سال آن در دوران امامت عمومی گرامیش - حسن بن علی ع و ده سال در روزگار زعامت حسین بن علی ع بوده و ۳۴ سال آن به دوران امامت خود آن حضرت اختصاص داشته است.

و اما آرا در زمینه ماه و روز رحلت آن حضرت نیز مختلف است. بی‌شتر نویسنده‌گان روز دوازدهم محرم را متذکر شده اند. و برخی روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۲ و ۲۵ محرم را مطرح کرده اند و نیز نقلی، روز ۱۴ ربیع الاول را احتمال داده است.

درباره علت شهادت امام سجاد - علیه السلام - و چگونگی وفات آن پیشوای صالحان، عمده تاریخ نگاران تصریح کرده‌اند، ولید بن الملک، ایشان را مسموم ساخته و حضرت در نتیجه همان مسمومیت درگذشته است. بعضی هم نوشته اند که هشام بن عبدالملم در روزگار خلافت ولید، امام علی بن الحسین - علیه السلام - را مسموم کرده است. اما میان این دو نظر، تنافی و تعارضی وجود ندارد. زیرا طبیعی است که هرچند برنامه مسمومیت امام سجاد از سوی دستگاه خلافت - ولید - ریخته شده و فرمان آن توسط شخص خلیفه صادر گشته باشد، کسان دیگری مجری آن برنامه و فرمان خواهند بود. زیرا مسایل سیاسی و اجتماعی و همچنین محبوبیت امام سجاد - علیه السلام - در میان مردم و معروفیت وی به علم و زهد و تقوا، هرگز به حاکمان این جرأت را نمی‌داده است که به طور مستقیم با آن حضرت رویا رو شوند و به ستیز برخیزند و با زمینه های قتل وی را به طور علنی فراهم آورند. بر این اساس، بعید نمی‌نماید که هشام بن عبدالملک به دستور بردارش ولید مرتکب چنین جنایتی شده باشد و ولید و هشام هر دو کشنده امام سجاد بوده باشند. بدن مطهر زین العابدین علیه السلام کنار امام حسن مجتبی علیه السلام در قبرستان بقیع مدفون گشت. بقیع زمین کوچکی است که بسیاری از بزرگان اسلام را در خود جای داده است. از آن جمله چهار امام شیعه - امام حسن مجتبی علیه السلام، امام زین العابدین علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق - علیه السلام - می‌باشند. در گذشت زمان، مسلمانان و شیفتگان اسلام و اهلبیت، به تجلیل آبادی این مکان همت گماشته و برای هر یک از این بزرگان، حرم و بارگاهی بنا کرده بودند. اما سوگمندانه، وهابیان در شوال ۱۳۴۴ هجری قمری این آثار را تخریب کردند و همه را با خاک یکسان نمودند! از آن پس، رفتار ناشایست وهابیان و حکام حجاز همواره از سوی محافل اسلامی مورد انتقاد شدیدی قرار داشته و دارد. در این مدت تلاشهای زیادی صورت گرفت تا وضع اسفبار بقیع به صورت نخستین آن برگردد و بی حرمتیها پایان یابد. اما علی رغم قولهای مساعدی که گاه حکام حجاز داده اند، هرگز قدم مثبتی در این راستا برداشته نشده است. و در حالی که شاهزادگان هوسران و خوشگذران در مجلل ترین کاخها به سر می‌برند و دشمنان خلق و خدا و بیگانگان و دشمنان اسلام در آن کاخها استقبال می‌کنند و ثروت و امکانات جهان اسلام را به پای غرب و صهیونیسم بین الملل نثار می‌نمایند، مرقد بزرگان و شایسته ترین چهره های دینی مسلمانان، چون گورستان متروک مورد بی مهری و بی اعتنائی قرار دارد و شعائر اسلامی مورد سخت ترین بی حرمتیها واقع شده است!

منبع: امام سجاد جمال نیای شکران، احمد ترابی

۱۳ مهر به عنوان روز نیروی انتظامی نامگذاری شده است. از سال ۱۳۷۸ با درخواست نیروی انتظامی و تصویب مقام معظم رهبری، فرمانده کل قوا زمان برگزاری هفته نیروی انتظامی از تیرماه به مهرماه انتقال یافت. قبلاً ۲۷ تیر به مناسبت سالروز تصویب قانون ادغام نیروی انتظامی به نام روز نیروی انتظامی و سپس هفته آخر تیرماه به نام هفته نیروی انتظامی نامگذاری شده بود و در این روز و هفته، مراسم ویژه ای برای بزرگداشت این نهاد انتظامی برگزار می‌گردید. ولی‌کن بعد از بررسی‌ها و جمع‌بندی نظرات و دیدگاه‌ها و پیشنهادهاى مختلف مقرر شد هفته نیروی انتظامی در مهر ماه، برگزار شود. از جمله عللی که برای این امر ذکر شد تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌ها بود، که طیف عظیم جوانان و نوجوانان کشور را تشکیک می‌دهند و نیروی انتظامی اصلی‌ترین برنامه‌های خود را در ارتباط با این قشر تهیه و تدارک می‌بیند و با تعطیلات تابستانی امکان ارتباط مناسب و برنامه‌ریزی مطلوب برای آنها وجود نداشت، دیگری اینکه با توجه به درجه حرارت بالا در فصل تابستان امکان اجرای برنامه‌های مختلف برای همه اقشار مردم و در همه مناطق کمتر امکان‌پذیر بود. تشکیک نیروی پلیس در ایران به قبل از زمان ناصرالدین شاه برمی‌گردد؛ قبل از تأسیس نظمیه ناصرالدین شاه، امور انتظامی تهران برعهدهی قراول‌ها بود که زیر نظر کلانتر تهران خدمت می‌کردند. اندیشهی تأسیس نظام نوین ایجاد نظم و امنیت در شهرها و مناطق مختلف کشور یا همان سازمان پلیس در ایران، نخستین بار در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار به وجود آمد. شاه در سفر دوم خود به فرنگ، نظم و ترتیب پلیس وین را پسندید و «کنت دومونت فور» ایتالیایی را - که در وین خدمت می‌کرد - برای ایجاد تشکیلات پلیس در ایران به خدمت گرفت. نخستین تابلوی شهربانی تهران در روز ۱۶م ذی‌قعدة ۱۲۹۵ق، پس از ورود کنت، بر سر در عمارتی واقع در خیابان الماسیه (باب همایون) نصب گردید. بر روی تابلو، عبارت «اداره جلیلهی پلیس دارالخلافه و احتسابیه» نقش بسته بود که نشان می‌دهد در ابتدای تأسیس، وظیفهی شهربانی و شهرداری تهران در يك واحد تمرکز داشته است. مدتی بعد این اداره به وزارت نظمیه تبدیل شد. در زمان علاءالدوله، تعدادی مستشار نظامی برای ژاندارمری به خدمت گرفته شد. این گروه با سرپرستی وستداهل، مستشار سوئدی، اصلاحاتی در نظمیه به وجود آورد. مستشاران سوئدی، به آموزش اهمیت زیادی می‌دادند و آموزشگاه‌هایی برای آژان‌ها و صاحب‌منصبان (افسران) در تهران و قزوین به وجود آوردند. همچنین در این دوره، ژاندارمری و پلیس تأمینات (آگاهی) نیز به سبک نوین و به همت مستشاران سوئدی در تهران ایجاد شد. پس از ورود رضاخان به عرصه‌ی سیاسی کشور، نظمیه به وزارت جنگ منتقل شد. از دیگر تغییرهای صورت گرفته در این دوره، تغییر رسمی نام نظمیه به شهربانی و تغییر نام‌های درجه‌ها و سازمان‌ها و ادارات تابعه‌ی نظمیه در دوره ریاست سرباس مختاری است. پلیس ایران در دوره پهلوی دوم نیز، از دو قسمت مهم پلیس شهری (شهربانی) و ژاندارمری (مرزی و روستایی) تشکیل شده بود. بعد از پیروزی انقلاب، کمیته‌ی انقلاب اسلامی نیز به عنوان یکی از ارکان مهم حفظ نظم و امنیت و دفاع از ارزش‌های انقلاب در داخل کشور به این مجموعه افزوده شد. در سال ۱۳۷۰، مجلس شورای اسلامی، با ادغام این سه نیرو در یکدیگر موافقت و تأسیس تشکیلات پلیس واحد را تصویب کرد. اکنون سرواژه‌ی «ناجا» (نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران) معرف پلیس ایران است.

بر اساس قانون جدید، پلیس ایران، جزئی از ستاد نیروهای مسلح و وابسته به وزارت کشور و در تبعیت از رهبری معظم نظام قرار دارد. در حال حاضر پلیس جدید ایران شامل سه بخش تقریباً مستقل فرماندهی، حفاظت و اطلاعات و سازمان

عقیدتی - سیاسی است. نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، به منظور جلب مشارکت مردمی در گسترش امنیت عمومی جامعه، طرح نگهبان محله را پیشنهاد کرد. نگهبانی از مکان های مسکونی، تجاری و خودروهای پارک شده به منظور جلوگیری از دزدی، معرفی افراد مظنون به کلاتری یا پاسگاه محل، گشت زنی در محدوده مأموریتی به منظور پیش گیری از دزدی، همکاری با معتمدان محل هنگام بروز حوادث پیش بینی نشده، زیر نظر قرار دادن افراد ناشناس و هماهنگی با عوامل انتظامی محل برای جلوگیری از شرارت مزاحمان نوامیس و افراد شرور، از جمله وظایف نگهبان محله است. پلیس جدید ایران شامل سه بخش فرماندهی، حفاظت و اطلاعات و سازمان عقیدتی - سیاسی است. مرکز پلیس ۱۱۰، برای تحقق شعار پلیس پاسخ گو و با هدف تحکیم امنیت عمومی و تلاش برای پایداری آن، در سال ۱۳۷۹ راه اندازی شد. این مرکز بر آن است تا با افزایش تحرک و سرعت عمل، به نیازهای فوری مردم پاسخ دهد تا با حضور به موقع در صحنه ها و نا امن کردن کشور برای مجرمان، رضایت عمومی جامعه را فراهم آورد. از اهداف ایجاد مرکز فوریت های پلیسی ۱۱۰ می توان به سرعت بخشییدن در برقراری ارتباط مردم با پلیس و کاهش چرخه کاری آنان در مراجعه به کلاتری ها و هنگام ضرورت اشاره کرد. ۱۱۰، خدمات رسانی مشاوره ای و پاسخ گویی به پرسش های پلیسی مردم را نیز از وظایف خود می داند.

تلفن گوی، آسان ترین راه ارتباطی مردم با دفتر نظارت همگانی در خبررسانی است. نیروی انتظامی در گامی جدید و در راستای تکمیل طرح مرکز فوریت های پلیسی ۱۱۰ و اجرای وظیفه قانونی خود، دفتر نظارت همگانی را تأسیس کرد. این دفتر که با هدف جامعه محوری و اعتمادسازی عمومی راه اندازی شده است، در حال حاضر با شماره تلفن ۱۹۷ در تمامی اوقات به دو صورت اپراتور زنده و تلفن گویا، آماده دریافت دیدگاه های مردم در قالب انتقاد، پیشنهاد، شکایت و قدردانی از عملکرد کارکنان واحدهای گوناگون نیروهای انتظامی است. از اهداف مهم راه اندازی این مرکز، می توان به پیش گیری از جرایم و تخلفات کارکنان در سطح جامعه و ناجا، دست یابی به افکار عمومی برای کنترل بازخوردهای اجتماعی مأموریت های ناجا و ایجاد جو روانی بر ضد کارکنان متخلف و مجرم در درون سازمان اشاره کرد. مراکز مشاوره در معاونت اجتماعی ناجا، در راستای نگرش جامعه محوری پلیس و لزوم افزایش ارتباط صمیمانه و هم دلی پلیس و مردم، برای پیش گیری از بروز ناهنجاری های اجتماعی و شناسایی ریشه ها و زمینه های رفتارهای ناهنجار در سال ۱۳۷۹ راه اندازی شد. آگاه سازی جامعه برای افزایش توان مقابله با مشکلات اجتماعی و پیش گیری از آنها و ایجاد فرهنگ مشاوره در بحران های زندگی، از اهداف مهم این مراکز به شمار می آید. فعالیت بخش مشاوره روان شناختی این مرکز در زمینه روان درمانی، خانواده درمانی، مشاوره فردی و... است. بخش مشاوره انتظامی این مرکز نیز مجموعه ای از خدمات مربوط به مشاوره نظام وظیفه عمومی، امور حقوقی، صدور گذرنامه و دیگرا امور انتظامی را در اختیار مراجعان می گذارد. هم بستگی، انسجام ملی و عمومی و نیز آرامش گسترده، حاصل وجود نظام عقیدتی مسلط در جامعه است. هر قدر نیروی انتظامی بتواند با این نظام، صادفانه مرتبط شود، با آن احساس همدلی کند و خود را متعلق به آن بداند، اعتماد عمومی را بیشتتر به خود جلب خواهد کرد. نیروی انتظامی باید در این راستا، به وضعیتی خاص برسد؛ یعنی در عین حفظ استقلال، فاصله بسیار کمی با مردم داشته باشد. لازمه تحقق این امر مهم آن است که دولت در تصحیح نگرش مردم راجع به نیروی انتظامی تلاش کند تا زمینه همکاری مردم و پلیس فراهم آید. در حال حاضر با اقدامات صورت گرفته در ایجاد زمینه های مناسب در ابعاد فرهنگی و تبلیغی، میزان تعامل مردم و نیروی انتظامی، افزایش چشم گیری

داشته و مهم‌ترین اثر آن، کاهش ارتکاب جرایم و متلاشی شدن باندهای کوچک و بزرگ بزهکاری در سطح جامعه بوده است.

گردآوری: بخش فرهنگ و هنر بیتوته

منابع:

nlai.ir

tasnimnews.com

۲۶ مهرماه؛ روز تربیت بدنی و ورزش

در میان کشورهای مشرق زمین، ایران، تنها کشوری بود که در نظام تعلیم و تربیت خود، بی‌شترین اولویت را به تربیت بدنی و ورزش می‌داد. در یکی از کتاب‌های باستانی آمده است: ورزش در ایران باستان، با هدف سلامت، شادابی و آماده بودن برای دفاع از وطن پا گرفت و هدف اصلی آن، تربیت جوانان بود. تیراندازی، کوه نوردی، شمشیر زنی، دو، اسب دوانی، شترسواری، ارابه رانی، مشت زنی، شنا و کشتی، در این مرز و بوم رواج داشت. پارسیان، شکار و شکارگاه را آموزشگاه حقیقی جنگ می‌پنداشتند و جوانان پارسی در شکار، سحرخیزی، بردباری در راه رفتن و دوندگی و تیراندازی، آمادگی روحی و چابکی را فرامی‌گرفتند. توجه به ورزش و تلاش بر توسعه آن در میان همه اقشار جامعه، به دلیل آثار سودمندی است که از این کار به دست می‌آید؛ چون ورزش مایه پرهیز از بی‌کاری، مبارزه با کسالت و تنبلی، افزایش توانایی‌های جسمی و روحی، شجاعت، سلامت جسمانی و فکری و نیز وسیله‌ای برای جمع‌گرایی و اجتماعی شدن است. ورزش، بر جنبه‌های گوناگون فرد اثر می‌گذارد. حرکات ورزشی، از یکسو قدرت و توانایی جسمانی ورزشکار را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر، باعث سلامت بدن انسان می‌شود؛ نعمتی که به تعبیر امام علی علیه السلام از زیادی مال بهتر است. ورزش همچنین به تعادل جسم و جان آدمی می‌انجامد. با ورزش، انسان از روحی با نشاط برخوردار می‌شود و روح با نشاط، بدن را سرشار از طراوت و شادابی می‌سازد و البته بدن سالم هم، روح و جان را در دست‌یابی به مدارج کمال‌یاری می‌رساند. ورزش، همان‌طور که بر جسم آدمی تأثیر می‌گذارد، بر روح و روان او هم تأثیر دارد. یکی از نتایج مفید ورزش بر روی شخصیت افراد، افزایش اعتماد به نفس است. ورزشکاران موفق، خود ساخته بوده و در برابر مشکلات، مقاوم‌تر هستند. از دیگر نتایج روانی ورزش، افزایش شور و نشاط ورزشکار و امید به آینده اوست. آدمی، با ورزش کمتر به دام وسوسه و گناه می‌افتد و به عادت‌های زشت، مثل اعتیاد دچار نمی‌شود. از دیگر آثار روانی ورزش، ویژگی ضد خودگی و افسردگی آن است. ورزش، ورزشکار را سرزنده ساخته و او را در برابر دلردگی بی‌مه می‌کند. معلولیت، باعث تضعیف ماهیچه‌ها، کاهش توانایی و استقامت بدن، کندی حرکت و اختلال در هماهنگی کار اندام‌های مختلف فرد می‌شود. افسردگی و سرخوردگی در زندگی فردی و اجتماعی، از آسیب‌های شایع معلولیت به شمار می‌آید. حال با این توضیح، می‌توان نقش ورزش را در کم کردن این آسیب‌ها در فرد معلول تشخیص داد. ورزش، عاملی است که قادر به تأمین سلامت جسمی و روانی فرد معلول است و در صورت نپرداختن به آن، بدن دچار اختلال می‌شود، روند بهبودی کند یا متوقف می‌گردد و به طور کلی

زندگی فرد معلول به طور جدّی به مخاطره می افتد. از این رو، ورزش، از عوامل ضروری در ادامه زندگی جانبازان و معلولان عزیز به شمار می آید. امروزه به دلیل پیشرفت‌های علمی و نیز به وجود آمدن این بینش در معلولان و جانبازان که ورزش، لازمه زندگی آنان است، شاهد حضور گسترده افراد جانباز و معلول در مسابقات و روی دادهای گوناگون ورزشی، از جمله روی دادهای مهم ورزشی معلولان، یعنی پارالمپیک هستیم. برخی از مسابقات که براساس قوانین و مقررات خاص برای معلولان انجام می گیرد، عبارت است از: دو و میدانی، بسکتبال با ویلچر، والیبال نشسته و ایستاده، دوچرخه سواری، شمشیر بازی، گلبال، جودو، شنا، فوتبال هفت نفره، تیراندازی با تپانچه، تیراندازی با کمان، تنیس روی میز و وزنه برداری. از انواع ورزش باید از ورزش، برای کودکان صحبت کرد که بسیاری ضروری و لازم است. کودکان به طور طبیعی و فطری به ورزش، بازی و تحرک علاقه نشان می دهند و این بازی و تحرک، برای رشد آن‌ها لازم به نظر می رسد. حال که این مسئله تا این حد ضروری است، وظیفه والدین و مربیان ایشان است که سعی کنند کودکان را به ورزش‌ها و بازی‌هایی هدایت کنند که فکر، روح، جسم و شخصیت آنان را ساخته و آن‌ها را برای زندگی اجتماعی سالم و مفید آماده سازد. گفتنی است که از راه ورزش می‌توان کودک را تربیت کرد و بسیاری از یادگرفتنی‌ها را به او آموخت. برخی از دختران، در سال‌های نوجوانی دچار نارسایی‌های جسمی هستند که از بی تحرکی و دوری از ورزش سرچشمه می‌گیرد. پی آمدهای این مشکلات، به طور عمیق در سال‌های آینده زندگی آنان آشکار می‌شود و به طور مسلم، این امر بر نسل آینده نیز اثر می‌گذارد. برای رفع این مسائل، بیش از همه باید فرهنگ پرداختن و اهمیت دادن به ورزش برای تأمین سلامت و بهداشت روح و جسم افراد تقویت شود. به یقین، آثار مطلوب پرداختن به ورزش، افزون بر سلامت جسم، از گرایش فرد به ناهنجاری‌ها نیز جلوگیری خواهد کرد. ورزش، جزو ضروری‌ترین مسائل زندگی همگان است. در این میان، بانوان باید بیش از دیگران به این مسئله اهمیت دهند و در نظر داشته باشند که آنان، پرورش دهندگان نسل‌های آینده هستند و سلامت جسم و فکر و روح ایشان، بر اندیشه و انگیزه فرزندانشان در پرداختن به ورزش و تأمین سلامت جسمانی و روحی آنها تأثیر مستقیم می‌گذارد. بانوان با افزودن بر سلامت جسمانی و نیروی بدنی‌شان، به آرامش روانی نیز می‌رسند و با سلامت روانی آنان، محیط خانه نیز از شادابی و تحرک مفید بهره می‌برد. برای انجام ورزش، در طی روز، زمان خاصی را اختصاص دهید - اگر دچار بیماری خاصی هستید، پیش از شروع ورزش با پزشک خود مشورت کنید - از انجام ورزش در ساعت‌های بسیار گرم روز بپرهیزید - از انجام ورزش در محیط‌های آلوده و ساعت‌های پرتراپی‌ک روز خودداری کنید - اگر مشکل مفصلی دارید، از زانو بند و مچ بند استفاده نمایید - در صورت ایجاد تپش قلب، درد قفسه سینه، گیجی، حالت تهوع و تنگی نفس، بی‌درنگ از فعالیت دست بکشید - برخلاف تصور عمومی، نوشیدن آب در حین فعالیت ورزشی مضر نیست و شما می‌توانید از مایعات استفاده کنید.

منبع: hawzah.net

شهادت امام حسن علی‌ه السلام

امام حسن علی‌ه السلام در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود، بنا به روایت شیعه و اهل سنت، شبیه‌ترین انسان‌ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در این باره گفته شده است: و كان الحسن اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله خلقاً و هدیاً و سؤداً؛ حسن از جهت سیما، روش و رهبری از

همه بیشتر به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت. امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدرش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه، با درخواست و بیعت یاران آن حضرت و اهالی کوفه، خلافت را پذیرفت و راه و روش عدالت پرور پدرش را تداوم بخشید. ولیکن با فتنه انگیزی‌های معاویه بن ابی سفیان و شرارت‌های سران سفاک سپاه او از يك سو و نفاق و خیانت برخی از سران سپاه امام علیه السلام و ایجاد چند دستگی در میان مردم و خستگی آنان از جنگ و خونریزی از سوی دیگر، آن حضرت را واداشت که برای حفظ اصل اسلام و در نظر گرفتن مصلحت مسلمانان، با معاویه صلح کند و حکومت را به طور موقت و مشروط به وی سپارد. از آن پس، امام علیه السلام از کوفه به وطنش مدینه بازگشت و بقیه عمر شریف خود را در مدینه گذراند. آن حضرت گرچه از حکومت کناره گیری کرده بود ولی با رفتار و کردار خود، امت اسلام را به جنایت‌های معاویه و عاملان او در سراسر مناطق اسلامی آگاه می‌کرد و روحیه رزم و جهاد را در نهاد آنان دوباره زنده می‌کرد. وجود آن حضرت برای معاویه و عامل او در مدینه، بسیار گران می‌آمد و مانع ترك تازی آنان می‌گردید و دستگاه غاصب خلافت را با مشکلاتی مواجه می‌کرد. از جمله این که معاویه تصمیم گرفته بود که فرزند خود یزید را جانشین خویش گرداند و در این راه تلاش زیادی به عمل آورد و لیکن در آغاز توفیق چندانی به دست نیاورد، چون این فکر شیطانی مخالف با صلحنامه امام حسن علیه السلام بود و از سوی دیگر وجود شخصیت امام حسن علیه السلام مانع تحقق هدف‌های معاویه بود. بدین جهت در صدد از میان برداشتن این اسوه بزرگ عالم اسلام برآمد و در این راه از منافقان و کسانی که به خاطر وابستگی فامیلی با آن حضرت رابطه داشتند، سود جست. معاویه از طریق اشعث بن قیس، دخترش جعده را که همسر امام حسن علیه السلام بود و سوسه کرد و او را به شهادت آن حضرت ترغیب و تطمیع نمود. وی به جعده گفت که اگر حسن را به قتل برسانی، علاوه بر این که یکصد هزار درهم پول نقد دریافت می‌کنی، وی را به عقد فرزندش یزید درمی‌آورد و او را ملکه عالم اسلام قرار می‌دهد. جعده که نفاق و دوجهرگی را از پدرش به ارث برده بود، هر چه بیشتر خود را به آن حضرت نزدیک گردانید و پس از جلب توجه امام علیه السلام، ناجوانمردانه به آن حضرت، خیانت کرد و به وی زهر خوراند. امام حسن علیه السلام به خاطر نوشیدن زهر، مسموم شد و به مدت چهل روز در بستر بیماری افتاد و روز به روز، حالش وخیم‌تر گردید، تا این که در ۲۸ صفر سال پنجاه هجری قمری، مصادف با سی و دومین سال رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه به شهادت رسید و محبان اهل بیت علی‌هم السلام را در سوگ بزرگی فرو برد. امام حسین علیه السلام به تجهیز بدن مطهر برادرش پرداخت و سپس جهت تدفین آن در کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله، اقدام به تشییع جنازه نمود. عده‌ی زیادی از اهالی مدینه، اهل بیت علی‌هم السلام و تمامی بنی هاشم در تشییع جنازه امام شهید خود همراهی کردند و با عزت و احترام، بدن مطهرش را به سوی مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت دادند. ولی بنی امیه و مخالفان اهل بیت علی‌هم السلام با تحریک عایشه بنت ابی بکر مانع تدفین بدن آن حضرت در جوار مرقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدند و در این راه بسیار پافشاری کرده و آماده هرگونه فتنه و فساد گردیدند. جوانان بنی هاشم و پیروان ولایت آماده دفاع از حریم امامت و ولایت شدند. امام حسین علیه السلام که در شهادت برادرش امام حسن علیه السلام، از همه سوگوارتر و غمگین‌تر بود، در برابر حرمت شکنی‌های بنی امیه و مخالفان اهل بیت علی‌هم السلام فرمود: *والله لولا عهد الحسن علیه السلام إلى بحقن الدماء، و أن لأهريق في أمره محجمة دم، لعلمتم كيف تأخذ سيوف الله منكم مأخذها، و قد نقضتم العهد بيننا و بينكم، و أبطلتم ما اشترطنا عليكم لأنفسنا.* سوگند به خدا اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که در پای جنازه او به اندازه حمامات خوبی ریخته نشود، می‌دیدید که چگونه شمشیرهای الهی از نیام بیرون می‌آمدند و دمار از روزگار شما برمی‌آوردند. شما همان بیچارگان روسیاه اید که عهد میان ما و خود را

شکستید و شرائط فی ما بین را باطل ساختید. امام حسین علیه السلام و سایر بنی هاشم که به خاطر سفارش امام حسن علیه السلام، کظم غیض کرده و بردباری و جوانمردی را پیشه خود داشتند، به ناچار بدن امام حسن علیه السلام را به سوی قبرستان بقیع حمل نموده و در جوار جده‌اش فاطمه بنت اسد تدفین نمودند. هم اکنون مزار امام حسن مجتبی علیه السلام به همراه سه تن از امامان معصوم (یعنی امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام) بدون هیچ گونه گنبد و بارگاهی در این قبرستان قرار دارد و محل زیارت بسیاری از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام می باشد.

در تاریخ شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام، علما و مورخان شیعه اتفاق نظر دارند که آن حضرت در ۲۸ صفر سال ۵۰ قمری در سن ۴۷ سالگی به علت مسمومیت از سوی همسرش جعده بنت اشعث به لقاء الله پیوست. ولیکن علمای اهل سنت به اختلاف پرداختند. برخی از آنان، ربیع الاول سال ۴۹ قمری، برخی ربیع الاول سال ۵۰ قمری و برخی آخر ماه صفر سال ۵۰ قمری را ذکر کرده اند. همچنین در مقدار عمر آن حضرت به اختلاف پرداختند. ولی اکثر آنان اتفاق نظر دارند که همسرش وی را مسموم کرد و پس از تشییع جنازه، سعید بن عاص (عامل معاویه در مدینه) بر بدن او نماز گذاشت.

منابع

سید تقی واردی، روز شمار تاریخ اسلام، جلد دوم: ماه صفر

منابع بی‌شتر :

وقایع الایام شیخ عباس قمی، ۲۸ صفر

روز بزرگداشت سلمان فارسی

هشتم صفر سال ۳۵ هجری، سالروز وفات بزرگ یار ایرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سلمان فارسی است، او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را از اهل بیت خواند و فرمود: «سلمان مِّنْ اهل البیت». آری! سلمان محمدی پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، جزو معدود کسانی بود که از راه حق منحرف نشد و در شمار معتقدان به امامت حضرت علی علیه السلام قرار گرفت. او در خلافت عمر بن خطاب به حکومت مدائن منصوب شد، ولی هیچ‌گاه از حقوق بیت المال برای خود چیزی بر نداشت و همه آن را صدقه می داد و برای امرار معاش زنبیل می بافت. این شیعه راستین امام علی علیه السلام و مایه افتخار ایرانیان در شهر مدائن به جوار رحمت الهی پیوست و در همان شهر خاکسپاری شد. آیت الله ناصر مکارم شیرازی ذیل تفسیر آیه ۶۲ سوره بقره درباره سرگذشت سراسر حقیقت‌جویانه سلمان محمدی این چنین می‌گوید: «سلمان» اهل جندی شاپور بود، با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستی داشت، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آن‌ها

به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سوالاتی کردند، راهب در پاسخ آن‌ها گفت: کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است، این همان «انجیل» است که بر عیسی مسیح نازل شده است. گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر به دین او گرویدند، به آن‌ها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می‌کنند، حرام است از آن نخورند. سلمان و فرزند حاکم وقت روزها هم چنان از او مطالب مذهبی می‌آموختند، روز عیدی پیش آمد، حاکم مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت. روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت: تمام خوبی‌ها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند، عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیا برتر است. در این باره به او زیاد اصرار کردند، اما پسر اعلام کرد که غذای آن‌ها بر او حرام است، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده است؟ راهب مزبور را معرفی کرد. حاکم راهب را احضار کرد و به او گفت: چون اعدام در نظر ما گران و کار بسیاری بدی است، تو را نمی‌کشیم، ولی از محیط ما بیرون برو! سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در «دیر موصل» گذاشتند. پس از حرکت راهب، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود تا آماده حرکت شود، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود، ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد. در دیر موصل سلمان بسیاری عبادت می‌کرد، راهب که سرپرست این دیر بود، او را از عبادت زیاد بر حذر داشت، مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن؟ در پاسخ گفت: البته عبادت بیشتر اجر بیشتری دارد. عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد، در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس علمای نصاری که در آن مسجد برپا می‌شود، حضور یابد و کسب دانش کند. روزی سلمان را محزون یافت، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت: تمام خوبی‌ها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند، عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیا برتر است. عالم گفت: من پیر شده ام، خدای نمی‌کنم او را درک کنم، ولی تو جوانی، امیدوارم او را درک کنی، ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه‌هایی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است، او صدقه نمی‌گیرد، اما هدیه را قبول می‌کند. در بازگشت آن‌ها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان، عالم دیر را در بیابان گم کرد. دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار کردند و به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله «جهینه» فروختند! سلمان و غلام دی‌گر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می‌بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع‌آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را می‌کشید، در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت: خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می‌کند پیامبر و فرستاده خدا است؟! سلمان به رفیقش گفت: تو اینجا باش تا من بازگردم. او آنچنان جذب نبی شد که او را سلمان محمدی نامیدند. پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله، او جزو معدود کسانی بود که از راه حق منحرف نشد و در شمار معتقدان به امامت حضرت علی علیه السلام قرار گرفت.

حسین فهمیده در شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۶ در روستای سراجیه قم متولد شد. در سال ۱۳۵۲ به دبستان «روحانی» قم (نام قبلی: کری‌می) وارد شد و از مهرماه سال ۱۳۵۶ تحصیلاتش را در مدرسه راهنمایی حافظ در شهر قم ادامه داد. سپس همراه خانواده‌اش به کرج مهاجرت کرد و از مهرماه ۱۳۵۸ در مدرسه خدی‌بابانی مشغول به تحصیل شد. پخش اعلامیه‌های سید روح‌الله خمینی در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ در سن حدود ده تا یازده سالگی؛ دیدار خمینی در بازگشت به ایران، شرکت در تظاهرات انقلاب اسلامی زمستان ۱۳۵۷ و شرکت در درگیری‌های خوزستان از جمله اقدامات اوست. وی در بیست و پنجم یا ششم شهریور ماه ۱۳۵۹ یک هفته پیش از اعلام رسمی آغاز جنگ همراه نیروی مقاومت بسیج به جبهه خرمشهر اعزام شد. از آنجا که در روزهای نخستین از شرکت او در خط مقدم جلوگیری می‌شد، با تلاش‌هایی از جمله یک نفوذ چریکی به خط نیروهای دشمن، برای حضور در خط مقدم اجازه گرفت. وی در غروب سی و یکم شهریور ماه -از نخستین روزهای اعلام تجاوز نظامی ارتش عراق- همراه با محمدرضا شمس در جبهه نبرد حضور رسمی یافت. این دو، یک بار در هفته اول مهرماه زخمی شده و به بیمارستان ماهشهر اعزام شدند. چند روزی پس از بهبودی با ترخیص از بیمارستان و بازگشت به جبهه و پایان دادن مجدد به مخالفت فرماندهان با حضورشان؛ به خط مقدم اعزام شدند. فهمیده بار دیگر در بیست و هفتم مهرماه طی مقاومت در برابر حمله‌های دشمن دوباره زخمی شد. ۵ دستگاه تانک عراقی به طرف رزمندگان ایران هجوم آورده و در صدد محاصره آن‌ها بودند. حسین درحالی که تعدادی نارنجک به کمرش بسته و در دستش گرفته بود به طرف تانک‌ها حرکت می‌کرد. تیری به پای او می‌خورد و از ناحیه پا مجروح می‌شود. بدون هیچ دغدغه و تردیدی تصمیم خود را عملی می‌کند و از لا به لای امواج تیر که از هر سو به طرف او می‌آمد، خود را به تانک پیشرو می‌رساند و آن را منفجر می‌کند و خود نیز تکه تکه می‌شود. افراد دشمن گمان می‌کنند که حمله‌ای از سوی نیروهای ایرانی صورت گرفته است، همگی روحیه خود را می‌بازند و با سرعت تانک‌ها را رها کرده و فرار می‌کنند. در نتیجه، حلقه محاصره شکسته می‌شود و نیروهای کمکی ایرانی هم می‌رسند و نیروهای ایرانی موفق می‌شوند که عراقی‌ها را از آن منطقه به عقب برانند. او سرانجام در ۸ آبان ماه ۱۳۵۹ در کوت شیخ در آن سوی شط خرمشهر کشته شد؛ و بقایای بدنش در بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد. بدنبال کشته شدن حسین فهمیده، صدای جمهوری اسلامی ایران با قطع برنامه‌های خود اعلام می‌کند که نوجوانی سیزده ساله با فداکاری زیر تانک عراقی رفته، آن را منفجر کرده و خود نیز کشته شده است. سید روح‌الله خمینی در پیامی که به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی بیان کرد، چنین گفت: «... رهبر ما آن طفل سیزده ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم بزرگ‌تر است، با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید. پس از کشته شدن ایشان هشتم آبان به عنوان «روز بسیج دانش‌آموزی» نامگذاری شد و سازمانی به همین نام زیر نظر بسیج مستضعفین تشکیل شد. این سازمان با همکاری وزارت آموزش و پرورش در بسیاری از مدارس اقدام به تشکیل واحدهای مقاومت بسیج نموده‌اشی‌های بازمانده از

فهمیده در موزه شهدای تهران نگهداری می‌شود. موزه شهدای دانش‌آموز در خانه پدری حسین فهمیده در کرج ساخته شد. پیش از این تصویر حسین فهمیده بصورت نقش‌آب بر روی اسکناس دوهزار ریالی چاپ گردید.

منابع

□ دانشنامه رشد

□ □ جام جم آنلایین

□ □ شهادت دانش‌آموز بسی‌جی محمد حسین فهمیده

شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی اولین شهید محراب به دست منافقان

۱۰ آبان ماه، سالروز شهادت اولین شهید محراب، آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی است. وی از شاگردان امام خمینی(ره)، آیت‌الله سیدمحسن حکیم(ره)، آیت‌الله سیدابوالقاسم خوی(ره)، آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین رشتی(ره)، و آیت‌الله شیخ محمدحسین کاشف الغطاء(ره) بود. اقامت در نجف و استفاده‌های علمی و معنوی از حوزه علمیه را می‌توان از بهترین و شادابترین روزگاران عمر آیت‌الله قاضی طباطبایی به حساب آورد. در آن ایام بهاران، با شور و شوق به تحکیم مبانی فکری خود پرداخت و به درجات عالی فقاقت و اجتهاد رسید و از مراجع بزرگی مثل آیت‌الله حکیم و آیت‌الله کاشف الغطاء و دی‌گران به اخذ اجازه اجتهاد نایل آمد. آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در سن ۴۲ سالگی با کوله باری از علم و دانش و معرفت، حوزه نجف را پشت سر گذاشت و به سوی زادگاه خود شهر تبریز رهسپار شد تا به وظایف بس سنگین خود، در جهت اشاعه فرهنگی غنی و پویای آیین حیات بخش اسلام بپردازد. استاد بزرگوارش آیت‌الله کاشف الغطاء در یکی از نامه‌های خود، خطاب به آیت‌الله قاضی چنین می‌نویسد: «ای سید بزرگوار و ای دانشمند والا مقام ... ما از حالا می‌بینیم که مردم آذربایجان عموماً و اهالی تبریز خصوصاً از راهنمای‌ها و ارشادات شما بهره‌مند می‌شوند و چه زود است تأثیر خدمات ارزنده شما در نصرت حق و از بین بردن باطل، محسوس و ملموس باشد و در یاری و کمک از حق چه (کسی) بهتر و مقدم‌تر از شما است؟» سال ۱۳۴۲ شمسی در تاریخ ایران، سالی است به یاد ماندنی و خاطره‌انگیز، سالی که بزرگ رهبر مستضعفان جهان با خروش بی‌امان خود چنان موج بنیان‌کنی به راه انداخت که می‌رفت برای همی‌شه نظام ستم شاهی را به زباله‌دان تاریخ بسپارد. این بار امام بزرگوار عروسک‌های خیمه شب بازی حکومت پهلوی را به هیچ‌انگاشته، همچون عقاب تیز پرواز، ام الفساد جهانی را در نوک حمله خود قرار داد و با هجوم برق آسا، پنجه‌های پولادین و دشمن شکار خوی‌ش را بر سر آمریکای فرود آورد. به دنبال آن یاران با وفای آن امام آزادگان، به تبعیت از وی در سراسر کشور قدم برداشتند و پرچم جهاد و مبارزه برافراشتند. در این مبارزه بی‌امان، مجاهد نستوه آیت‌الله قاضی طباطبایی سهم به‌سزایی در برانگیختن احساسات پاک مردم داشت. وی با سخنرانی‌های آتشین و پخش اعلامیه‌های ضد رژیم، مردم قهرمان تبریز را به صحنه پی‌کار آورد و با این عمل

شجاعانه خود، شعله بر خرمن دشمن انداخت و حال زارشان را پریشان‌تر ساخت. طاغوتیان به خوبی می‌دانستند، قیام آذربایجان یعنی به حرکت در آمدن کل ایران و این همان کابوسی بود که دژخیمان همواره از آن وحشت داشتند. در پی جوش و خروش امت مسلمان، مرکز نشینان سازمان ضد امنیتی با هماهنگی «علی دهقان» استاندار وقت آذربایجان، و «حسن مهرداد» رئیس ساواک تبریز، آیت‌الله سیدمحمد علی قاضی را دستگیر و به پادگان زرهی تهران بردند و بعد از آن به سیاهچال مخوف قزل قلعه تحویل دادند که دو ماه و نیم ماندگار شدند و بعد از آزادی از زندان هم کسی حق رفت و آمد و تماس با ایشان را نداشت و همواره زیر نظر و مراقبت شدید مأموران ساواک بود و در تهران به عنوان تبعیدی زندگی می‌کرد. آیت‌الله قاضی به خاطر مبارزات بی‌امانش، سال‌هایی از عمر پر برکت خود را در زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها سپری کرد که یکی از محلّهای تبعید وی بافت کرمان بود. روز سیام آذر ماه ۱۳۴۷ شمسی مصادف با عید سعید فطر بود، در شهر تبریز نماز عید فطر در جو معنوی به امامت عالم ربانی حضرت آیت‌الله سید محمد علی قاضی طباطبایی برگزار شد. وی که هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد، از این اجتماع با شکوه نهایت استفاده را کرد و بر علیه سردمداران رژیم سخنرانی کرد و ضمن گفتار آتشین نقاب از چهره کریم پهلوی بر گرفت و روابط خفت بار دولت با رژیم غاصب و نامشروع صهیونیستی را محکوم کرد، غروب همان روز برای اداء نماز مغرب و عشاء به مسجد شعبان تشریف آوردند و بعد از نماز و پاسخ به ابراز احساسات مردم از مسجد خارج شد. هنوز چند قدمی از در مسجد دور نشده بود که مزدوران وی را احاطه کردند و با اجبار سوار ماشین کردند و سپس او را به بافت کرمان تبعید کردند. بعد از اسکان در بافت کرمان، هر روز یک مأمور ساواک جهت حضور و غیاب تبعیدی به محل سکونت او سر می‌کشید. اتافی که آیت‌الله قاضی در آن، روزهای تنهایی می‌گذراند، یک اتاق کوچک و محقری بود که از سطح حیاط دو پله پای‌ین‌تر بود، مأمور ساواک طبق تعلیماتی که از طرف سازمان به او داده شده بود، با گستاخی و تیختر رفتار می‌کرد و برای اینکه زور و حاکمیت دستگاه را به رخ تبعیدی کشیده باشد، به جای وارد شدن از در اتاق، با کفش از پنجره می‌پرید وسط اتاق و با حالت غرور و خود خواهی و صدای خشن و ناهنجار دستور می‌داد زود باش امضا کن... چند روز بدین منوال گذشت و آیت‌الله قاضی چند بار به ایشان تذکر داد که ادب را رعایت کند، ولی آن بی‌ادب گوشش بدهکار نبود و دست از کار بی‌شرمانه خود بر نمی‌داشت. روزی هنگامی که آن مزدور با همان رفتار پست همیشگی به وسط اتاق پرید، سید دلاور بلافاصله کتاب سنگین و ضخیم «المنجد» را برداشت و محکم بر پس گردن مأمور کوبید و فریاد زد: بی‌ادب! مگر نگفتم مؤدب باش... مأمور مغرور و خود باخته، با زبونی و ترس از اتاق بیرون رفت و آیت‌الله قاضی با این عمل شجاعانه خود بار دی‌گر ثابت کرد که سر نیزه در مقابل نیروی پر توان ایمان و استقامت محکوم به شکست است. بعد از بافت کرمان، آیت‌الله قاضی را به زنجان تبعید کردند و بعد از اتمام آن به تبریز مراجعت کرد. آیت‌الله قاضی یکی از عالمان روشن بین و ژرف‌نگری بود که همی‌شه بر وحدت اسلامی تأکید داشت و در فرصت‌های مناسب با رفتار مدبرانه در جهت تحقق بخشیدن هر چه بی‌شتر وحدت بین مسلمانان جهان می‌کوشید. وی می‌گوید: «یاد دارم در زمانی که از سوریه برگشته وارد عراق شدم و غروب نزدیکی بود، توقف کردیم که نماز مغرب ادا کنیم و حرکت کنیم، وضو گرفته در صحن خانه وسیعی حصیر انداخته خواستم مشغول نماز باشم، دیدم عده‌ای از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمی ایستادند، فهمیدم که می‌خواهند بدانند که چطور سجده خواهم کرد! من هم در موقع سجده پیشانی را بر بالای حصیر گذاشتم و سایر رفقا نیز اغلب از من تبعیت کردند، بعد از فراغت از نماز چند نفر از آن‌ها جلو آمده از حقیقت سجده بر تربت کربلا که بعضی از همراهان نماز

گذاشته بودند، سؤال کردند، واقع امر را به آن‌ها بیان کردم، بسیار قانع شده و امتنان به جا آوردند و اظهار کردند که به ما جور دیگری تلقین کرده‌اند». در مرداد ماه ۵۸ طی حکمی از سوی رهبر کبیر انقلاب، آیت‌الله قاضی به عنوان نماینده تام‌الاختیار و امام جمعه تبریز منصوب شد و همه هفته با حضور در مراسم با شکوه نماز جمعه به ایراد خطبه و ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت. هنوز شش ماه از طلوع انقلاب شکوهمند اسلامی نگذشته بود که ستاره درخشانی از آسمان پر فروغ علم و فقاقت غروب کرد. این بار دست پلید استکبار جهانی از آستین کثیف، گروهک منحرف فرقان بیرون زد و ناجوانمردانه استاد بزرگ حوزه و دانشگاه آیت‌الله مطهری را به شهادت رساند... وقتی خبر شهادت مظلومانه استاد مطهری به گوش آیت‌الله قاضی رسید، بسیار متأثر شد و همواره به اطرافیانشان خود می‌گفت: کاش بنده هم مثل استاد مطهری، روزی به شهادت برسم. آیت‌الله قاضی، سر انجام بعد از عمری مجاهدت و تعالی‌م و تربیت و نوی‌سندگی، به تاریخ ۱۰ آبان ماه ۱۳۵۸ در حالی که روز عید قربان نماز عید خوانده بود به هنگام شب، بعد از نماز مغرب و عشا در مسجد شعبان، قربانی دین خدا شد و بار دیگر گروه فرقان با این جنایت هولناک، دل امت و امام را جریحه دار ساخت. فردای آن روز مردم مصیبت زده آذربایجان در حالی که سیل اشکشان جاری بود و قلبشان را غم و اندوه فرا گرفته بود، پی‌کر پاک آن شهید را تشییع کردند و در آرامگاه خانوادگی واقع در مسجد مقبره بازار تبریز به خاک سپردند. امام خمینی (ره) در پیام شهادت آیت‌الله قاضی نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم إنا لله وإنا إليه راجعون با کمال تأسف ضایعه ناگوار شهادت عالم مجاهد، حجت‌الاسلام والمسلمین، آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبایی - رحمة الله علیه - را به عموم مسلمانان متعهد و علمای اعلام مجاهد و مردم غیور مجاهد آذربایجان و خصوصاً بازماندگان این شهید سعید تسلیت عرض و از خداوند متعال صبر انقلابی برای مجاهدین راه حق و اسلام خواستارم. ملت عزیز برومند ایران و آذربایجان‌یان غیرتمند عزیز باید در این مصیبت‌های بزرگ که نشانه شکست حتمی دشمنان اسلام و کشور و عجز و ناتوانی و خودباختگی آنان است، هر چه بیشتر مصمم و در راه هدف اعلای اسلام و قرآن مجید بر مجاهدات خود افزوده و از پای ننشینند، تا احقاق حق مستضعفین را از جباران زمان بنمایند. عزیزان من، در انقلابی که ابرقدرت‌ها را به عقب رانده و راه چپاولگری آنان را از کشور بزرگ بسته است، این ضایعات و ضایعات بالاتر، اجتناب ناپذیر است. ما باید از کنار این وقایع با تصمیم و عزم و خونسردی بگذریم؛ و به راه خود - که راه جهاد فی سبیل الله است - ادامه دهیم. شهادت در راه خداوند زندگی افتخارآمیز ابدی و چراغ هدایت برای ملت‌هاست. ملت‌های مسلمان باید از فداکاری مجاهدین ما در راه استقلال و آزادی و اهداف مقدسه اسلام بزرگ الگو بگیرند؛ و با پیوستن به هم سد استعمار و استثمار را بشکنند و به پیش به سوی آزادی و زندگی انسانی بروند. از خداوند متعال عظمت اسلام و مسلمین و رحمت و مغفرت برای شهدای راه حق و شهید سعید طباطبایی خواستارم».

لینک خبر (کد خبر = ۲۹۴۸) از دسته: دانشگاه

اربعین

از ویکی‌پدیای، دانشنامه آزاد

شبیعیان در این روز به زیارت بارگاه حسین در بین الحرمین می‌روند. اربعین در لغت به معنی چهلم است و در اصطلاح به بیستم صفر ۶۱ هجری قمری، چهلمین روز کشته‌شدن حسین بن علی فرزند علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا، امام سوم شیعیان اطلاق می‌گردد. اربعین، مطابق نظر شیخ مفید در مسار الشیعه و شاگردش شیخ طوسی در مصباح المنتهجد، زمان بازگشت اهل حرم از شام (دمشق) به مدینه است. همچنین بنا بر نقل ایشان، جابر بن عبدالله انصاری صحابی برجسته محمد (ص) به عنوان نخستین زائر حسین بن علی، یا لاقلاً از نخستین زائران او، در این روز وارد کربلا شده و زیارت اربعین را بجا آورده است. ابراهیم آیتی نیز می‌نویسد: «جابر بن عبدالله انصاری ... بیستم ماه صفر، درست چهل روز بعد از شهادت امام وارد کربلا شد و سنت زیارت اربعین امام به دست او تأسیس گردید.» بر این اساس «از همان آغاز که تاریخی معلوم نیست، شیعیان به حرمت آن، زیارت اربعین می‌خوانده‌اند.» زیارت اربعین تنها درباره حسین بن علی وارد شده و هیچ پیشینه‌ای را نمی‌توان برای اربعین و اعمال مربوط به این روز تا پیش از حادثه عاشورا تصدیق کرد و این ویژگی و امتیاز، تنها برای حسین بن علی دانسته شده است. در تقویم رسمی ایران این روز تعطیل می‌باشد. البته در باب علت اهمیت این روز نزد عرف شیعیان، برخی گزارش‌های تاریخی مبنی بر حضور بازماندگان اهل بیت امام در کربلا در روز اربعین از عوامل توجه خاص ایشان به اربعین است. در برخی منابع تاریخی مانند کتاب نزهه الزاهد اسیران شام یعنی بازماندگان کشته شدگان کربلا در چهلمین روز کشته شدن حسین بن علی به کربلا رسیدند. گرچه نه تنها این مطلب در متون تاریخی پیش‌تر از قرن هفتم هجری نیامده است، با تصریح متقدمینی مانند شیخ مفید که بازگشت اسرا را به مدینه دانسته‌اند نیز در تضاد است. سه روایت و گزارش در موضوع اربعین حسین بن علی آمده است: زیارت اول روایت حسن عسکری: «علامات المؤمنین خمس: صلاة الإحدى و الخمسین، و زیارة الاربعین، والتختم فی الیمین، و تعفی الجبین، و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم: علامات مؤمن پنج چیز است: اقامه پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز (هفده رکعت واجب و سی و چهار رکعت نافله)، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، جبین را در سجده بر خاک گذاشتن، در نماز بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن.» که شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام و شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه این روایت را آورده‌اند. در این گزارش به متن خاصی برای زیارت اربعین اشاره نشده و می‌توان اینطور برداشت کرد که مطلق زیارت به معنای عرفی آن، در روز اربعین دارای این ویژگی است که زائر را دارای نشان ایمان می‌نماید. خصوصاً با ضمیمه روایات دیگر که زیارت اباعبدالله را مختص به حضور در کربلا ندانسته و بر سلام از راه دور هم زیارت اطلاق کرده‌اند. رای نمونه: «قال اباعبدالله: إصعد فوق سطحک، ثم التفت یمنة و یسرة، ثم ترفع رأسک إلى السماء، ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام علیک یاأباعبدالله السلام علیک ورحمة الله وبرکاته، تکتب لک زورة، والزورة حجة و عمرة» پس می‌توان این نتیجه را گرفت که سلام و درودی که در روز اربعین به سمت حضرت صادر شود، این شاء الله گوینده را مزین به زینت و علامت ایمان می‌گرداند. البته ممکن است گفته شود ذکر حضرت عسکری از لفظ اربعین در این سخن، اشاره به سخن جدش جعفر صادق باشد که زیارتی را تعلیم صفوان کرده‌اند. آن همان متن معروف زیارت اربعین در مفاتیح الجنان است و در روایت سوم خواهد آمد. در نتیجه خواندن این زیارت از

نشانه‌های ایمان خواهد بود. لکن این احتمال بعید به نظر می‌رسد چرا که القای خطاب حضرت عسکری لزوماً به آگاهان از روایت جعفر صادق نبوده است، لذا این روایت، سخن و بیان جدیدی دانسته می‌شود. لکن این نیز پذیرفته است که متیقن از روایت حسن عسکری، زیارت زائر در کربلا نزد قبر حسین و به لفظ تعلیمی از جعفر صادق است. دوم: زیارتی است که از جابر بن عبدالله انصاری، اولین‌ها از اولین زائران حسین بن علی در اربعین نقل شده است. در این گزارش آمده است که وقتی جابر به غاضریه رسید در آب فرات غسل کرد، پی‌راهن پاکیزه‌ای پوشید، آنگاه قدری از بوی خوش بر سر و بدن پاشید و پابره‌نه روانه شد تا نزد سر مبارک امام حسین علی‌ه السلام ایستاد و سه مرتبه الله اکبر گفت. پس افتاد و بی‌هوش شد، چون به هوش آمد می‌گفت: «السَّلام علیکم یا ال‌الله...» جملات جابر در اینجا تقریباً همان زیارت حضرت سیدالشهدا در نیمه رجب است و جز در چند کلمه تفاوت ندارد، که احتمالاً ناشی از اختلاف نسخه هاست. متن کامل این زیارت را علامه مجلسی در بحارالانوار آورده‌اند. سوم: این زیارت در کتاب تَهذیب الاحکام و ... آمده که صفوان از جعفر صادق نقل می‌کند و می‌گوید: «مولایم امام صادق علی‌ه السلام درباره زیارت اربعین به من فرمود: هنگامی که قسمت قابل توجهی از روز برآمده، این زیارت را بخوان...» و این همان زیارت معروف اربعین است. متن این زیارت در ویکی‌نیشته آمده است. در سال‌های اخیر، جمعیت حاضر در مراسم سوگواری اربعین در عراق در صدر یکی از بزرگترین اجتماعات مسالمت‌آمیز جهان قرار دارد. به گفته رئیس شورای استان کربلا، تعداد زائران اربعین حسینی در سال ۱۳۹۴ (۲۰۱۵ میلادی، ۱۴۳۷ قمری) به ۲۷ میلیون نفر رسیده است. این تعداد زائر در طول ۱۰ روز وارد کربلا شده و پس از زیارت خارج شده‌اند. در دسامبر ۲۰۱۴ (۱۴۳۶ هـ. ق) حدود ۲۰ میلیون جمعیت در عراق مجتمع شدند. اغلب زائران مسیر نجف به کربلا به طول ۸۰ کیلومتر را پیاده، در مدت سه روز در یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز طی می‌کنند. دولت ایران در تلاش است تا مراسم اربعین حسینی را بطور مشترک با کشور عراق، به عنوان میراث معنوی در فهرست آثار معنوی یونسکو ثبت کند.

منابع

- مسار الشیعة، شیخ مفید، ص ۲۶
- مصباح المتعجل، شیخ طوسی، ص ۷۸۷
- جعفریان، رسول. تاملی در نهضت عاشورا. انصاریان، دی ۱۳۸۶. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۸-۹۰۶-۴ .
- بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهیم آیتی، ص ۲۲۱
- دلایل بزرگداشت اربعین چیست، رسول جعفریان
- رک: اربعین در فرهنگ شیعه، سید محمد محسن حسینی طهرانی، ص ۷۵
- رک: نفس المهموم ترجمه شعرانی، ص ۴۳۰؛ نزهه الزاهد، ص ۲۱
- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۲

□ □ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۷۳، ح ۱

□ □ رک: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۸۵

□ □ رک: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۸۵؛ برای نمونه: «قال اباعبدالله: إصعد فوق سطحك، ثم التفت یمنة و یسرة، ثم ترفع رأسك إلى السماء، ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام علیک یاأبا عبدالله السلام علیک ورحمة الله وبرکاته، تکتب لک زورة، والزورة حجة وعمرة»

□ □ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۳۲۹، باب ۲۵

□ □ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۱۳

□ □ <http://www.aftabeyazd.ir/۲۰۸۳۱-۲۷-> میلیون-زائر-در-مراسم-اربعین.html

□ □ <http://www.irna.ir/fa/News/۸۱۸۶۵۰۹۱/>

□ □ <http://www.prestv.ir/DetailFa/۲۰۱۵/۱۲/۰۳/۴۴۰۱۱۷/Imam-Hussein-Karbala-Iran-Iraq>

□ □ <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۳۰۹۲۳۰۰۱۴۶۷>

□ □ <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۳۰۹۲۲۰۰۰۳۸۶>

□ □ ۱۷,۵ million pilgrims in Karbala for Arba'een: Iraq *prestv.com*

□ □ The Iraqi government confirmed that the number of pilgrims in the city of Karbala for the annual Arbaeen (Arbain) pilgrim has reached a record ۱۷,۵ million this year. *ibtimes.co.in*

□ □ وصل لغایة الان الی نحو ۱۹ میلیون زائراً فی محافظة *alalam.ir*

□ □ وصل لغایة الآن الی نحو ۱۹ میلیون زائراً فی محافظة کربلاء *almanar.com*

۲۳. □ □ اربعین در یونسکو ثبت می شود]. خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) <http://www.irna.ir>

- طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی (ط - القدیمة) - نجف، چاپ: دوم، ۱۳۸۳ ق. ص ۷۴
- اربعین و زیارات آن، محمد مهدی محب الرحمان، حریم امام (نشریه آستان مقدس امام خمینی)، سال دوم، شماره ۹۷، آذرماه ۱۳۹۲

زمین می‌تپد، آسمان می‌نالند، دریا در خروش است، انسان را چه شده است؛ زمین از حُرْم وجود انسان خاکبسی می‌سوزد که به آسمان پر نکشیده است!

ای انسان تو شاهباز عالم قدسی چه شده که این چنین بی‌تابی؟ نالان، گریان، افتان و خیزان در برابر مشکلات! چه لای‌نحل شده معضل زندگی کردن و چه سخت است در کولاک زندگی تاب آوردن و باز هم آرام و شاد زندگی کردن، اما انسان سر در گم است، در تمام خواسته‌های ریز و درشتش مشغول شده و در اندوه تمام گرفتاری‌ها و مشکلاتش غرق گردیده است! آیا راهی هست که از این همه فشار کاسته شود؟ آیا نوری هست که این همه ظلمات تو در تو را از بین ببرد؟ (زمر/۶)

و خدا می‌داند که بشر قابلیت رشد دارد، رشدی تا سدره المنتهی، اما این بشر، راه رشد را چگونه بیابد؟ از کجا شروع کند؟ به چه کسی اعتماد کند؟ و چگونه مسیر رشدش را طی کند؟

او می‌داند خدا به او آموخته که از پس قرن‌ها تعلیم برای آماده سازی انسان آمده و زمین را منور کرده است، تمام اجزای عالم از وجودش به شوق و طرب آمده، فقط کافی است دستت را به دستش بدهی! فقط کافی است به او عشق بورزی و دوستش داشته باشی، آنوقت کل عالم را در دستانت قرار می‌دهد تو را با اصل هستی با خدا آشنا می‌گرداند، همه‌ی امید و همه‌ی نور را برایت به ارمغان می‌آورد!

انسان خاکبسی به یمن وجودش چه شرافتی پیدا کرده است، و چه افرادی با چه اشتیاقی تا اوج پاکی و آزادی از شهوات و غل‌ها، حرکت کرده‌اند و به نهایت رشد و ایثار رسیده‌اند، وجود نازنین یک رهبری که خبر از هر چه نیاز است را آورده است او خاتم انبیاء است. و با بودنش چه آرامشی به عالم هدیه داده شده است! چه رحمتی است برای همه‌ی عالم! و چه کوتاه بود بودنش!!! اکنون به سوگ نورمان نشستهایم، انسان یتیم شده و پدرش را از دست داده است، پدری که خود را تا حد مرگ به سختی می‌اندازد تا شاید راهی برای رشد یک از راه مانده‌ها غافل و یا مغرض پیدا کند! گوهر شناسان می‌دانند وجودش چه برکتی داشته است! و اکنون برای ما فقط توسلی مانده است و عمل به گفته‌هایش!!! السلام علیک یا رسول الله و یا امین وحی الله.

هجرت محمد(ص)

از ویکی‌پدیای دانشنامه آزاد

هجرت محمد (ص) که گاهی به خلاصه هجرت نیز خوانده می‌شود، واقعه هجرت محمد پیامبر اسلام و همراهانش از شهر مکه به یثرب است که در سال ۶۲۲ میلادی/ ۱ قمری صورت گرفت. این واقعه منجر به ایجاد اولین حکومت اسلامی در یثرب (که بعداً مدینه النبی یا به خلاصه مدینه نامیدند) شد و به علت اهمیّتش در اسلام مبدأ

تاریخ مسلمانان در دو تقویم هجری شمسی و هجری قمری در این سال گرفته شده است. در عربستان افراد زیادی به قصد تجارت و یا به جا آوردن حج در کعبه به مکه سفر می‌کردند. محمد(ص) از این موقعیت استفاده کرد و بختش را برای یافتن خانه‌ای جدید برای خود و پیروانش آزمود. پس از چندین مذاکره ناموفق، در صحبت با تعدادی از اهالی یثرب (که بعدها مدینه خوانده شد) امیدی یافت. جمعیت عرب یثرب بدین جهت که گروهی از یهودیان در آن شهر زندگی می‌کردند، با یکناپرستی تا حدی آشنا بودند. گروهی از اهل یثرب که به مکه آمده بودند با محمد پیمانی بستند که به «پیمان عقبه اول» شهرت یافت. به گفته ابن اسحاق پیمان عقبه اول بن محمد(ص) و دوازده تن از اهل یثرب که بسیاری از آنان از «بنی النجار» اقوام مادری محمد(ص) بودند، منعقد شد. ابن اسحاق در ادامه بیان می‌کند که در آن زمان محمد اجازه جنگ از سوی خداوند نیافته بود و با شروطی موسوم به «بیعة النساء» با ایشان بیعت کرد و از قول برخی از انصار اینگونه نقل می‌کند که «ما با رسول الله بیعت کردیم بر شیوه بیعت زنان، تا به خداوند چیزی را شریک نگردانیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بختان نزنیم و به طور آشکار گناه نکنیم. اگر وفا کردیم بهشت پاداش است و اگر نه، تصمیم با خداوند است: اگر خواست می‌بخشد و اگر خواست مجازات می‌کند». به گفته ابن اسحاق محمد(ص) قبل از بیعت عقبه اول اجازه جنگ از سوی خداوند نیافته بود؛ او و مسلمانان به دعوت بسوی خداوند و صبر در برابر اذیت و آزار قریش و دشمنان فرمان داشتند. اما هنگامی که قریش همچنان به شدت و زیاده‌روی در آزار و اذیت و ظلم به مسلمانان ادامه داد، آنگاه آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره حج اولین آیاتی است که به مسلمانان اجازه می‌داد تا با کسانی که به ایشان ظلم می‌کنند و از خانه‌هایشان بیرون می‌کنند، بجنگند. پیامبر پس از پیمان اول مصعب بن عمیر را به یثرب فرستاد تا برای آنها قرآن بخواند و اسلام را بیاموزد. او اولین نماز جمعه را در یثرب خواند و بسیاری از جمله سعد بن معاذ توسط او اسلام آوردند. بدین ترتیب در مدینه افرادی، تقریباً از تمامی قبایل، به آیین اسلام گرویدند تا آنجا که در سال بعد ۷۵ مسلمان از مدینه جهت حج و ملاقات محمد(ص) به مکه آمدند. آنها او را به صورت مخفیانه و در شب ملاقات کرده و با او پیمانی بستند که به «پیمان دوم عقبه»، یا «پیمان جنگ» شهرت یافت. در پیمان عقبه دوم محمد(ص) پس از دعوت به اسلام، بیعتش با فرستادگان یثرب را مشروط به این کرد که آنان همان‌طور که از زنان و فرزندانشان حمایت کنند، از او نیز پشتیبانی به عمل آورند. آنچه محمد(ص) به آنان گفت این بود: «خون من خون شماست، حرمت من حرمت شما. از شما می‌خواهم و شما نیز از من هستید. با هر که بجنگید می‌جنگم و با آنکه دوستی کنید، در صلح خواهم بود.» به همین دلیل بیعت دوم به «بیعة الحرب» مشهور گردید. در این بیعت هفتاد و سه مرد و دو زن حضور داشتند که دوازده تن از آنان از بزرگان مدینه بودند، نه تن از بزرگان خزرج و سه تن از بزرگان خاندان اوس. پس از پیمان عقبه، محمد پیروانش در مکه را تشویق به مهاجرت به یثرب کرد. مانند قضیه هجرت به حبشه، قریش سعی کرد تا از خروج یاران محمد از مکه جلوگیری نماید ولی این تلاشها ناموفق بود و تقریباً تمامی مسلمانان موفق به ترک مکه شدند. یک هیئت که شامل دوازده تن از بزرگان خاندان‌های مهم مدینه بودند، از محمد دعوت نمودند تا به عنوان یک غریبه بی‌طرف، به داوری بین اهالی شهر مدینه بپردازد. ساکنان یثرب (اعراب و یهودیان)، تا قبل از سال ۶۲۰ میلادی حدود صد سال درگیر جنگ‌های داخلی بودند و کشت و کشتارهای مکرر و عدم توافق در زمینه پرداخت خون‌بهای کشته‌شدگان، خصوصاً پس از جنگ بعاث که تمامی قبایل یثرب در آن مشارکت داشتند، این امر را برای ایشان آشکار ساخته بود که مفاهیم قبیله‌ای مانند «چشم برای چشم» دیگر قابل اعمال نبوده مگر اینکه شخصی صلاحیت‌دار در موارد مورد اختلاف داوری کند.

نمایندگان فرستاده شده از مدینه، از طرف خود و اهالی شهر یثرب متعهد شدند تا محمد(ص) را در جامعه خویش پذیرفته و از او در مقابل خطرات جانی، مانند خود، محافظت به عمل آورند. بر اساس روایات اسلامی، قریش از خروج مسلمانان از مکه آگاه شده و برای قتل محمد(ص) نقشه‌ای را به اجرا گذاشتند. محمد(ص) به کمک علی بن ابیطالب(ع)، کسانی که مراقبش بودند را گمراه نموده و مخفیانه به همراه ابوبکر از شهر خارج شد. بدینسان در سال ۶۲۲ میلادی (برابر با سال سیزدهم پس از شروع دعوت خود (محمد(ص) به مدینه، که یک واحه زراعتی بزرگ بود، هجرت نمود و همراهان وی که با او از مکه به مدینه مهاجرت کردند به مهاجرین شهرت یافتند. و اهالی یثرب که پیامبر و مهاجرین را یاری رسانده بودند، از آن پس به انصار نام برده می‌شدند. این هجرت مبداء تاریخ مسلمانان شد. مدینه تا قبل هجرت محمد(ص) «یثرب» نامیده می‌شد و بعد از این هجرت «مدینه‌النبی» خوانده شد.

بسیج

۵ آذر سال ۱۳۵۸، توسط امام خمینی (ره) فرمان تاریخی تشکیل بسیج مستضعفان صادر شد. تشکیل بسیج مستضعفان، ارتش ۲۰ می‌لایونی به فرمان امام خمینی (ره) هوشیاری و درایت بی نظیر حضرت امام (ره) از جمله اساسی ترین عوامل در جهت خنثی سازی توطئه‌ها به حساب می‌آید که به برکت این دوراندیشی و هدایت انقلاب در مسیر اصلی خود، زمینه انقلاب دوم فراهم آمد و با سقوط لانه جاسوسی آمریکا در تهران و برملاشدن ماهیت سلطه جو و تجاوزکارانه آمریکا، شیطان بزرگ با ضربه‌ای سخت و جبران ناپذیر روبرو شد. اسناد بدست آمده از لانه جاسوسی و اظهارات صریح حکام آمریکایی مردم و رهبران کشور و بویژه حضرت امام را با این حقیقت آشکار مواجه ساخت که احتمال مداخله نظامی آمریکا و هجوم به جمهوری اسلامی، امری بعید و غیرممکن نبوده و با توجه به سوابق این کشور در جهان لزوم آمادگی مردم جهت مقابله و رویارویی را در کوتاهترین زمان ممکن آشکار می‌ساخت. بر این اساس امام امت در پنجم آذرماه سال ۱۳۵۸؛ یعنی در مدتی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب دوم، فرمان تاریخی تشکیل بسیج را صادر فرمودند: «یک مملکت بعد از چند سالی که ۲۰ می‌لایون جوان دارد باید ۲۰ می‌لایون تفنگدار داشته باشد و ۲۰ می‌لایون ارتش داشته باشد و یک چنین مملکتی آسیب پذیری نیست. مردم دلسوخته و مسلمان پاکبخته که دل در گرو عشق به انقلاب و هدف‌های والای آن داشتند، با آمادگی و قصد و اراده خلل ناپذیر جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب، گروه‌های مقاومت مردمی را در پایگاه‌های بسیج و در آن زمان در مساجد سراسر کشور تشکیل دادند.

محسن حجی

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

محسن حُججی (زاده ۱۳۷۱ خورشیدی، نجف آباد - ۱۸ مرداد ۱۳۹۶، التَّنْف از نیروهای ایرانی مدافع حرم بود که در مردادماه ۱۳۹۶ خورشیدی و در عملیاتی مُستشاردر منطقه التَّنْف -منطقه مرزی بین سوریه و عراق- توسط نیروهای داعش به اسارت درآمد و پس از دو روز به دست داعش به قتل رسید. ابتدا خیرگزاری اسپوتنیک نیوز، به نقل از رسانه‌های وابسته به داعش، خبر اسارت وی را اعلام کرد. داعش چندی پس از انتشار فیلمی که ادعای به اسارت در آوردن محسن حُججی را داشت، اعلام کرد که وی را کشته‌اند. وی دهمین عضو از لشکر زرهی ۸ نجف اشرف است که طی جنگ در خاک سوریه کشته شد. وی پیش از اسارت از ناحیه پهلو زخمی شده بود و طی دو روز اسارت توسط نیروهای داعش در مناطق تحت کنترل آنها چرخانده شده بود. محسن حُججی دانش‌آموخته مرکز آموزش علمی کاربردی علوی‌جه در رشته تکنولوژی کنترل، ورودی سال ۱۳۸۷ بود. شهید "محسن حُججی" قهرمانی که این روزها دل مردم را برده است. شهیدی که در قالب ماموریت‌های پاکسازی تروریست‌های داعشی در منطقه الجُمونه نزدیکی مرز تنف (مرز عراق، اردن و سوریه) به اسارت رسید و بعد از چند روز سربریده شد. لحظه اسارت او توسط داعش ثبت شده است. ابتدا عکس‌هایی از اسارت حُججی مخابره شده و بعد فیلم لحظه اسارت او دست به دست پخش شد. دلبری او از همین عکس شروع شد. قاعدتا هر فردی که به دست گروهی مانند داعش اسیر می‌شود، می‌داند که در بهترین حالت به گلوله کشته خواهد شد. همین باعث ایجاد ترس و وحشت در فرد می‌شود. عکس منتشر شده از محسن حُججی اما حکایت دیگری داشت. در چشم‌های او ترس به چشم نمی‌خورد. تمام قد ایستاده بود. انگار نه انگار توسط وحشی‌ترین آدم‌های روی زمین اسیر شده است. چنان با صلابت ایستاده بود که گویی او فاتح و داعشی اسیر بود. شجاع و مقتدر به جلو می‌رفت یا بهتر بگوییم توسط داعشی به جلو رانده می‌شد. چشم‌هایش که در آن اقتدار موج می‌زد باعث شد، نام محسن حُججی در کنار دیگر قهرمان‌های ایران در دل تاریخ ثبت شود. این روزها در شبکه‌های اجتماعی پر باشد از عکس او و نگاهش. آنگونه که تصاویر می‌گوید او چند روز بعد از اسارت سربریده شده است. سری که شجاعت، اقتدار و مظلومیت را با خود همراه داشت.

بخشی از وصیت نامه شهید محسن حُججی

حالا که دست‌هایم بسته است می‌نویسم نه با قلم که با نگاه و نه با جوهر که با خون، رو به دوربین ایستاده‌ام و ایستاده‌ام رو به همه شما، رو به رفقا، رو به خانواده‌ام، رو به رهبر عزیزم و رو به حرام. حرامزاده ای خنجر به دست است و دوست دارد که من بترسم و حالا که اینجا در این خیمه گاهم هیچ ترسی در من نیست. تصویری را بپرید پی‌شکش رهبر عزیز و امام سید علی خامنه‌ای و فرمانده ام حاج قاسم و به رهبرم بگویید که «اگر در بین مردمان زمان خودت و کلامت غریبید ما اینجا برای اجرای فرمان شما آماده‌ایم و آماده تا سرمان برود و سر شما سلامت باشد». آسمان اینجا شبیه هیچ جا نیست، حتی آسمان روستای دورک و وزوه که در اردوی جهادی دیده‌ام با آسمان بی‌بابان‌های سال‌های خدمتم، اینجا بوی دود و خون می‌آید. کم‌کم انتظار لحظه دیدار است ولی این لحظه‌های آخر که حرامیان دوره‌ام کرده‌اند می‌خواهم قصه بگویم و قصه که می‌گویم کمی دلم هوایی علی کوچولویم می‌شود ولی خدا وعده داده که جای شهید را برای خانواده اش پر می‌کند، اما حتما قصه‌ام را برای علی وقتی بزرگ شد بخوانید. قصه کودکی‌ام که با پدرم در روضه‌های مولا ابا عبدالله الحسین (ع) شرکت می‌کردم

، قصه لرزش شانه های پدر و من که نمی دانستم برای چی است. پدرم با اینکه کارگری ساده بود همی‌شبه از خاطرات حضورش در دفاع مقدس می‌گفت و توصیه می‌کرد: بازگشتم و چهل هفته به جهمکران رفتم و از خداوند طلب باز شدن مسیر پروازم را کردم . تا اینکه یک روز فهمیدم مشکل رضایت مادر است. تصمیم گرفتم و آمدم به دست و پای تو افتادم و التماس کردم و گفتم مگر خودت را وقف و نذر خانم فاطمه زهرا (س) نکردی و نامم را محسن نگذاشتی ، مادر جان ، حرم خانم زینب (س) در خطر است اجازه بده بروم. مادرم ... نکند لحظه ای شک کنی که به رضایتت که من شفاعت کننده‌ات خواهم بود و اگر در دنیا عصای دستت نشدم در عقبی نزد حضرت زهرا (س) سرم را به دست بگیری و سرفراز باش چون ام‌وهب. «پسرم ، دفاع مقدس و رشادت و مجاهدت برای اسلام و دین هیچ وقت تمام شدنی نیست و تا دنیا هست مبارزه بین حق و باطل هم خواهد بود ان شاء الله روزی هم نوبت تو خواهد شد». دوران کودکی و مادری که کلید رفتنم به قتلگاه در دستان اوست و او بود که اجازه داد. مادرم همی‌شبه می‌گفت «تو را محسن گذاشتم به یاد محسن سقط شده خانم حضرت زهرا (س)». «مادر جان ، اولین باری که سوری‌ه اعزام شدم دری‌چه های بزرگی به رویم باز شد اما نمی‌دانم اشکال کارم چه بود که خداوند مرا نخرید. مادر، یادت هست سال‌های کودکی و مدرسه، پس از دبستان و مقاطع تحصیلی و بالاتر، همی‌شبه احساس می‌کردم گمشده‌ای دارم و این‌قدر به مادرمان حضرت زهرا (س) متوسل شدم تا در سال ۱۳۸۵ و اوج جوانی مسیری را برایم روشن کردند و آن مسیر آشنایی با شهید کاظمی و حضور در مؤسسه‌ای تربیتی فرهنگی به همین نام بود. همان سال‌ها بود که مسیر زندگی‌ام را پیدا کردم و حاج احمد کاظمی شد الگوی زندگی و یار لحظه لحظه زندگی من، خیلی زود حاج احمد دستم را گرفت و با شرکت در اردوهای جهادی، هیئت، کار فرهنگی و مطالعه و کتاب‌خوانی رشد کردم. انگار حاج احمد دستم را گرفت و ره صدساله را به سرعت پی‌مومدم. سربازی و خدمت در مناطقی دورافتاده را انتخاب کردم و تو مادر، ببخش که آن روزها مثل همی‌شبه چقدر نگرانم بودی.

و ازدواج که آرزوی شما بود، با دختری که به واسطه شهدا با او آشنا شدم و خدا را شاکرم که حاج احمد از دختران پاکدامنش نصیبم کرده است، هنام حضرت زهرا (س) و از خانواده‌ای که به شرط اینکه به دلایل نداشتن فرزند پسر برای‌شان فرزند خوب و با ایمانی باشم دختر مؤمن و پاکدامنشان را با مهری‌های ساده به عقدم درآوردند و من هم تنها خواسته‌ام از ایشان مهی‌کردن زندگی برای رسیدن به سعادت و شهادت بود و با کمک هم، زندگی مهدوی (عج) را تشکیل دادیم، خانواده‌ای که در روزهای نبودم و جهادم همسر و فرزندم را در سایه محبتشان گرفتند و من دلم قرص بود که همسر و فرزندم جز غم دوری و دل‌تنگی غمی نداشته باشند، همین جا بود که احساس کردم یکی از راه‌های رسیدن به خداوند متعال و قرار گرفتن در مسیر اسلام و انقلاب عضویت در سپاه است و همین جا بود که باز حاج احمد کمکم کرد و لیاقت پوشیدن لباس سبز پاسداری را نصیبم کرد. و همسر و همسر... می‌دانم و می‌بینم دست حضرت زینب (س) که قلب آشوبت را آرام می‌کند، همسر شفاعتی که همسر وهب از مولا اباعبدالله شرط اجازه میدان رفتن وهب گذاشت طلب تو. خاطرات مشترکمان دلبستگی نمی‌آورد برایم، بلکه مطمئنم می‌کند که محکم‌تر به قتلگاه قدم بگذارم چون تو استوارتر از همی‌شبه علی عزیزی‌مان را بزرگ خواهی کرد و منتظر باش که در ظهور حضرت حجت به اقتدای پدر سربازی کند. حالا انگار سبک‌تر از همی‌شبه‌ام و خنجر روی بازوی‌م نیست و

شاید بوی خون است که می‌آید، بوی مجلس هیئت مؤسسه و شبهای قدر و یاد حاج حسین به خیر که گفت مؤسسه خون می‌خواهد و این قطره‌ها که بر خنجر می‌غلطد ارزانی حاج احمدی که مسیر شیب الخضیب شدنم را هموار کرد. خدالترب شدیم را از مسجد فاطمه الزهرا (ع) دورک شروع کردم و به خاک آلوده بودن تمام جسمم را تا برای مردمی که عاشق مولایند مسجد بسازیم. روی زمینی نیستم که می‌بینید، ملائک صف به صفند کاش همه چیزی واقعی بود درد پهلویم کاش ساکت نمی‌شد و حالا منتظر روضه قتلگاهم، حتماً سخت است برای‌تان خواندن ولی برای من نور سید و سالار شهیدان دشت را روشن کرده است. اینجا رضا برضاک را می‌خواهم زمزمه کنم. انگار پوست دستم را بین دو انگشت فشردند و من مولای بی‌سر را می‌بینم که هم‌دوش زینب آمده‌اند و بوی یاس و خون در آمیخته هستم. حرامیان در شعله‌های شرارت می‌سوزند و من بدن بی‌پیکرم را می‌گذارم برای گمنامی برای خاک زمینی.

رسانه‌ها و شخصیت‌های اجتماعی و هنری ایران در واکنشی‌هایی مشابه اسارت وی را در نبرد در برابر داعش همراه با موج وسیعی از بازتاب آن در جامعه ایران و خارج توصیف کردند؛ و برخی خبرگزاری‌ها مانند خبرگزاری تابناک به توصیف آن پرداختند. درکنار شخصیت‌های سیاسی همچون قاسم سلیمانی، محمد جواد ظریف، محسن رضایی، علی لاریجانی، سید عمار حکیم حسین امیرعبداللهیان، سعید جلیلی و اسحاق جهانگیری، تعدادی از هنرمندان و صاحب نظران به اظهار نظر در خصوص محسن حججی پرداخته‌اند. علیرضا عصار، رامبد جوان، بهاره کیان افشار، مهدی سلطانی سروستانی، شهرام قاندی، مجید پراق بافان، حمید فرخ‌نژاد، حسن عباسی، علی انصاریان احمد مسجد جامعی محمدعلی ابطی، فرزاد جهان‌بین، هادی خامنه‌ای، پرویز شیخ طادی، اسحاق جهانگیری، مهدی طارمی، مهران رجبی، علی‌اکبر ولایتی، جهانبخش خانجانی، و رسول نجفیان از جمله این افراد بودند.

قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس ایران در بیانیه‌ای به مسأله کشته شدن وی پرداخت. این بیانیه بازتاب وسیعی در رسانه‌های بین‌المللی یافت. ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز در پیامی گفت که این رویداد باعث ارتقای روحیه رزم و اتحاد بیشتر رزمندگان در برابر تکفیری‌ها خواهد شد. امیر حاتمی از فرماندهان ارتش ایران که برای تصدی وزارت دفاع به مجلس پیشنهاد شده بود گفت که نیروهای نظامی ایران برای انتقام خون حججی از داعشی‌ها هم قسم شده‌اند. پرویز شیخ طادی کارگردان سینما و بسیاری دیگر تصویر محسن حججی را یادآور واقعه عاشورا دانستند. عدنان محمود سفیر سوریه در ایران نیز خون محسن حججی را سبب پیروزی بر تکفیری‌ها دانست. مراسم بزرگداشت محسن حججی در بسیاری از شهرهای ایران از جمله تهران، اصفهان، اردبیل، رشت، بیرجند، یزد، مشهد، اهواز، قم، نجف آباد، گرمسار، جاسک، دلوار برگزار گردید. با تصویب شورای شهر مشهد نام یکی از میدانهای اصلی این شهر بنام وی نامگذاری می‌گردد. شورای شهر قم نیز تغییر نام یک خیابان اصلی بنام وی را تصویب کرد. دانشگاه آزاد نجف آباد نیز بنام وی نامگذاری خواهد شد. تیم تراکتورسازی با تصاویر منقش به تصویر محسن حججی در بازی حضور یافت. نمایندگان جامعه کشتی ایران که در میانشان برخی قهرمانان المپیک ایران نیز دیده می‌شدند برای ادای احترام در منزل وی حضور یافتند. و کاروان اعزامی ورزشهای رزمی ایران به بازیهای آسیایی نیز بنام وی نامگذاری گردید. ایستگاه

خدمات چند منظوره قرارگاه جهاد اجتماعی در حاشیه استان البرز نیز بنام وی نامگذاری گردید. قرار دادن عکس محسن حججی در مراسم ازدواج یک زوج خوزستانی توسط رسانه‌های ایران بازتاب یافت. وبگاه انگلیسی‌زبان و آمریکایی المانیاتور با بهره‌برداری از مصاحبه‌ای از همسر حججی نوشت که قتل تروریستی محسن حججی موجب اتحاد بیشتر ایرانیان شد و بسیاری از شخصیت‌های هنری، سیاسی و اجتماعی ایران، درباره وی اظهار نظر کردند. حسن روح الامینی بلافاصله پس از اعلام خبر قتل وی نقاشی در این باره کشید که مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. همچنین تعدادی از شعرا کشور نیز درباره وی شعر سرودند. قطعات موسیقی نیز به افتخار وی تولید و منتشر شد. جشنواره شعری با عنوان «حماسه چشمه‌ابش» در بوشهر و محفل قرآن توسط شورای توسعه فرهنگ قرآنی در نجف آباد برگزار گردید. انجمن هنرهای تجسمی انقلاب در پی فراخوان شورای شهر تهران برای ساخت تندیس وی اعلام آمادگی کرد. حسینیه هنر نیز حله‌ای برای نگارش دست نوشته‌های مردم پیرامون وی ایجاد کرد.

منابع

« • • انتشار اولین جزئیات از شهادت محسن حججی » خیرگزاری باشگاه خبرنگاران. بازبینی شده در ۲۰۱۷-۰۸-۱۶.

« • • در گفتگو با تسنیم مطرح شد اولین هدیه ای که شهید حججی به همسرش داد/ محسن پول کتابفروشی را خرج اردوهای جهادی می‌کرد. تسنی. »

• • غوغای پس از شهادت محسن حججی در ایران. تابناک.

• • پیام حاج قاسم سلیمانی به مناسبت شهادت محسن حججی + تصویر
[«<http://fa.alalam.ir/news/۳۰۲۴۵۸۶>» العالم].

۹ آذر؛ روز بزرگداشت شیخ مفید

نامش محمد بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام و کنیه اش ابو عبدالله است و در یازدهم ذی‌قعدة (سالروز میلاد علی بن موسی الرضا علیه السلام) در سال ۳۳۶ ه. ق. دیده به جهان گشود. شیخ مفید استاد شیخ طوسی و سید مرتضی علم‌الهدی بود. او فقیه و کلامی شیعی بود که بسیاری در علم کلام تبحر داشت و مکتب کلامی شیعه در عصر او به اوج کمال رسید. او در مناظرات دینی مهارت خاصی داشت و مناظراتش با قاضی عبدالجبار رؤس فرقه معتزله بغداد و قاضی ابوبکر باقلانی رؤس اشاعره معروف بود. شیخ مفید مورد تحسین و احترام بزرگان اهل تسنن از قبیل، ابن حجر عسقلانی، ابن عماد حنبلی، شافعی و دی‌گران بود. شیخ طوسی درباره او در الفهرست می‌نویسد: «محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم (ابوالعلی معری این لقب را به وی داده)، از متکلمان امامیه است. در عصر خوی‌ش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی گردید. در فقه و کلام بر هر کس دی‌گر مقدم بود. حافظه خوب و ذهن دقیقی داشت و در پاسخ به سؤالات حاضر جواب بود. او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد. برخی گفته‌اند لقب «مفید» را علی بن عیسی معتزلی در عهد جوانی، در نتیجه مباحثه با وی به او داد. پیش از مفید، علم کلام و اصول فقه در میان دانشمندان اهل سنت رونقی به سزا داشت، فقها و متکلمان بسیاری در اطراف بغداد گرد آمده و در رشته‌های گوناگون اصول عقاید سرگرم بحث و مناظره بودند. هر چند علم کلام پیش از مفید نیز در میان شیعیان سابقه داشته است، ولی در اثر محدودیتی که در کار شیعیان از نظر سیاسی بود، این موضوع از مرحله تألیف و تدوین کتاب تجاوز نمی‌کرد، پیش از مفید، شیخ صدوق که رؤس شیعیان بود، سبک ساده‌ای را در تصنیف و تألیف به وجود آورده بود و آن را به صورت املا به صورت ساده به مستمعان القا می‌کرد، مفید نیز در پی‌گیری مکتب استاد کوشید و با استفاده از مبانی علم کلام و اصول فقه، راه بحث و استدلال را به روی شیعیان باز کرد و تلاش‌هایی را که متقدمان مانند ابن جنید اسکافی و قبل از او ابن عقیل فقیه معروف شیعه و عیاشی ریخته بودند، به صورت دلپذیری درآورد، به گفته نجاشی کتاب کوچکی در اصول فقه تصنیف کرد که مشتمل بر تمام مباحث آن بود. بنا بر نقل شیخ طوسی، شاگرد برجسته شیخ مفید، وی بالغ بر ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف نموده است، از جمله: ۱- المقنعة ۲- الفرائض الشرعیة ۳- احکام النساء ۴- الکلام فی دلائل القرآن ۵- وجوه اعجاز القرآن ۶- النصره فی فضل القرآن ۷- اوائل المقالات ۸- نقض فضیلة المعتزلة ۹- الافصاح ۱۰- الایضاح، شاگردان او سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی بودند. سرانجام شیخ مفید این عالم ربانی در

سال ۴۱۳ هجری در بغداد و پس از ۷۵ سال تلاش و خدمت ارزنده درگذشت و مورد تجلیل فراوان مردم و قدردانی علما و فضلا قرار گرفت، شیخ طوسی که خود در تشییع جنازه او حضور داشته است، می گوید: روز وفات او از کثرت دوست و دشمن برای ادای نماز و گریستن بر او، همانند و نظیر نداشته است. چند هزار نفر از شیعیان او را تشییع کردند و سیدمرتضی علم الهدی بر او نماز گزارد و در حرم مطهر امام جواد(ع)، پایین پای آن حضرت نزدیکی قبر استادش ابن قولوی به مدفون شد.

گردآوری: بخش فرهنگ و هنر بیتوته

منابع:

fa.wikipedia.org

farsnews.com

هفته وحدت چیست؟

فاصله میان ۱۲ ربیع الأول که سالگرد ولادت پیامبر اکرم (ص) بنا بر روایات اهل سنت تا ۱۷ ربیع الأول که تاریخ ولادت رسول الله محمد صلی الله علیه و آله بنا بر روایات موجود در شیعه است، از سوی امام خمینی ره، به عنوان هفته وحدت نامگذاری شده است. ارکانی رسمی هم با نام (مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی) رسماً الان در حال فعالیت است (ابتدا زیر نظر سازمان فرهنگ و ارتباطات بود اما اکنون چند سالی است که به شکل مستقل کار می کند و از این سازمان جدا شده است، و هر ساله کنفرانسهای برگزار می کند، که کنفرانس بین المللی وحدت در هفته وحدت هر ساله در تهران برگزار می شود و علمای بزرگ را از کشورهای مختلف دور هم جمع می کند. و همواره از شخص مقام رهبری تا همه مسولین این مملکت تأکید دارند که وحدت میان مسلمانان باید ایجاد شود و عوامل تفرقه خشکانده گردد. به امید روزی که به این آرزوی دیرینه قرآن، اسلام، پیامبر، امام، رهبر و همه مسلمین جامه عمل پوشانده شود. هفته وحدت از دوازده تا بیست و دو ربیع الاول است. دلیل نام گذاری هفته وحدت عبارت است از: ۱- به دلیل این که دین اسلام دین کامل و تحریف نشده یکتاپرستی است. ۲- برای حفظ وحدت میان اهل سنت و شیعه که در زاد روز رسول... اتفاق نظر ندارند. ۳- برای این که قرآن کتابی است آسمانی و جامع که برای راهنمایی همه بشریت نازل شده. ۴- به دلیل پیروزی انقلاب اسلامی که مدیون وحدت امت اسلامی است.

شهادت میرزا کوچک خان جنگلی

رهبر نهضت جنگل علیه سلطه بیگانگان در یازدهم آذرماه سال ۱۳۰۰ هجری شمسی به شهادت رسید. یونس ملقب به میرزا کوچک، پس از آن که خواندن و نوشتن را در یکی از مکتب خانه های زادگاهش آموخت،

درون‌جویان به فراگیری علوم دینی و معارف قرآنی و روایی روی آورد و چندی‌ن سال در مدرسه حاجی حسن واقع در صالح آباد و مدرسه جامع رشت به یادگیری زبان و ادبیات عرب، منطق، مقدمات فقه و اصول پرداخت. وی در سال ۱۳۲۲ ه.ق در عالی‌ترین درس دوره سطح حوزه علمیه یعنی آموختن کفایة الاصول شرکت جست و در محضر آیة الله سید عبد الوهاب صالح ضیاء بری تلمذ کرد. او در سن ۲۸ سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد. میرزا کوچک خان جوان خوش اندام، مودب و فروتن بود. چشمان زاغ، سی‌مائی متبسم، بازوان ورزیده و پی‌شانی باز داشت. در روابط اجتماعی با دوستان، خوی‌شاوندان و آشنایان بسیار خوش برخورد، باعاطفه و توأم با صمیمیت بود و از جنبه روحی، عقیف و انسانی معتقد به فرائض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی به شمار می‌آمد. با قرآن بسیار مانوس بود و در تصمیم‌گیری‌ها به این کلام آسمانی تفال می‌زد و به استخراج عقیده خاصی داشت و اغلب کارهایش را با استخراج انجام می‌داد. هیچ‌گاه واجباتش ترک نمی‌گردید و عبادات مستحبی را نیز انجام می‌داد. او تحت تأثیر اندیشه‌های آخوند خراسانی به حوزه عمل سیاسی روی آورد و رهبری روحانیت رشت را در انقلاب مشروطه به عهده گرفت. میرزا بعدها در فتح تهران شرکت کرد و در جنگ سه روزه مجاهدین با قوای استبداد مأمور جبهه قزاقخانه بود. مجلس شورای ملی در سالهای پایانی عمر خود استخدام مورگان شوستر آمریکایی را به تصویب رساند. مورگان سه سال به ریاست خزانه داری کل منصوب شد و در سیستم مالی کشور اصلاحات مالی چشم‌گیری را رقم زد. اما روس‌ها و انگلیس‌ها که تاب حضور کشور ثالثی را در ایران نداشتند و ایران را در تیول خود می‌پنداشتند نسبت به این کار اعتراض کردند. در این زمان روسیه طی اولتیماتومی به ایران خواستار اخراج شوستر از کشور شد. در این زمان نیز میرزا در ماجرای اولتیماتوم روسیه به ایران که منجر به تعطیلی مجلس شد در ردیف مخالفان قبول اولتیماتوم در آمد. بر اساس قرار داد ۱۹۰۷م ایران میان روس‌ها و انگلیس‌ها تقسیم شد. شمال ایران به اشغال روس‌ها در آمد. و پس از جنگ اول جهانی نیز انگلیس‌ها با اشغال بوشهر به سوی شیراز پی‌شروی کرده و مناطق جنوبی ایران را به تصرف خود در آوردند. کوچک خان در همین زمان بود که با گروهی‌دن به اندیشه اتحاد دنیای اسلام تشکیلات نظامی را بوجود آورد تا به نجات کشور بپردازد. وی به همین منظور نهضت جنگل را پایه‌ریزی کرد. هیات اتحاد اسلام مرامنامه‌ای در نه ماده تصویب کرد که بر اساس آن حکومت در دست نمایندگان مردم قرار می‌گرفت. این مرامنامه حاوی ۳۴ ماده بود و شمول آن تمامی حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گرفت. وی بعد از تصمیم‌گیری که با ایجاد یک پایگاه نظامی و تهیه سلاح گرم شمال کشور را از لوٹ وجود اشغالگران روس پاک کند. اما در این میان دشمن جنگلی‌ها تنها روسیه نبود بلکه دولت ایران که به شدت تحت فشار روس‌ها بود با مبارزه عملی و علنی با قوای جنگل پرداختند. نخستین نبرد سنگین جنگلی‌ها با قوای دولتی و در همین راستا در منطقه کسما شکل گرفت. در این نبرد جنگلی‌ها دشمن تا بن دندان مسلح را از پای در آوردند. البته در نبردهای بعدی روس‌ها و دولت مرکزی ایران در اقدامی هماهنگ ضربه سختی به جنگلی‌ها وارد ساختند. جنگلی‌ها تا زمانی که تزارها، قدرت را در دست داشتند به مبارزه و مخالفت با آنان پرداختند. اما در آغاز پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، روابط جنگلی‌ها با روسیه تبدیلی به روابط حسنه شد. در این میان دولت انگلستان هم به نهضت جنگل پیام داده بود که در صورت اجازه عبور ارتش انگلستان از گیلان به روسیه، بریتانیا حکومت جنگلی‌ها را در گیلان به رسمیت می‌شناسد اما پاسخ میرزا به این پیشنهاد منفی بود. پس از آن بود که روسها رفتار خود را تغییری دادند. در این میان ژنرال بی‌چراخوف فرمانده قشون روس در گیلان با انگلیس‌ها هم دست شد و خواست که از این طریق نیروهای خود را برای سرکوب انقلاب بلشویکی

اعزام نماید. در این زمان بزرگترین نبرد میان روس‌ها و جنگلی‌ها در منجیل رخ داد. پس از آن انگلیس و روس در اقدامی هماهنگ گیلان را به تصرف خود در آوردند و در این زمان مبارزات میرزا وارد دور تازه‌ای شد. بعدها در سال ۱۲۹۹ روس‌ها رفتار خود را به طریقی مزورانه‌ای تغیر دادند و به میرزا کوچک پیغام دادند که حاضرند با آنها همکاری کنند. میرزا در مواردی با روس‌ها به توافق رسید که از میان مفاد توافقنامه می‌توان به تاسیس حکومت جمهوری انقلابی در گیلان، عدم مداخله شوروی در ایران و عدم اجرای اصول کمونیسم و ممنوع بودن تبلیغات کمونیستی در کشور اشاره کرد. حکومت جمهوری در گیلان شکل گرفت. اما برخی از عناصر کمونیست مرام چون احسان الله خان دوستدار و خالو قربان پست‌های کلیدی را از آن خود کردند. در این مرحله بود که سیاست قبی کردن از داخل فضا جنگل از سوی روس‌ها نمود بی‌شتری یافت. با این رهیافت، حوزه عمل کمونیست‌ها در گیلان افزایش یافت تا آن‌جا که کودتای سرخ در رشت از سوی روس‌ها رخ داد. کودتاگران حملات سنگین خود را علیه فضا جنگل آغاز کردند و نقشه ترور میرزا را کشیدند و البته در این میان به تبلیغات اصول کمونیستی خود در گیلان مشغول شدند. پس از آشکار شدن سیاست روس‌ها و همچنین پس از به ثمر رسیدن کودتای سال ۱۲۹۹، قوای دولتی رضا خان از تفرق حاصله در میان نیروهای جنگل سود برده و به حمله علیه جنگلی‌ها پرداخت. در این میان بسیاری از قوای متفرق جنگل که تحت فشار شدید قرار داشتند پس از یک دوره مبارزه گسترده علیه حکومت رضا خان، به اردوی دولت تسلیم شدند. خالو قربان خود را سریعا به رضا خان تسلیم کرد و به درجه سرهنگی رسید. بعد از آن بخش باقی‌مانده و وفادار به میرزا به اعماق جنگل رفتند. میرزا نیز پس از مدتی به دلیل سرمای بسیار و در زیر برف و بوران در کوه‌های گیلوا جان به جان آفرین تسلیم کرد. دشمنانش سر او را از بدن جدا کردند و برای رضاخان به ارمغان آوردند. مزار میرزا کوچک خان هم اکنون در بقعه سلیمان داراب واقع در دهکده سلیمان داراب رشت زیارتگاه عاشقان آزادی و آزادگی است. این بقعه بر آرامگاه سلیمان بن حمزه دارابی بنا شده است. یاد فضا جنگل همواره در قلب ایرانیان و همه آزاد مردان جهان ماندگار است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸ توسط مجلس خبرگان قانون اساسی در ۱۷۷ اصل (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی) تصویب شده و همان سال به همه‌پرسی گذاشته شد و نتیجه آن با رأی مثبت اعلام شد. در سال ۱۳۶۸ اصلاحاتی در این قانون صورت پذیرفت و سمت نخست‌وزیری در سمت ریاست جمهور ادغام شد و سمت جدید پدید آمده را ریاست جمهور نامیدند. در زمستان ۱۳۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایده تدوین قانون اساسی توسط روح‌الله خمینی و یارانش در پاریس مطرح شد. در همان‌جا پیش‌نویس اولیه قانون اساسی تهیه شد. بعدها پس از پیروزی انقلاب، این پیش‌نویس توسط افراد و گروه‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در ۱۵ بهمن ۵۷، روح‌الله خمینی از جمله وظایف دولت موقت مهدی بازرگان را تشکیل مجلس مؤسسان منتخب مردم برای نگارش قانون اساسی اعلام کرد. پس از شروع کار دولت بازرگان، شورای عالی طرح‌های انقلاب با تصویب هیئت دولت در ۸ فروردین ۵۸ تأسیس و از وظایف این شورا، تهیه طرح قانون اساسی بر مبنای

ضوابط اسلامی و اصول آزادی عنوان شد. در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی برگزار و اعضای منتخب از ۲۸ مرداد شروع به تدوین قانون اساسی کردند. در ۲۴ آبان ۵۸ کار تدوین به پایان رسید و دو روز بعد (۲۶ آبان ۵۸) در روزنامه کثیرالانتشار کیهان به چاپ رسید. همه‌پرسی قانون اساسی در ۱۱ آذر برگزار شد و با رای قریب به اتفاق (۹۹٫۵ درصد) ملت به تصویب نهایی رسید.

کتاب‌شناسی، مقدمه، فصل اول: اصول کلی، فصل دوم: زبان، خط، تاریخ و پرچم رسمی کشور، فصل سوم: حقوق ملت، فصل چهارم: اقتصاد و امور مالی، فصل پنجم: حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن، فصل ششم: قوه مقننه، فصل هفتم: شوراها، فصل هشتم: رهبری و شورای رهبری، فصل نهم: قوه مجریه، فصل دهم: سیاست خارجی، فصل یازدهم: قوه قضائیه، فصل دوازدهم: صدا و سیما، فصل سیزدهم: شورای عالی امنیت ملی، فصل چهاردهم: بازنگری در قانون اساسی

شوراها

شوراها یکی از ارکان نظام سیاسی جمهوری اسلامی می‌باشند و فصل هفتم قانون اساسی همراه با ۷ اصل به تفصیل بحث شوراها اختصاص دارد. این شوراها شامل شوراهای محلی و صنفی و شورای عالی استان‌ها می‌باشد. شوراهای محلی در سطوح مختلفی چون روستا، بخش، شهر، شهرستان و استان تعریف شده است. پی‌شبرد برنامه‌های اجتماعی اقتصادی رفاهی با ابتنای بر همکاری مردم و توجه به مقتضیات محلی، به عنوان فلسفه طرح موضوع شوراهای محلی در قانون اساسی مطرح شده است. تصمیمات شوراها - در چارچوب اختیارات آنها - برای مقامات محلی الزام آور می‌باشد. علاوه بر این، شورای عالی استان‌ها مرکب از نمایندگان شوراهای استان‌ها به عنوان نهاد ملی مستقل تعریف شده است که جلب همکاری و مشورت در تصمیمات دولتی و نظارت بر آنها را عهده‌دار است و همچنین می‌تواند طرح‌های مدنظر خود را برای تصویب به مجلس بفرستد. با وجود تاکییدات قانون اساسی بر شوراهای محلی، تا سال ۱۳۷۷ تشکیلی این نهادها تحقق نیافت. (البته اولین شوراها با تلاش طالقانی در اوایل انقلاب شکل گرفتند اما عمر و گستره این شوراها بسیار محدود بودند و بسیار زود برچیده شدند). با این وجود شوراهای محلی محدود به شوراهای شهر و روستا باقی ماند و خبری از شورای استان‌ها و شورای عالی استان‌ها نشد. شوراهای شهر و روستا نیز جای‌گاه یک نهاد محلی مستقل و موازی نهادهای محلی دولتی را پیدا نکرده و با اختیاراتی محدود تعریف شدند. شوراهای صنفی نیز در قانون اساسی با هدف «تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پی‌شرفت امور» در واحدهای مرتبط تعریف شده و متشکل از نمایندگان اعضای این واحدها (چون واحدهای تولیدی، صنعتی، کشاورزی، آموزشی، اداری، خدماتی) می‌باشد.

حقوق فردی

برخورداری از حمایت یکسان قانونی (اصل ۲۰)، مصونیت حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض (اصل ۲۲)، آزادی اندیشه و ممنوعیت تفتیش عقاید (اصل ۲۳)، ممنوعیت بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخبره و نرساندن آنها،

استراق سمع و هر گونه تجسس (اصل ۲۵)، آزادی انتخاب شغل و داشتن حق شغل (اصل ۲۸)، برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبتهای پزشکی به صورت بیمه و غیره (اصل ۲۹)، آموزش و پرورش رایگان برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه و تأمین وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور (اصل ۳۰)، حق داشتن مسکن متناسب با نیاز (اصل ۳۱)، حق انتخاب مسکن و محل اقامت (اصل ۳۳)، حق دادخواهی و مراجعه به دادگاه (اصل ۳۴)، حق انتخاب وکیل (اصل ۳۵)، حق استفاده از اصل برائت (اصل ۳۷)، ممنوعیت شکنجه و اجبار به اقرار و شهادت (اصل ۳۸)، ممنوعیت هتک حرمت فرد بازداشتی و زندانی (اصل ۳۹)، حق داشتن تابعیت (اصل ۴۱)، حق برخورداری از نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده (اصل ۴۳)، حق مالکیت شخصی بر اموال مشروع (اصل ۴۶)، برخورداری از محاکمه علنی (اصل ۱۶۵)، برخورداری زندانی سیاسی از محاکمه علنی با حضور هیئت منصفه (اصل ۱۶۸)، حق برخورداری از دریافت خسارت در موارد اشتباه قضایی یا هر نهاد دولتی (اصل ۱۷۱).

حقوق زنان

۱ - ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیاء حقوق مادی و معنوی او. ۲ - حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی سرپرست. ۳ - ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده. ۴ - ایجاد بیمه خاص بی‌وگان و زنان سالخورده و بی سرپرست. ۵ - اعطای قیومیت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی. (اصل ۲۱).

مطبوعات و رسانه

آزادی بیان در نشریات و مطبوعات (اصل ۲۴)، برخورداری محاکمه علنی با حضور هیئت منصفه (اصل ۱۶۸).

احزاب و جمعیتها

آزادی احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده (اصل ۲۶)، آزادی تشکیلات اجتماعات و راهپیماییها (اصل ۲۷).

اقوام و قبایل

برخورداری اقوام و قبایل از حقوق مساوی (اصل ۱۹).

منابع

«حکم تشکیلات دولت موقت به آقای مهدی بازرگان». سایت جامع امام خمینی.

ولادت امام جعفر صادق (ع)

امام صادق(علیه السلام) در هنگام طلوع فجر روز جمعه ۲۷ ربیع الاول سال ۸۳ هـ ق در شهر مقدس مدینه به دنیا آمدند، پدر آن بزرگوار حضرت امام باقر(علیه السلام)، و مادر آن بزرگوار امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بودند.

حضرت صادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسین(علیه السلام) از میان برادران خویش جانشین پدرش حضرت باقر(علیه السلام) بود، و وصی آن جناب بود که پس از او به امر امامت قیام نمود، و در فضل و دانش سر آمد همه برادران گشت، و از همه آنان نام آورتر، و در قدر و منزلت بالاتر، و در میان شیعه و سنی مقامش ارجمندتر بود، و به اندازه مردم از علوم آن حضرت نقل کرده اند که سخنانش توشه راه کاروانیان و مسافران و نامیش در هر شهر و دیار زبانزد مردمان گشته، و از هیچ يك از این خاندان علماء و دانشمندان بدان اندازه که از آن جناب حدیث نقل کرده از دیگری نقل نکرده‌اند، نام آن حضرت جعفر و لقب شاخص ایشان حضرت «صادق» است، اگر چه القاب دیگری همانند فاضل و صابر، و طاهر هم داشته اند، لقب صادق را حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) برای آن حضرت انتخاب فرمودند، مرحوم مجلسی در جلد ۴۷ بحار الانوار صفحه ۸ روایتی بدین مضمون نقل کرده است: «امام زین العابدین(علیه السلام) از پدرش و او از جدش امیر المؤمنین(علیه السلام) نقل کرده که فرمود: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: وقتی که فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، او را صادق نام گذارید، زیرا در اولاد او کسی همنام او خواهد بود که به ناحق دعوی امامت می کند، و او را کذاب خواهند گفت. مالک بن انس فقیه مدینه می گوید: نزد امام صادق(علیه السلام) می رفتم، آن حضرت برای نشستن من متکا می گذاشت و احترام می فرمود و ایشان نسبت به من محبت داشت، و این امر مرا بسیار خوشحال می کرد و خدای را بر این نعمت شکر می کردم. سپس مالک می گوید: آن حضرت مردی بود که از سه حال خارج نبود: یا روزه بوده یا در حال نماز، و یا در حال ذکر خداوند، از بزرگان عبادت کنندگان، و در زهد سرآمد بود، از همان‌هایی که از خدا خوف و خشیت فراوان دارند. آن حضرت کثیر الحدیث، خوش مجلس، پر فایده بود. هر زمانی که می فرمود: «قال رسول الله(صلی الله علیه وآله)» گاهی رنگ آن حضرت کبود، و گاهی زرد می شد، تا به جایی که گاهی شناخته نمی شد. يك سال با آن حضرت به حج خانه خدا رفته بودم، وقتی که گاه احرام شد، هرچه آن حضرت سعی می کرد که تلبیه «لبیک اللهم لبیک» بگوید، صدا در گلوی آن حضرت قطع می شد و نزدیک بود که از بالای مرکب به زمین بیافتد، به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند پیامبر بگو لبیک، زیرا باید محرم شوی و چاره ای از گفتن نیست، آن حضرت فرمود: چگونه جسارت کنم و بگویم: «لبیک اللهم لبیک» در حالی که می ترسم از آن که خداوند عزوجل به من بگوید: «لا لبیک و لا سعديک؟» بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶ شخصی به نام مفضل بن قیس می گوید: نزد امام صادق(علیه السلام) رفتم و بعضی گرفتاری‌هایم را به آن حضرت گفتم و از ایشان خواستم که برایم دعا کنند، آن بزرگوار به خادمه خانه فرمود: آن کیسه پولی را که ابو جعفر منصور برای ما فرستاده بیاور، خادمه کیسه را آورد، آن حضرت فرمود: این کیسه‌ای است که در آن چهار صد دینار است، به واسطه آن امور خود را اصلاح کن، به آن حضرت گفتم: فدای شما شوم، قصد من این نبود، بلکه می خواستم که شما

برایم دعا بفرمایید، آن حضرت گفت: من به شما دعا هم می‌کنم، لکن همه گرفتاریت را برای دیگران باز گو مکن، زیرا خوار می‌شوی. بحار الانوار ج ۴۷، ص ۳۴. هشام بن سالم که یکی از اصحاب آن حضرت است می‌گوید: حضرت صادق(علیه السلام) وقتی شب می‌شد کیسه‌ای برمی‌داشتند که در آن نان و گوشت و پول گذاشته بودند، آن را به دوش می‌گرفتند و برای فقراء و نیازمندان مدینه می‌بردند و بین آنان تقسیم می‌کردند، و کسی آن حضرت را نمی‌شناخت، تا آن که ایشان از دنیا رفتند و فقراء دریافتند که آن کسی که دست کرم او بر سر آنان بوده امام صادق(علیه السلام) بوده است. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۸. مسمع بن عبدالملك می‌گوید: در منی نزد امام صادق(علیه السلام) نشسته بودم در حالی که ظرف انگوری در مجلس بود که از آن می‌خوردیم. سائلی آمد و چیزی خواست، امام صادق(علیه السلام) خوشه انگوری به او داد. سائل گفت: به انگور نیازی ندارم، اگر پول بود! حضرت فرمود: خدا کار تو را بگشاید، شخص فقیر رفت و سپس برگشت و گفت: خوشه انگور را بدهید، حضرت فرمود: خدا کار تو را بگشاید و چیزی به او نداد. سپس شخص دیگری آمد، امام(علیه السلام) سه دانه انگور به او داد، آن شخص سائل گرفت و گفت: سپاس خداوند دو جهان را که مرا روزی داد. امام صادق(علیه السلام) به او فرمود: بایست، سپس دو دست خود را از انگور پر کرد و به او داد، آن مرد گرفت و مثل دفعه قبل حمد خدای را به جای آورد، امام(علیه السلام) دوباره او را امر به ایستادن کرد و به خادم فرمود: چقدر پول همراه داری، نزد خادم بیست درهم یا نزدیک به این مبلغ بود، آن بزرگوار آن پول را به شخص سائل دادند، او گرفت و گفت: سپاس خدای را، این نعمت از توست به تنهایی، و شریکی برای تو نیست، امام(علیه السلام) او را امر به توقف فرمود، و سپس پیراهنی که در بر داشت بیرون آورده به او داد و فرمود این لباس را بپوش، او هم پوشید و گفت: سپاس خداوندی را که مرا پوشانید و مستور نموده‌ای ابا عبدالله خداوند ترا جزای خیر دهد و سپس رفت، راوی می‌گوید این شخص جز این دعایی برای امام صادق(علیه السلام) نکرد، و ما گمان می‌کردیم که اگر برای خود آن حضرت دعا نکرده بود، بلکه فقط خداوند را سپاس می‌گفت حضرت مرتب به او بخشش و احسان می‌کردند، زیرا هر وقت حمد خداوند را به جای می‌آورد حضرت چیزی به او می‌دادند. بحار الانوار ج ۴۷، ص ۴۲. و از این روایت به خوبی فهمیده می‌شود که امامان معصوم(علیهم السلام) چه اندازه توجه به حضرت پروردگار داشته و در مقابل عظمت او خاضع بوده‌اند. همچنان که در روایت دیگر وارد شده است که امام صادق(علیه السلام) در نماز قرآن تلاوت می‌کرد، تا آن که غش کرد، وقتی که به حالت عادی برگشت کسی پرسید: چه چیز باعث این حالت برای شما شد؟ آن حضرت فرمود: من مرتب آیات قرآن را تکرار می‌کردم تا آن که حالی برای من پیدا شد که گویا قرآن را رو در رو از کسی که آن را فرستاده می‌شنیدم. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۵۸. شمه ای از کلمات امام صادق(علیه السلام) الف: از سخنان آن حضرت است که فرمود: این گونه نیست که هر کس قصد چیزی را کرد توانایی بر آن پیدا کند، و نه هر که توانایی انجام کاری پیدا کرد موفق بدان شود، و نه هر کس موفق شد آن را درست به دست آورد، پس هر گاه قصد و توانایی و رسیدن به هدف همه با هم فراهم شد، آنگاه اسباب سعادت فراهم شده است. ارشاد شیخ مفید(رحمه الله)، ج ۲۵، ص ۱۹۷. ب: و در باب توبه فرموده‌اند: به تأخیر انداختن توبه از فریفتگی به دنیاست، و بسیاری امروز و فردا کردن از حیرت و سرگردانی است، و بهانه جویی بر خدا موجب هلاکت است، و پافشاری و تکرار در گناه به علت ایمنی از مکر خدا است، و ایمن نشوند از مکر خدا جز زیانکاران. ج: و از سخنان آن حضرت(علیه السلام) در وادار کردن مردم به دقت نظر در دین خدا و شناختن دوستان او است که می‌فرماید: نیک نظر و دقت کنید در آنچه نادانی آن بر شما جایز و روا نیست، و برای خود خیر اندیشی کنید، و بکوشید در به دست آوردن آنچه در ندانستن آن بهانه و عذری از شما پذیرفته نیست، زیرا در دین خدا ارکانی است که با جهل به آن ارکان کوشش

در عبادت سودی ندارد، و هر که آن‌ها را شناخت معتقد و متدین به آنها شد میانه روی در عبادت به او زیان نزدند (مقصود شناختن امام و امامت است که کوشش در عبادت بدون شناسایی امام سودی ندارد، و میانه روی در عبادت با معرفت به امام زبانی ندارد) و برای هیچ کس راهی به شناسایی ارکان دین نیست جز آن که خداوند توفیق عنایت فرماید. د: و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: همه دانش مردم را در چهار چیز یافتیم، اول: این که پروردگار خود را بشناسی، دوم: این که آنچه درباره تو انجام داده بدانی، سوم: این که آنچه از تو خواسته است بشناسی، چهارم: آنکه بدان چه چیز تو را از دینت بیرون می‌برد. معارف واجبه از این چهار قسم بیرون نیست زیرا نخستین چیزی که بر بنده واجب است شناختن پروردگارش می‌باشد، و چون دانست که خدایی دارد واجب است کارهایی که خدا درباره اش انجام داده بداند، و چون آن را دانست نعمت خدا را شناخته است، و چون نعمت خدا را در وجود خویش شناخت واجب است شکر آن را انجام دهد، و چون بخواهد شکر آن نعمت را به جا آورد لازم است خواسته خدا را بداند که با انجام دادن آن پیرویش کند، و چون پیروی خدا بر او واجب شد باید بداند چه چیز است که او را از دین خدا بیرون برد تا از آن اجتناب ورزد، و در نتیجه اطاعت خدا و شکر نعمت‌های او را از روی اخلاص انجام خواهد داد.

حضرت امام صادق(علیه السلام) در بیست و پنجم شوال سال ۱۴۸ هـ ق در حالی که ۶۵ سال از عمر مبارک آن حضرت گذشته بود از دنیا رحلت فرمود، و در قبرستان بقیع در کنار پدر و جد و عموی خود امام مجتبی(علیه السلام) به خاک سپرده شد. و بنابر روایتی پس از آزار و اذیت زیاد آن حضرت به وسیله عوامل منصور دوانیقی با سم به شهادت رسید.

خداوند همه ما را از شیعیان آن حضرت قرار دهد. وصیت و سفارش امام صادق(علیه السلام) به شیعیان و دوستان آن حضرت شخصی به نام خثیمه از امام صادق(علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: به دوستان ما سلام برسان، و آنان را به تقوی و عمل نیک سفارش کن، و بگو که اشخاص سالم از بیماران عیادت کنند، و ثروتمندان به فقرا سرکشی کنند، زندگان مردگان را به خانه قبر بدرقه و تشییع کنند، و افراد به خانه‌های یکدیگر رفت و آمد داشته باشند و گفتگوی علوم دینی را برنامه خود قرار دهند، زیرا این باعث ماندگاری امر ما «ولایت و امامت» است، خداوند بیمارزد بنده ای را که امر ما را احیاء کند. ای خثیمه آنان را آگاه کن که ما در برابر فرمان خدا کاری برای آنان نمی‌توانیم انجام دهیم مگر آن که عمل صالح داشته باشند، زیرا ولایت ما جز با پرهیزکاری حاصل نمی‌شود و شدیدترین عذاب در قیامت برای مردمی است که عدل و نیکی را برای مردم ستوده و خود به راهی دیگر رفته است. شخص دیگری می‌گوید: به امام صادق(علیه السلام) گفتم: مرا وصیت کن، حضرت فرمود: تو را به تقوی الهی و پرهیزکاری، و عبادت، و سجده طولانی، و ادای امانت، و راستگویی، و خوش همسایگی وصیت می‌کنم، زیرا سرلوحه برنامه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) همین بوده است، و بعد فرمود: در بین فامیل صله رحم به جا آورید، مریض‌ها را عیادت کنید، در تشییع جنازه‌های مؤمنین شرکت کنید، برای ما زینت باشید و باعث سرشکستگی ما نشوید.

روز تجلی از شهید تندگویان

شهید تندگویان جوانی انقلابی بود که بارها به دلیل انتشار و پخش اعلامیه‌ها و پی‌ام‌های حضرت امام خمینی (ره) در دوران خفقان محمدرضا پهلوی، بازداشت شد و به زندان افتاد و از جمله در سال ۱۳۵۲ دستگیر و پس از ماه‌ها

بازداشت در زندان کمیته شهربانی و ساواک مورد شکنجه‌های بسیار قرار گرفت؛ مثلاً ناخن‌های او را کشیدند و پاهایش را با مته سوراخ کردند و با شوک‌های عصبی شدیدی به او دادند، ولی او تسلیم آن شکنجه‌های وحشتناک نشد و سرانجام پس از یازده ماه با بدنی مجروح آزاد گشت. شهید محمدجواد تندگویان که در دوران تحصیل خود، از دانشجویان ممتاز دانشکده نفت آبادان بود، در کنار فراگیری علم و دانش از تئذیب و خودسازی و فعالیت‌های مذهبی و انقلابی غافل نبود تا آنجا که همواره با جوانان مسلمان و در خط اندیشه‌های امام خمینی (ره) انجمن اسلامی دانشکده را راه اندازی و فعال کرد. نقل شده است هنگامی که شهید رجایی نخست وزیر و مامور تشکیل کابینه می‌شود، گزینه‌های وزارت از سوی افراد و شخصیت‌ها به وی پیشنهاد می‌شود. از جمله برای وزارت مهم و استراتژیک نفت، فردی به علت انتساب به یک شخصیت به شهید رجایی معرفی می‌شود که در زمان تحصیل در دانشکده نفت سر و سرب با ساواک داشته و میان دانشجویان بدنام بوده است. دانشجویان هم دوره اش که وی را می‌شناختند، احساس تکلیف می‌کنند و درباره سابقه و خصوصیات او با شهید رجایی صحبت می‌کنند. شهید رجایی به آن‌ها می‌گوید، شما چه کسی را پیشنهاد می‌کنید؟ آن‌ها شهید تندگویان و مهندس بوشهری را نام می‌برند. شهید رجایی به سابقه این دو توجه می‌کند و چون متوجه می‌شود شهید تندگویان هم به علت فعالیت‌های انقلابی زندان رفته و شکنجه شده و هم مذهبی و از ساکنان جنوب تهران است، او را به عنوان نامزد وزارت نفت انتخاب و به مجلس معرفی می‌کند و مجلس نیز به او رای اعتماد می‌دهد و این گونه مهندس محمد جواد تندگویان در زمانی که عراق به تازگی به ایران حمله کرده بود و تاسیسات مهم نفتی جنوب زیر آتش دشمن قرار داشت، بر مصدر وزارت نفت جمهوری اسلامی ایران تکیه می‌زند. همسر شهید تندگویان در گفت و گویی که پیشتر با ایسنا انجام داده، درباره انتخاب آن شهید به عنوان وزیر نفت می‌گوید: ایشان آن زمان در اهواز مسئول مناطق نفت خیز بودند. بعد از این که شهید رجایی مسئولیت وزارت نفت را به شهید تندگویان پیشنهاد کرد، ایشان مهندس بوشهری را پیشنهاد می‌کند، اما با اصرار شهید رجایی مبنی بر این که شما سابقه زندان و فعالیت انقلابی دارید و هم جزو خانواده‌های محروم بوده‌اید و درد را بهتر می‌شناسید، این مسئولیت را می‌پذیرند. همان زمان معروف شد که شهید تندگویان مکتبی‌ترین وزیر کابینه دولت شهید رجایی است. شهید تندگویان دیدگاه وسیع و جامعی در صنعت نفت داشت: هدف از فروش نفت را به دست آوردن ارز مورد نیاز برای خرید کالاهای سرمایه‌ای و ایجاد صنایع جدید می‌دانست که این امر کشور را به سوی صنعتی شدن سوق می‌داد. قصد داشت صنعت نفت را که به صورت تافته‌ای جدا بافته بود به نهادی مردمی تبدیل کند و با وقوع جنگ تصمیم داشت صنعت نفت را در سراسر کشور پراکنده کند تا از آسیب پذیر بودن آن کاسته شود. به تبدیل نفت خام به فرآورده‌های گران قیمت از جمله پتروشیمی می‌اندیشید، اولویت دولتش را به گازرسانی به مردم به ویژه مناطق محروم اختصاص داده بود. او در دوران کوتاه وزارت، چنان مشی خدمت‌گزارانه‌ای در پیش گرفت که انصافاً لقب مکتبی‌ترین براننده اش بود. سرکار خانم بتول برهان اشکوری همسر آن شهید در پاسخ به این سوال که آیا اخلاق و روحیات او پس از وزارت تغییر کرد یا نه به فارس می‌گوید: «اصلاً و ابداً، در اتاق ایشان همیشه به روی همه باز بود با این که ۴۰ روز در این پست بیشتر نماندند.» همسر شهید تندگویان طی خاطره‌ای اظهار می‌دارد: در زمان وزارت یک ماشین بتر با راننده در اختیار ایشان قرار دادند اما ایشان تنها یک روز سوار آن ماشین شدند، می‌گفت انگار سوزن در صندلی این ماشین گذاشتند،

من نمی‌توانم این ماشین را تحمل کنم، همان پیکان خودمان بهتر است و یک پیکان درخواست کرده بود که عمداً هم خودشان رانندگی می‌کردند. شهید تندگویان خود را فرزند انقلاب می‌دانست و هیچ گاه خود را از مردم جدا نمی‌دید و برای تقویت روحیه کارکنان شرکت نفت به مناطق جنوب سفر می‌کرد. این کار او سبب می‌شد که اولاً کارکنان صنعت نفت خود را در شرایط جنگی تنها نبینند، ثانیاً تصمیمات متخذه در کمترین زمان ممکن اجرا شود. شهید تندگویان هنوز بیش از ۴۰ روز از وزارتش نگذشته بود که برای چهارمین بار تصمیم به بازدید و سرکشی از پالایشگاه نفت آبادان می‌گیرد. در آن زمان پالایشگاه زیر بمباران دشمن بود و کارگران و متخصصان آن به سختی فعالیت می‌کردند. او که خود با پالایشگاه آبادان و مناطق نفت خیز جنوب آشنا بود و پیش از وزارت، مسئولیت پاکسازی پالایشگاه از نیروهای ضد انقلاب را از سوی آیت‌الله اشراقی برعهده داشت، چند بار برای بازدید از این مناطق عازم سفر می‌شود اما هر بار به علت مسائل نظامی و جنگی بودن این مناطق، موفق به بازدید از پالایشگاه نمی‌شود. در چهارمین مرتبه که برای بازدید از پالایشگاه می‌رود از جاده‌ای عبور می‌کند که به تازگی به اشغال نیروهای عراقی درآمده بود. شهید تندگویان و هیئت همراه که بی‌خبر از تصرف جاده توسط عراقی‌ها بودند، توسط آن‌ها دستگیر می‌شوند و به همراه مهندس بوشهری و مهندس یحیوی به اسارت نیروهای بعثی درمی‌آیند. هنگامی که شهید چمران از ماجرای اسارت او و همراهانش مطلع می‌شود، بلافاصله گروهی از نیروهای چریکی خود را به منطقه می‌فرستد تا اگر هنوز شهید تندگویان و همراهان از مرز خارج نشده باشند، آنان را آزاد کنند. اما این تلاش به جایی نمی‌رسد زیرا عراقی‌ها آن شهید را به بصره منتقل کرده بودند. در سال‌های اسارت، او در انفرادی و جدا از دیگر آزادگان نگهداری می‌شد و حتی صلیب سرخ از وضعیت او اطلاعی نداشت و تنها دو نامه از وی به خانواده‌اش رسید. عراقی‌ها در ابتدای اسارت نمی‌دانستند چه شخصیتی را به اسارت گرفته‌اند، پس از این که می‌فهمند وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران را اسیر کرده‌اند، پیشنهاد آزادی او را در قبال آزادی تعدادی از خلبان‌های عراقی مطرح می‌کنند. همسر شهید تندگویان در این باره می‌گوید: در همان روزهای ابتدایی اسارت شهید تندگویان، شهید رجایی به خانه ما آمد و پس از احوال‌پرسی و جویا شدن حال بچه‌ها گفت: عراقی‌ها حاضرند شهید تندگویان را در قبال آزادی ۸ تن از خلبان‌های عراقی آزاد کنند؛ من در پاسخ ایشان گفتم: اگر هم بنده این شرط را بپذیرم خود آقای تندگویان نمی‌پذیرد که در قبال آزادی‌اش، کسانی آزاد شوند که می‌خواهند پس از بازگشت به کشورشان دوباره مردم بی‌گناه ما را بمباران کنند. هرچند آگاهی دقیقی از تاریخ شهادت تندگویان در زندان عراق در دست نیست، چون که در آغاز دولت بعث عراق از تحویل جسد واقعی این شهید خودداری می‌کرد و با تحویل یک جسد ناشناس، قصد پایدان دادن ماجرا را داشت که جمهوری اسلامی، هیئتی را برای پی‌گیری موضوع و تحویل گرفتن جسد واقعی شهید به عراق فرستاد. این هیئت که متشکل از نمایندگان وزارت خارجه، پزشکی قانونی و خانواده شهید تندگویان بود، به همراهی یک متخصص از صلیب سرخ، سرانجام جسد شهید را از روی همان زخم‌هایی که از ساواک در کف پای‌هایش باقی مانده بود، شناسایی کردند، اما به دلیل این که دولت عراق، جسد شهید را با هدف، مجهول ماندن تاریخ شهادتش، سه بار مومیایی کرده، نتوانستند تاریخ دقیق شهادت ایشان را بگویند؛ این گونه است که تاریخ درستی از شهادت این شهید عزیز در دست نیست. سرانجام پیکر پاک آن شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال اسارت و در حالی که سال‌ها شکنجه و

اذیت و آزار بعضی ها را تحمل کرده بود در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۷۰ به ایران منتقل شد و در کنار نخست وزیرش و در جوار شهدای هفتم تیر، در بهشت زهرا آرام گرفت. شهید بزرگوار مهندس محمد جواد تندگویان در تاریخ دفاع مقدس ما چهره‌ای شناخته شده و نورانی است؛ هم از آن رو که تنها وزیر جمهوری اسلامی بود که در روزهای آغازین تجاوز رژیم بعث عراق به ایران به اسارت درآمد و هم از آن رو که شهادت غریبانه‌اش شاید منحصر به فرد باشد. خداوند بر درجاتش بیفزاید و او را با اولیای مقربش محشور فرماید.

منابع:

- روزنامه خراسان
- سایت جامع دفاع مقدس - ساجد
- سایت تخصصی خبری تابناک

وبلاک آموزش روش تحقیق میدانی و روش تحقیق کتابخانه ای برای طلاب و دانشجویان و محققین در این وبلاگ نکات کاربردی پژوهشی و آموزشی در باره روش تحقیق (میدانی و کتابخانه ای) و پرو پوزال نویسی و پایان نامه نویسی و روش مطالعه و روش نویسنده‌گی و روش تالیف مقالات علمی ارائه می شود. افتخار این وبلاگ این است که در راستای آموزش تحقیق و پژوهش میدانی به دانشجویان و طلاب گرانمایه تلاش می کند. همچنین مقالات متعددی با رویکردهای ارزشی و قرآنی ارائه می شود. این وبلاگ از انتشار هر گونه مطالب سیاسی به دلیل جلوگیری از تحایل نیروی ذهن و قدرت جسم خودداری می کند.

اهمیت انجام پژوهش میدانی از منظر قرآن کریم

نویسنده: حسین اسلام پور - ۲۶/۹/۱۳۹۱

مقدمه

تحولات گوناگون جهان امروز و تغیرات سریعی عصر انفجار اطلاعات، بروز آسیب‌های نو پدید اجتماعی و اخلاقی و روانی مانند اینترنت و محیط‌های مجازی، ماهواره، دوری نوجوانان و جوانان از مساجد و تکایا، بد حجابی و حجاب زدایی به روش نوین، عرفان‌های کاذب و خرافه‌ای و... گسترش روز افزون فعالیت‌های دانشگاهی و آموزشی دنی، اندیشه‌ها و روشهای نوینی را می طلبد تا مبلغان دین و فضیلتی حوزه‌های علمی در عرصه تبلیغ و پژوهش موفق باشند.

با دقت در برخی آیات و روایات مشخص می شود اسلام در مورد انجام پژوهش میدانی سفارشات زیادی کرده است. با تحقیق عمیق در سیره نبوی، به عنوان مبلغ اولیه اسلام، نشانه‌هایی از پژوهش یا سبک رفتاری میدانی مشخص می شود. وجود سوره های مدنی و مکی یکی از شواهد این مدعاست. یکی از راه های شناخت سوره های مدنی از مکی، بررسی ویژگی های آنان است. با مطالعه مضامین سوره های قرآن می توان گفت که سوره های مکی دارای مضامین گرانمایی مانند: دعوت به اصول عقاید، مجادله با مشرکان و ابطال عقاید آنها، کثرت قسم به خداوند یا روز قیامت یا قرآن، کثرت قصص انبیا و امت های پیشین، دعوت به ارزش های دینی و اخلاق متعالی و... هستند که به صورت تئوریک و بر مبنای توحید نظری نازل گردید. در حالی که سوره های مدنی اغلب شامل مضامین ارزشمندی مانند: مجادله با اهل کتاب، رویارویی با منافقان، کثرت ذکر جهاد و اذن به جهاد و احکام آن، تشریح احکام حدود، فرایض و حقوق و ارث و قوانین سیاسی و اقتصادی و معاهدات، تفصیل ادله و براهین بر حقایق دینی و... هستند. با مقایسه مضامین عالی این دو دسته از سوره قرآنی به سادگی می توان دریافت که قرآن هم به نگرش کنایه‌ای و هم به نگرش میدانی تأکید دارد و پژوهش در بسیاری از دستورات دینی لزوماً باید با رویکرد میدانی انجام گیرد. در نص صریح تعدادی از سوره های قرآن، برخی از آیاتی وجود دارند که به داشتن نگرش میدانی در جستجو و تحقیق در زمین تأکید دارند. آنجا که می فرماید: «فَسِرُّوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ». یعنی، پس در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟ در این آیه و برخی آیات مشابه آن، قرآن کریم به مسلمانان دستور می دهد بروید در روی زمین بگردید و در آثار پیشینیان و ملت های گذشته و زمامداران و فراعنه گردنکش و جبار دقت کنید و بنگرید پایان کار آنها که کافر شدند و پیامبران خدا را تکذیب کردند و بنیان ظلم و فساد را در زمین گذارند، چگونه بود، و سرانجام کار آنها به کجا رسید. مطالعه یک سطر از این تاریخ های زنده معادل مطالعه یک کتاب قطور تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد با هیچ چیز دیگری برابری نمی کند. آیات متعددی در قرآن وجود دارد که با بیان عبارت «قُلْ سِرُّوا فِي الْأَرْضِ...» به مفهوم مشابه این آیه اشاره دارد و ذکر و تفسیر آنان در این نوشتار نمی گنجد. مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) در راستای این دستور قرآنی مندرج آیات اخیری و لزوم داشتن نگرش میدانی در امر خطییر تبلیغ می فرماید: این طرح هجرتی که بنده چندین سال قبل از این مطرح کردم، موجب گسترش فعال روحانیت در سر تا سر کشور می شود. باید از حوزه های بزرگ هجرت کنند، بیایند در شهرستان ها بمانند؛ چه اهل آنجا باشند، چه نباشند.

با تعمق و مداقه در تفاسیر این آیات مشخص می شود که مضامین آنها به داشتن نگاه عمیق و لزوم داشتن نگرش میدانی و انجام پژوهش میدانی جهت کسب معارف دینی، در نشانه های الهی و مخلوقات و برخی موضوعات دیگری تأکید می کند. نکته بسیار مهم این است که بیشتر این آیات شامل افعال یا واژه هایی از ریشه «ن ظ ر» هستند. «نظر» مفهومی متفاوت از دیدن است. این واژه در قرآن برای نگرستن همراه با دقت و تأمل استفاده می

شود. با توجه به مطالب و آیات مطرح شده به وضوح مشخص می شود که آموزه های قرآنی به داشتن نگرش میدانی و انجام مطالعات میدانی سفارش کرده است و مبلغان باید مهارت های لازم را در این مورد فرا گیرند تا در رسالت دینی خود موفق گردند. با توجه به مطالب مطرح شده باید اذعان داشت که پیروان راستین رسول اکرم (ص) و خصوصاً فضیلتی دین باید در راستای رسالت رسول خدا (ص)، که تبلیغ اسلام و آیین آسمانی بود، تلاش نمایند. در این خصوص، موضوع مهم شناختن روش های تبلیغ و انجام بهترین شیوه است. به عبارت دیگر، از آنجا که حوزه های دینی رسالت مهم و پیامبرگونه به عهده دارند، باید به تحقیق و پژوهش هم به روش میدانی و هم به روش کتابخانه ای بپردازند.

منابع:

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۲۶؛ موجز علوم القرآن، ص ۱۴۴.
۲. آل عمران، آیه ۱۳۷.
۳. علی بابایی احمد، برگزیده تفسیر نمونه، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، چ ۱۵، ج ۱، ۱۳۸۴، ص ۳۳۱.
۴. انعام، آیه ۱۱؛ نمل، آیه ۶۹؛ عنکبوت، آیه ۲۰، روم، آیه ۴۲؛ حج، آیه ۴۶؛ نحل، آیه ۳۶ و ...
۵. بیانات رهبری در دیدار با علما و روحانیون استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹، قابل دسترس در آدرس: www.leader.ir
۶. برای مطالعه بیشتر ر ک به: طارق، آیه ۵؛ روم، آیات ۹ و ۴۲ و ۵۰؛ صافات، آیات ۷۳ و ۸۸؛ عبس، آیه ۲۴؛ غاشیه، آیه ۱۷؛ محمد، آیه ۱۰؛ ق، آیه ۶؛ قصص، آیه ۴۰؛ فاطر، آیه ۴۴؛ غافر، آیه ۲۱؛ زخرف، آیه ۲۵؛ فرقان، آیه ۹؛ نمل، آیات ۱۴ و ۵۱؛ اعراف، آیات ۸۴ و ۸۶ و ۱۰۳ و ۱۸۵؛ یونس، آیات ۳۹ و ۷۳ و ۱۰۱؛ انعام، آیات ۱۱ و ۲۴ و ۴۶ و ۶۵ و ۹۹؛ نساء، آیه ۵۰؛ مائده، آیه ۷۵؛ یوسف، آیه ۱۰۹ و ...
۷. قُمی حاج شیخ عباس، فرهنگ واژگان قرآن کریم (الدَّرُّ اَنْطِیْمِ فِی لُغَاتِ الْقُرْآنِ الْعَظِیْمِ)، ترجمه غلامحسین انصاری، ۱۳۸۵، نشر بین الملل، ص ۲۸۶.

حسین اسلام پور آذر ماه ۱۳۹۱

ویژگی های کتاب خوب

نخستین ویژگی کتاب خوب، عنوان زیبا و گویاست؛ زیرا نام جذاب که تا حدی نشان دهنده محتوا باشد، خوانندگان بسیاری را جذب می کند. رضایتمندی خواننده از دیگر ویژگی های کتاب مفید است. در واقع، خواننده از خواندن کتابی خوب لذت ببرد و از این که وقتش را برای خواندن کتاب صرف کرده است، احساس پیشیمانی نکند. مسئله دیگر این است که کتابی می تواند موفق باشد که افزون بر سرگرم کردن خواننده و مخاطب

خود، پیام آموزشی داشته باشد. کتاب خوب نباید خسته کننده باشد و به حاشیه‌ها پردازد. کتاب خوب باید آن قدر ویژگی داشته باشد که خواننده، مطالعه آن را به دی‌گران پیشنهاد بدهد. از همه مهم‌تر اینکه کتاب مناسب و مطلوب، با ارزش‌های دینی و اسلامی و هنجارهای ملی سازگار است. برای نمونه، کتاب سالم و مفید نباید به اختلاف‌های قومی و مذهبی دامن بزند و باورهای درست و اصولی مردم را تضعیف کند. همچنین نباید از نظر دور داشت که مواردی جزئی، اما با اهمیت مانند طرح جلد کتاب، صفحه‌آرایی و صحافی، باید در انتخاب کتاب مناسب در نظر گرفته شود. بدیهی است تولید کتاب سالم و مناسب با چنین ویژگی‌هایی، نه تنها خوانندگان نخبه، بلکه خوانندگان عام را هم جذب خواهد کرد. گرچه هر کتابی ارزش یک بار خوانده شدن را دارد، اما هستند کتاب‌هایی که نه تنها چندین بار چاپ مجدد، بلکه در تمام دنیای شناخته شده‌اند و به زبان‌های دی‌گر هم ترجمه می‌شوند و هر نوع مخاطبی را جذب خود می‌کنند. این کتاب‌ها، کتاب‌هایی هستند که به جرات می‌توان آن‌ها را برای مطالعه به دی‌گران توصیه کرد، کتاب‌هایی که می‌توانند سلیقه بسیاری را به خود جذب کنند و انسان‌هایی با فرهنگ‌های متفاوت را با خود همراه سازند. این کتاب‌ها ویژگی‌هایی دارند و شاید نویسنده‌گانی که کتاب‌هایشان با استقبال کمی روبرو است از درک آن غافلند.

ویژگی‌های کتاب خوب عبارتند از:

۱- عنوان کتاب: مهم‌ترین مشخصه یک کتاب خوب انتخاب عنوان زیبا برای آن است. یک نام خوب می‌تواند خوانندگان بسیاری را جذب کند. به هنگامی که بدون مشخص کردن این که چه کتابی را می‌خواهید بخوانید، به کتابفروشی می‌روید، شاید اولین چیزی که شما را به سمت خرید یک کتاب سوق دهد، عنوان آن باشد یک عنوان جذاب در گام اول می‌تواند مخاطب را با خود همراه سازد.

۲- جذابیت: شاید بارها برای شما پیش آمده باشد که وقتی یک کتاب را برای مطالعه دست می‌گیری، فاقد چنان جذابیتی باشد که بتوانید آن را ادامه دهید، در این هنگام دو حالت پیش می‌آید، یا کتاب را کنار می‌گذارید و یا با مبارزه با نفس خود تمام هم و غم خود را روی این می‌گذارید که کتاب را تمام کند. یک کتاب خوب دارای چنان جذابیتی است که خواننده دوست ندارد کتاب را کنار بگذارد و دوست دارد بداند آخر داستان چه اتفاقی می‌افتد. این ویژگی بارزترین مشخصه یک کتاب خوب است.

۳- تصویری سازی: زمانی که خواننده کتابی را می‌خواند باید بتواند تا از قهرمانان یا محیط آن کتاب تصویری در ذهن خود بسازد یعنی نویسنده‌ی کتاب باید این قدرت را داشته باشد تا بتواند آنچه در فکر و ذهن خود پرورش می‌دهد را برای مخاطب اثر خود قابل درک و تصویری سازی بی‌فایده. اگر کتابی خوب باشد حتی اگر خواننده چند سال بعد هم دوباره آن کتاب را بخواند همان تصویری در ذهنش نقش می‌بندد.

۴- رضایتمندی : خواننده در پایان یک کتاب خوب از خواندن آن کتاب احساس لذت و رضایتمندی می‌کند و از این که وقتش را برای خواندن آن کتاب صرف کرده احساس پشیمانی و ندامت ندارد.

۵- آموزش : تنها کتابی می‌تواند موفق باشد که علاوه بر سرگرم کردن خواننده و مخاطب خود، پیامی آموزشی به همراه داشته باشد و این حالت آموزشی و داشتن درس و نکات تازه یکی از ویژگی‌های یک کتاب خوب است.

۶- یک کتاب خوب نباید خسته کننده باشد و به مسائل حاشیه‌ای بپردازد، بلکه باید محور داستان تا پایان کتاب رعایت شود. همه‌ی ما با آن یار مهربان کم‌وبیش آشنا هستیم، اما در دنیای اینترنت و رسانه‌های گوناگونی که به سادگی در دسترس همه قرار دارند، لذت غرق شدن در صفحات یک کتاب خوب، به راحتی فراموش شده است. با وجود اینکه سرانه‌ی مطالعه بسیار پایین است و با گسترش شبکه‌های مجازی، این سرانه روز به روز کمتر هم می‌شود، کتاب خواندن چیزی فراتر از یک سرگرمی ساده یا یک تکلیف درسی است. باور کنید یا نه، فواید کتاب بیشتر از آن چیزی است که فکرش را می‌کنید. همراه ما باشید، می‌خواهیم درباره‌ی فواید کتاب و کتابخوانی مطالبی بی‌آموزیم. امروزه، مطالعه‌ی ما به خواندن آخرین پست‌های فیس‌بوک و توئیتر محدود شده است. بسیاری از ما، آخرین باری را که کتاب خوانده‌ایم، به یاد نمی‌آوریم. اما باید بدانید که مطالعه‌ی روزانه فواید بسیاری زیادی دارد که ما با ترک مطالعه، از مزایای فوق‌العاده‌ی آن بی‌بهره می‌مانیم. یکی از تحقیقات اخیر در مورد مطالعه نشان داده است که لذت بردن از خواندن آثار ادبی، توانایی خواندن ذهن را در افراد افزایش می‌دهد. نتایج این تحقیقات که در مجله‌ی Science منتشر شده است، نشان می‌دهد که خواندن آثار ادبی، مهارتی را فرد می‌پروراند که با عنوان «تئوری ذهن» شناخته می‌شود. این مهارت عبارت است از توانایی خواندن افکار و احساسات دیگران.

نیم‌نگاهی به اوضاع سیاسی، اجتماعی دوران امامت امام حسن عسکری (ع)

امام عسکری (ع) باید زمی‌نه را برای امامت فرزندش و آمادگی مردم برای ورود به عصر غیبت را فراهم می‌کردند، که با فشار و محدودیت‌های حاکمان عباسی کار بسیار دشواری بود.

امام حسن عسکری (ع) یازدهمین امام شیعیان در سال ۲۳۲هـ چش‌م به جهان گشود، حضرت به مدت ۲ سال در سخت‌ترین شرایط و خفقان سیاسی، امامت و رهبری شیعیان را بر عهده گرفت. امام حسن عسکری (ع) در دوران امامت پدر بزرگوارشان شاهد حوادث و برخوردهای شدیدی میان علویان و عباسیان بود. هرچند که آسیب و فشار دستگاه حکومت بر آنها زیاد بود، ولی شرایط سیاسی — اجتماعی جامعه، قیام مسلحانه را اقتضا نمی‌کرد؛ لذا امام هادی (ع) هیچ‌گونه تحرکی در این زمی‌نه از خود نشان ندادند.

هم‌چنین با توجه به همین جهات سیاسی، آن حضرت صلاح ندیدند که از قیام‌های علوی هم‌چون قیام محمدبن قاسم، یحیی‌بن عمر بن حسین و حسین بن زید بن محمد حمایت علنی کنند. ولی بنی‌عباس از امام در وحشت و هراس بوده و او را به چشم یک رهبر اجتماعی بانفوذ می‌نگریستند. نتی‌جه این‌که، امام حسن عسکری (ع) در دوران قبل از امامت خود شاهد فشار شدیدی سیاسی و اقتصادی بر امام هادی (ع) و شیعیان آن حضرت و نیز مبارزه، استقامت و پایداری سیاسی و عقیدتی آنها بود؛ مواردی که در دوران امامت آن حضرت تأثیر زیادی داشت. حضرت در سال ۲۴۳هـ با فشار متوکل عباسی به سامراء منتقل شد؛ چون تصوّر عباسیان این بود که ممکن است امامان، همانند سایر علویان، با داشتن هوادارانی چند دست به قیام بزنند. از این‌رو باید تحت کنترل قرار می‌گرفتند. شرایط موجود در این دوره، عملاً قدرت مانوردهی و فعالیت‌های بی‌شتر را از حضرت گرفته بود، با این حال این بدان معنا نبود که امام حسن عسکری (ع) در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نمی‌پرداختند. نوشتار پیش روی، به بخشی از این فعالیت‌ها می‌پردازد. در این زمان شیعیان به صورت یک قدرت عظیم در عراق مطرح بودند و علناً با حاکمان عباسی مخالفت می‌کردند و حاکمان عباسی نیز، توجه و فشار خود را معطوف امامان شیعه (ع) و پیروان آنان کرده بودند. با چنین تصویری، با گسترش جاسوسان خود مراقب وضع زندگی امام (ع) بودند؛ حتی در زمان معتز امام (ع) بازداشت و روانه زندان شده بود و به «سعید حاجب» مأموریت داده بود تا امام (ع) را به سوی کوفه ببرد و در بین راه حضرت را به شهادت برساند ولی پس از سه روز همراهان وی، خود او را به هلاکت رساندند. «مهتدی» هم تصمیم به قتل امام (ع) گرفت ولی موفق به اجرای آن نشد. از سوی دی‌گر، امام عسکری (ع) باید زمی‌نه را برای امامت فرزندش و آمادگی مردم برای ورود به عصر غیبت را فراهم می‌کردند، که با فشار و محدودیت‌های حاکمان عباسی کار بسیار دشواری بود البته این زمی‌نه سازی از قبل توسط امامان گذشته انجام گرفته بود ولی در زمان امام عسکری (ع) جلوة بی‌شتری می‌یافت زیرا امام (ع) با وجود تأکید بر تولد حضرت مهدی (ع)، او را تنها به شیعیان و مریدان خاص نشان داده بود و تماس مستقیم شیعیان، با خود آن حضرت، روز به

روز محدودتر و کمتر می‌شد. فضای دوران امام عسکری اجازه فعالیت های سیاسی را نمی داد از اینرو بهترین رویکرد، اقدامات فرهنگی بود. در این راستا، رساله‌ها و نامه‌هایی از امام حسن عسکری (ع) ثبت شده است که آنها را برای شیعیان، برخی مناطق شیعه نشین، یا افراد عادی فرستاده اند حتی زمانی که در حصر عباسیان بودند و در نامه‌ها ضمن اشاره به معارف دینی و لزوم انجام احکام الهی، بسیاری از مسائل لازم و ضروری را یادآوری یا بر انجام برخی کارها پافشاری کرده اند که برای نمونه، می‌توان از نامه امام عسکری (ع) به علی بن حسین بابویه اشاره نمود که امام در این نامه برای ایشان دعا نمودند و خداوند دعای ایشان را مستجاب نموده و شیخ صدوق را به او عطا کرده است. بدون شک، یکی از دغدغه‌های اصلی امامان شیعه حفظ شیعیان و تربیت نیرو بوده است امام عسکری (ع) با تأسیس مرکز علمی در پی تربیت نیرو برآمده و شاگردان والامقام و ارجمندی تحویل جامعه داده اند مانند احمد بن اسحاق قمی، عثمان بن سعید عمری، حسین بن روح (هر دو از نواب اربعه امام زمان (ع) عبدا... بن جعفر حمیری مؤلف کتاب الغیبه و الحیره از کارگزاران نواب اول و دوم بوده است. البته هدف امام عسکری (ع) ضمن تشویق نشر دهندگان و نگهبانان فرهنگ اهل بیت علی‌السلام، آنان را به مناطق مختلف شیعه نشین اعزام کرده تا ضمن پاسخ گو بودن به شبهات، ارتباط با شیعیان را حفظ نمایند. مبارزه با انحرافات و شبهات را نیز باید از دیگر فعالیت فکری و فرهنگی حضرت نام برد. بخشی از فعالیت‌های علمی امام حسن عسکری علی‌السلام مربوط به موضعگیری‌های قاطع ایشان در برابر اندیشه‌های انحرافی صوفی‌ان، واقفیه، مفوضه و... بود که حضرت با صراحت موضع گرفته و ضمن باطل و دروغ دانستن آنان شیعیان را از انحراف حفظ می‌نمودند و مناظره با کسانی که عقائد باطل داشتند و مردم را دچار شک و تردید می‌نمودند؛ مانند مقابله با راهب نصرانی و مناظره و گفت‌وگو با فیلسوف معروف عراقی بنام یعقوب بن اسحاق کنندی وجود نظام وکالت به قبل از دوران امامت حسن عسکری (ع) باز می‌گردد. در حقیقت با شروع کنترل روابط امامان معصوم (ع) و محصور شدن ایشان توسط دستگاه حکومتی، روش نوین ارتباطی وکالت و نظام نمایندگان توسط امامان معصوم (ع) ایجاد شد. برای مثال در زمان امام جواد (ع) کارگزاران ایشان در مناطق سیستان، بست، ری، کوفه و قم فعالیت داشتند. امام هادی (ع) نیز وکلایی را در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کردند که از مهم ترین آنها، علی بن مهزیار و ابراهیم بن محمد همدانی بودند. برخی از وکلای امام در بغداد، مدائن، کوفه و... زیر شکنجه به شهادت رسیدند و عده ای دیگر زندانی شدند. پس از شهادت امام هادی (ع) و به امامت رسیدن امام حسن عسکری (ع)، نظام وکالتی همچنان به فعالیت خود ادامه داد و با توجه به گسترش و پراکندگی شیعیان در شهرهای گوناگون، به خصوص مناطقی همچون نیشابور، بیهق، کاشان، ری و قم ارتباط منظم و دقیقی مورد نیاز بود تا خیل عظیم شیعیان، رهبری و هدایت شوند. به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، امام (ع) نمایندگانی را از میان چهره های درخشان و برجسته شیعیان انتخاب و در مناطق متعدد منصوب کرد. ایشان همانند پدر بزرگوارش وکلای ارشدی را برای نواحی مختلف نصب نموده تا بر کار سایر وکلا نظارت داشته باشند علاوه بر این عثمان بن سعید عمری را به عنوان وکیل الوکلای خود معرفی نمود تا همه وکلا به او مراجعه کنند. وکلای حضرت بیشتر به وسیله نامه و توسط افراد مطمئن با ایشان در ارتباط بودند. در طی این نامه‌ها بخش عمده ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگوار به شیعیان می

رسید و گاه سؤالات و معضلات آن ها را برطرف می ساخت. طولانی ترین آن ها یکی از توقیعات امام حسن عسکری (ع) به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری است که سراسر پندهای اخلاقی و رهنمودهای با ارزش است. امام در آغاز نامه پس از مقدمه ای طولانی درباره اهمیت هدایت الهی از طریق اوصیا و اینک ائمه (ع) ابواب علم الهی هستند، آیه (الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) را دلیل و منت خدا بر انتخاب آنان از جهت هدایت مردم برشمرده است. به برکت وجود نظام و کالت و نامه هایی که میان امامان معصوم (ع) و شیعیان رد و بدل می شد، به سؤالات بسیاری توسط امامان جواب داده می شد. از طرفی نیز به دلیل نظارت زبانی بر امامان از سوی حکومت، آن ها نمی توانستند مواضع سیاسی خود را به طور صریح بیان کنند؛ از این رو و کلا این نقش را به عهده می گرفتند و نظرات سیاسی و مواضع ایشان در مقابل حکومت جور را به گوش شیعیان می رساندند. با نزدیکی تر شدن امامت حضرت ولی عصر (عج) و آغاز غیبت صغری، نقش سیستم ارتباطی و کالت پررنگ تر و بر اهمیتش افزوده می شد؛ زیرا در دوران غیبت، امکان دیدن امام برای شیعیان وجود نداشت و تنها راه ارتباطی شیعیان با امام معصوم (ع)، نمایندگان و وکلا بودند. بنابر این باید ائمه اطهار (ع) با اعتماد به افراد ثقه و مورد اطمینان خویش و ایجاد ارتباط میان این افراد و شیعیان، چندی سیستمی را ایجاد می کردند تا اعتماد جامعه شیعی نیز به آن جلب شود. تأسیس چنین نظامی به صورت ناگهانی و در دوران غیبت ناممکن بود و ثمره ای نداشت؛ از این رو این نظام باید از سالیان قبل ایجاد می شد و شایستگی خود را در امر نمایندگی و وکالت به اثبات می رسانید.

نگاهی به پیوند محمد امین و خدیجه کبری

ازدواج پیامبر با «خدیجه» شباهتی به ازدواج های شناخته شده نداشت، بلکه در نوع خود بی نظیر و دارای ویژگی هایی بود، چراکه این پیوند مبارک و مقدس نه ثمره زودگذر و دوستی بی پایه و اساس بود و نه برخاسته از انگیزه های مادی یا دیگر امور و اغراض و اهداف رایج که در ازدواج چهره های مشهور و سرشناس دنیا وجود دارد. و نیز هدف های سیاسی نیز در امضاء و تشکیل این زندگی مشترک و ساختار آن، نقشی نداشت. همه چیز از آن سفر اقتصادی شروع شد که حضرت محمد (ص) همسفر کاروان تجاری خدیجه (س) شد هر چند فاصله زیادی میان سطح زندگی پیامبر و ثروتمندترین بانوی عرب بود، اما آن بانوی خردمند شنیده بود و خوب می دانست که آینده درخشان و بسیار امیدبخشی در انتظار پیامبر است. بر این اساس بود که بانوی پرشرافت حجاز، برنامه پیوند با پیامبر را تهیه کرد و خود با قداست و هوشمندی ویژه اش سخن را در مورد آن مطلب با پیامبر آغاز کرد و از آن حضرت تقاضا نمود که گام به پیش نهاد و از راه پدرش «خویلد» یا عمویش از او خواستگاری نماید، اما پیامبر با وجود پیشگامی بهترین و ثروتمندترین بانوی جهان عرب برای پیوند با او، بهتر می دید که با بانویی که از نظر اقتصادی و مادی با او هماهنگ باشد زندگی مشترک را آغاز کند و به همین دلیل هم از «خدیجه» پوزش خواست و به او پاسخ مثبت نداد. اما از آنجایی که «خدیجه» بانوی خردمند، دوراندیش، آگاه و بافضیلت بود در

برابر دلیل پاسخ منفی پیامبر به ازدواج با او گفت: «آیا کسی که تصمیم گرفته است خویشتن را به پیامبر ببخشد و جان ناقابل را فدای او کند، برای او مشکل است که ثروت و دارایی خویشتن را نیز بر او ببخشد و هر آنچه دارد همه را نثار قدم دوست کند؟»

و با این دیدگاه بود که از پیامبر تقاضا نمود تا عموهای خویشتن را به خانه پدرش «خویلد» گسیل دارد و بطور رسمی از او خواستگاری کند.

عموهای پیامبر پس از شنیدن این خبر شادی بخش که در نوع خود بی نظیر بود، شگفت زده شدند و عمه‌های آن حضرت نیز با شنیدن خبر این پیش نهاد از سوی بانوی حجاز، در بهت و حیرت فرورفتند، چرا که برآستی هم، رخداد شگرفی بود!! آنها به اقامتگاه بانوی حجاز شتافتند و او را از پدرش «خویلد» یا عمویش، برای پیامبر خواستگاری کردند. وقتی موضوع مهریه پیش آمد که باید مهریه‌ای درخور مقام و موقعیت بانوی بزرگ حجاز از سوی پیامبر تقدیم گردد. در این لحظات بود که دگرباره بانوی حجاز به کار جالب و شگرفی دست زد و با هدیه نمودن چهار هزار دینار به پیامبر، از آن گرانمایه جهان هستی تقاضا کرد که آن را به عنوان مهریه به پدرش «خویلد» بپردازد، گرچه در یک روایت آمده است که جناب «ابوطالب» مهریه را با سرفرازی و شادمانی از اموال خویشتن تقدیم داشت و پیمان زندگی مشترک به امضاء رسید.

این پیوند مبارک به بهترین صورت تحقق پذیرفت و پیامبر به تقاضای «خدیجه» به اقامتگاه او گام نهاد. از آن لحظات بی‌ادماندی بود که دی‌گر «خدیجه» همواره احساس می‌نمود که نیکبختی در کامل‌ترین شکل ممکن به او روی آورده و خورشید خوشبختی‌اش طلوع نموده است، چرا که او به بزرگترین آرزوی خویشتن یعنی ازدواج با پیامبر رسیده بود.

بانوی بزرگ حجاز در این زندگی مشترک پسرانی بدنیا آورد که همگی آنان در کودکی از دنیا رفتند و دخترانی به نام‌های «زینب» و «ام کلثوم» و «رقیه» و «فاطمه» به او و پیامبر ارزانی شد که کوچکترین، اما برترین و پرشکوه‌ترین آنان فاطمه (س) بود.

خصوصیات پیامبر اکرم (ص)

جوآنرد مکه دارای ویژگی‌های خاصی بود که توجه خدیجه را به خود جلب نمود، دارای تقوی، معنویت، پاکدامنی، عفت، امانت داری، حسن خلق، راستگویی و صداقت بود که باعث علاقمندی خدیجه شد. وجود این همه فضایل و مکارم اخلاقی و رفتاری در پیامبر (ص) بود که ثروتمندترین زن قریش آمادگی خود را برای ازدواج با ایشان اعلام

کرد. علت پیش قدم شدن حضرت خدیجه در ازدواج با پیامبر، وجود آن همه فضیلت اخلاقی، کرامت، شرافت، اصالت خانوادگی و..... در وجود مقدس پیامبر بود.

فضایل خدیجه در قرآن و روایات

ایمان و فداکاری خدیجه

خدیجه زنی با فضیلت و دارای کمالات علمی و معنوی بود و در اثر معاشرت با پسر عمویش که عالمی دانا و دانشمند بود و به رسالت پیامبر خدا در آینده ایمان داشت، می دانست که رسول خدا به پیامبری خواهد رسید.

خدیجه از علمای دیگر یهود و نصاری نیز سخنانی در تأیید نبوت پیامبر شنیده بود و از همه مهمتر در سفر بازرگانی آن حضرت به سرزمین شام از طریقی غلامش «می سره» که همراه کاروان بود، اطلاعات زیادی از کرامات و معجزات آن بزرگوار شنیده و بر عشق و ایمانش افزوده بود. لذا با ورقه بن نوفل راز دل گشود و خواهان وصلت با پیامبر شد.

همه اینها حاکی از ایمان خدیجه به رسالت پیامبر بود که سالها قبل از بعثت آن حضرت اتفاق افتاده، لذا پس از مبعوث شدن به رسالت الهی نخستین شخصی که به وی ایمان آورد خدیجه بود.

خدیجه از نظر ایمان و عقیده به جای رسیده بود که پیامبر و ملائکه او را دوست داشتند و بر ایمان او مباحث می کردند و او را افضل زنان پیامبر و جزء برترین زنان عالم و جهان معرفی می نمودند!

خدیجه زنی است که پیامبر خدا در حق او می گوید: ای خدیجه! خداوند متعال هر روز به وجود تو چندین بار به ملائکه اش مباحث می کند.

آری! خدیجه زنی بود که در اثر ایمان و فداکاری به جای رسیده که خداوند به او سلام رساند. او نه تنها این همه ناملائیات را تحمل کرد، بلکه تمام تلخی های سیاسی و اجتماعی آن روز را که قلب نازنین پیامبر خدا (ص) را مجروح می ساخت ترمیم نمود، و وی را در ادامه سیر الهی اش یاری داد، و مایه آرامش شوهر گشت!

مقام اولین بانوی مسلمان در قرآن

حضرت خدیجه نخستین ام‌المؤمنین است که در قرآن مجید مورد توجه بوده و به طور شخصی نیز در سوره «ضحی» آیه هشتم به نام و اوصاف او اشاره گردیده است. حضرت خدیجه پس از ازدواج با پیامبر همه اموالش را قبل از اسلام و بعد از آن در اختیار پیامبر گذاشت تا آن حضرت هرگونه که خواست آن اموال را در راه خدا به مصرف برساند.

ویژگی‌ها و پیام‌های ازدواج پیامبر و خدیجه

۱- اولین پیام این ازدواج این است کسانی که به خاطر ثروت و مال و منال دنیوی با فردی ازدواج می‌کنند، با معیارهای اسلامی فاصله دارند، پس در ازدواج‌ها باید هماهنگی از نظر اقتصادی رعایت شود، همچنانکه پیامبر به این مساله توجه داشتند.

۲- شناخت و آگاهی: پیامبر اسلام (ص) و خدیجه (س) با آگاهی و شناخت کامل از اخلاق، رفتار و خانواده همدیگر، ازدواج کردند، آنان، رشد یافته، بزرگ منش، خردمند، بصیر و مستقل در اندیشه و عمل بودند و با متانت، وقار و درایت تصمیم‌سنجیده‌ای گرفتند. چیزی که امروزه کمتر در ازدواج‌ها به آن توجه می‌شود، رشد جسمانی، عقلانی و عاطفی جوانان را در نظر نمی‌گیرند و بدون داشتن این معیارها اقدام به تشکیل خانواده می‌کنند که آسیب‌های زیادی را متوجه زندگی مشترک می‌کند.

۳- مشورت: پیامبر در این باره با عمومی خود، ابوطالب مشورت کردند و او را واسطه قرار دادند، خدیجه نیز با عمومی خود، ورقه بن نوفل، صحبت کردند آنان در مراسمی و با حضور بزرگان دو خانواده عقد ازدواج خود را برگزار کردند.

جوانان امروز تا چه اندازه در انتخاب و گزینش همسران، با والدین و افراد آگاه و دلسوز مشورت می‌کنند؟ از تجارب دیگران چه میزان بهره می‌برند؟ آیا با یک نگاه و علاقه سطحی و یا داشتن شناخت چند روزه، برای انتخاب کافی است.

۴- تجملات و ریخت و پاش‌های افراطی: یکی از بزرگترین موانع و مشکلات جوانان برای ازدواج، تجملات و چشم و هم چشمی‌ها، توقعات و انتظارات بی حد و اندازه اطرافیان است، در حالی که سادگی و بی‌آلایشی در ازدواج اسلامی توصیه شده است.

۵- مهریه‌های سنگین: حضرت خدیجه(س) مهریه ازدواجش را از مال خودش قرار داد و ضامن مهر خود شد. عده‌ای به این امر اعتراض کردند، ابوطالب(ع) جواب داد: «اگر شوهران دی‌گر مانند فرزند برادر من باشند، زنان به گران‌ترین قیمت‌ها و بی‌شترین مهریه آنان را طلب خواهند کرد و اگر مانند شما باشند مهر گران از ایشان طلب خواهند نمود»

حال مقایسه کنید مهریه این ازدواج را با مهریه‌های سنگین و غیر معقول امروز که اغلب مردان توان پرداخت آن را ندارند و قرار دادن چنین مهریه‌هایی که خارج از توان اقتصادی مردان است عقد را دچار مشکل می‌کند.

۶- زندگی بعد از ازدواج: بعد از ازدواج نیز، زندگی مشترک پیامبر و خدیجه(س)، الگوی کاملی از زندگی زناشویی برای مردان و زنان مسلمان است، با یک زندگی درخشان و اخلاق و رفتار خیره کننده، همه را بهت زده کردند. خدیجه در برابر فرستاده خداوند همواره فروتن و خاضع بود خود را کنیز خدمتگزار و یار همراه و همدم پیامبر می‌دانست از هیچ کوششی در خدمت رسانی به رسول خدا دریغ نمی‌کرد. تمام اموال و دارایی خود را با افتخار، در راه گسترش ندای توحید، در اختیارات همسرش قرار داد، او به حق می‌دانست که خوب شوهر داری کردن، جهاد در راه خداوند است و سراسر زندگی مشترکش را اینگونه سپری کرد.

دختران و زنان و نیز مردان جامعه اسلامی باید در راه کسب نجابت، پاکي و درایت، شهامت و شجاعت و وقار و متانت، خردمندی و نواندیشی، صداقت و راستگویی، سخاوت و کرامت، امانت داری و خدمتگزاری، زندگی این زوج نمونه تاریخی را الگوی عملی خود قرار دهند.

با توجه به این سخنان، می‌توان گفت: برای رسیدن به معیارهای صحیح ازدواج اسلامی باید جوانان در راه کسب تجربه و شناخت و آگاهی بیشتر، با افراد آگاه مشورت کنند و کتب مفیدی که در این زمینه نوشته شده است را بخوانند، بین ملاک‌های واقعی و غیر واقعی تمایز قائل شوند و خود را اسیر معیارهای خیالی و خود ساخته و خرافی نکنند. تجملات و توقعات بیش از اندازه را کنار بگذارند و واقعیات را آنگونه که هست بپذیرند. مهریه‌های سنگین را قبول نکنند. به اخلاق و رفتارهای مطلوب و ارزشی بهای بیشتری بدهند و زندگی مشترک خود را بر پای‌های صداقت، صمیمیت، احترام و محبت بنا گذاری کنند.

آری اغلب طلاق‌ها، برخی از جرم‌ها و رواج فحشا، اسراف، تأخیر ازدواج، نابسامانی روابط همسران همه و همه ناشی از فاصله گرفتن از الگوهای دینی است.

منابع:

۱. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، دار التبلیغ اسلامی

۲. قمی، عباس، منتهی الآمال، مطبوعاتی حسینی

۳. کرمی فریدونی، علی، جلوه‌های از فروغ آسمان حجاز

۴. ابراهیم امینی، انتخاب همسر، سازمان تبلیغات اسلامی

۵. عقیقی بخشایشی، محمد پیامبری که از نو باید شناخت

۶. کتاب فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت

الفصایة العلمیة، الثقافیة و التعلیمیة لمدرسة ولی العصر عجل الله

و قال علیه السلام: قلیل مدوم علیه خیر من کثیر مملول منه. «حکمت ۴۴۴»

چیز اندک که با اشتیاق تداوم یابد، بهتر از فراوانی است که رنج آور باشد.